

زند و هومن یسن

(بهمن یشت)

(مسئله رجعت و ظهور در آئین زرتشت)

کارنامه اردشیر پاپکان

فهرست

۹	پیش‌گفتار
۲۹	بخش ۱- زند و هومن یسن
۷۳	درایش اهریمن با دیوان
۷۷	بخش ۲- زندئی و هومن یسن
۱۱۲	درایشنئی اهریمنئو دیوان
۱۱۵	بخش ۳- یادگار جاماسپ
۱۲۶	زرتشت‌نامه
۱۳۵	بخش ۴- حواشی و ملحقات
۱۶۱	سرآغاز کارنامه اردشیر پاپکان
۱۶۹	متن کارنامه اردشیر پاپکان

پیش گفتار

کتابی که: «زند و هومن یسن» یا معمولاً «بهمن یشت» خوانده می‌شود، شامل یک رشته حوادثی است راجع به آینده ملت و دین ایران که اورمزد وقوع آنها را به زرتشت پیشگویی می‌کند.

این پیش‌آمدها، هرکدام در دوره مشخصی اتفاق می‌افتد، دوره ماقبل آخر که هنگام تاخت و تاز «دیوان ژولیده موی از تخم خشم» و اهریمن‌نژادان چرمین کمر است، قسمت عمده متن کتاب را تشکیل می‌دهد. درین دوره، زنگیان و آوارگان و فرومایگان سرزمین ایران را فرا گرفته، همه چیز را می‌سوزانند و می‌آلایند و تباه می‌کنند، تا آنجا که روستای بزرگ به شهر و شهر بزرگ به ده و ده بزرگ به دودمانی مبدل می‌شود و از آن دودمان بزرگ چیزی جز مشیت استخوان باز نمی‌ماند.

این تغییرات قهقرایی نه تنها بر مردمان، بلکه بر جانوران و رستنی‌ها و عناصر طبیعت نیز طاری می‌گردد. در زمین و آسمان نشانی‌هایی نظیر پاره‌ای از نشانی‌هایی که در تورا و انجیل نیز آمده است پیدا می‌آید. - در خورشید لکهای ظاهری می‌شود، شیوع جنایات، بایری زمین، فساد جسمانی و روحانی مردم از علامات این دوره است. افسار دیو خشم گسیخته می‌شود و به همه چیز لطمه وارد می‌آورد. احکام و سنن دین دیگر مراعات نمی‌شود بادهای گرم و سرد می‌وزد ولی باران نمی‌بارد. این احوال همواره سخت‌تر و تاریک‌تر می‌شود و اهریمن پیروزمندی خود را به آواز بلند اعلام می‌دارد. اما ناگهان در امید باز می‌شود و کتاب با لحن خوشبین‌تری به پایان می‌رسد.

سی سال پیش از پایان هزاره زرتشت، دختر جوانی در دریاچه فرزندان (هامون؟) به آب تنی می‌پردازد و از فروغ نطفه زرتشت، که در آنجا به دست ۹۹،۹۹۹ فروهر اشو نگهداری شده آبستن می‌شود. بدینسان

«هوشیدر» به دنیا می‌آید.^(۱) او پس از مشورت با اورمزد، نژاد دیوان و اهریمنان را به کمک بهرام ورجاوند که شاهزاده‌ای از تخمه کیانیان بوده، ریشه‌کن می‌سازد و دوباره ایران را به آئین روزگار پیشینیان می‌آراید. از علامات ظهور او اینست که خورشید سه روز از حرکت باز می‌ایستد. آنگاه هنگام هزاره «هوشیدر ماه» و «سوشیانس» فرا می‌رسد. این پیغمبران نیز مانند هوشیدر، هر یک به طرزی معجزه‌آسا تولد می‌شوند. در طی هزاره هوشیدر ماه، فن پزشکی ترقی شایانی می‌کند و مردمان آسان نمی‌میرند و نیز کرساسپ را برای کشتن آزی‌دهاک از خواب دیرین خود بیدار می‌کنند. باری هزاره سوشیانس فرا می‌رسد. او که خاتم انبیاء و پیغمبر آخرالزمان است، دست به کار اصلاح امور می‌زند و زمینه رستاخیز را فراهم می‌سازد.

این پیشگویی نتیجه منطقی است که از اصول تعالیم زرتشت ناشی می‌شود. در دین زرتشت عمر دنیا به دوازده هزار سال تخمین زده شده است،^(۲) مطابق دوازده اختر و هر اختری هزار سال فرمانروایی می‌کند. سه هزار سال اول را دنیا به حالت مینوی در خاموشی و آرامش می‌گذرانیده و پیوسته نیمروز (ظهر) بوده است. در بندهشن بزرگ (زند آگاهی) ترجمه بهرام گور انکلسریا (در دوم ص ۳۴) راجع به پیدایش روشنای (ثوابت و مطلق ستارگان) می‌نویسد: «۱۷- تا آمدن ایبگت^(۳) ماه و خورشید و ایشان ستارگان ایستاده بودند و نمی‌رفتند و با ویژگی زمانه را می‌گذرانیدند و همواره نیمروز بود. پس از آمدن ایبگت، به روش ایستادند و تا فرجام از آن روش نایستند.»

با پدید آمدن اهریمن، حرکت نیز در دنیا پدید آمد و شب ایجاد شد و اهریمن به تباه کردن آفریدگان اورمزد پرداخت و روح خبیث با مخلوقات اورمزد بنای ضدیت را گذاشت. ولی با این قید و شرط که قدرت او از نه هزار سال تجاوز نکند^(۴) سر نه هزار سال اورمزد با اهریمن مشغول پیکار می‌شود و این دو بنیشت (دو بن داده = دو بنیاد) اصلی، یعنی اورمزد منبع روشنایی بی‌پایان و دانای به همه چیز و اهریمن منشاء تاریکی بی‌پایان و دارای دانش محدود، تا قبل از ظهور سوشیانس (نجات دهنده دنیا) در کشمکش خواهند بود. تا سرانجام این زد و خورد به شکست اهریمن پایان می‌پذیرد.^(۵)

1. j.Darmesteter, Etud es Iraniennes, II,P. 208_210

2. W. Jackson, Zoroastrian Studies, N.Y.1928,P.111_115.

۳. یعنی مبداء شری که نسبت آن با مبداء خیر نه از قبیل نسبت میان هستی و نیستی و یا علت و معلول بلکه مانند نسبت میان دو امر متضاد است که در یکدیگر متبادلا تأثیر می‌بخشند و به تعبیر دیگر مبداء شری که با مبداء خیر به اصطلاح پاره‌ای از حکمای غرب دارای نسبت اقتطاب Polarite می‌باشد.

۴. بندهشن در نخستین: «۱۸- و اورمزد به گنامینو گفت: زمانی را تعیین کن! تا اینکه پیکار برای نه هزار سال باشد. چه او می‌دانست درین زمان گنامینو ناتوان خواهد شد. (۱۹) پس گنامینوی ناین و نادان این پیمان را پذیرفت... (۲۰) اورمزد این نیز بخرد همه آگاهی می‌دانست که در این نه هزار سال، سه هزار سال همه به کام اورمزد است، سه هزار سال اختلاط (گمیزش) به کام اورمزد و اهریمن هر دو باشد و در سه هزار سال فرجامین گنامینو از پای در آمده و از زبان او به آفریدگان جلوگیری می‌شود.»

۵. یشت ۱۳ دیده شود. در مینو خرد (در هفتم ص ۴۳ چاپ ارود تهمورس انکلسریا) می‌نویسد: «۷- مینوی خرد پاسخ کرد (۸) که: اورمزد آفریدگار این دام و دهش و

تا زمانی که این پیکار به پایان نرسیده است، اورمزد نمی‌تواند در اشیاء و امور چنانکه باید تصرف کند و سرنوشت را یکسره تغییر دهد. ولی با خرد همه آگاهی (دانش مطلق) که دارد، از آینده و گذشته آگاه است و در این صورت قادر به پیشگویی می‌باشد.

در ادبیات دینی زرتشتی چنین پیشگویی‌هایی از زمان بسیار قدیم وجود داشته و در اوستا اسم این پهلوانان آمده است.^(۱) و نیز در کتاب نهم دینکرد و بندهشن بزرگ و زرتشت‌نامه و جاماسپ‌نامه و کتاب‌های دیگر با کمابیش تغییراتی به شرح اغلب این وقایع برمی‌خوریم.

اما در اینکه متن کنونی همان نسخه اصلی «وهومن یسن» بوده باشد؛ جای تردید است. زیرا در این کتاب از متن وهومن یسن و کتاب‌های دیگر نقل قول می‌شود، در این صورت احتمال می‌رود خلاصه شرح اصلی باشد. در چنین خلاصه‌ای ناچار باید تکه‌هایی از کتاب اصلی و نیز قسمت‌هایی از اوستا وجود داشته باشد. و ظن غالب بر این است که بسیاری از مآخذ آن از اوستا و شارحین مختلف گرفته شده باشد.

چون در این کتاب به دقت نظر شود، دیده خواهد شد که مندرجات آن منتخبات و یا دستچینی از نسکهای گوناگونی است که بعدها در آن تصرفات زیادی شده و هر تفسیرکننده‌ای این متن را به سلیقه و با وقایع زمان خود تطبیق داده و تعبیر کرده است.^(۲) به حدی که در ربط مطالب اولی و وحدت اصلی کتاب خلل‌هایی وارد آمده است. این آشفتگی در نسخ پازند و فارسی بهمن یشت به مراتب بیشتر دیده می‌شود.

و اما راجع به تاریخ این کتاب، چیزی که محقق است نسخه کپنهاگ در حدود ۵۵۰ سال قبل نوشته شده و از آنجا که افتاده و اشتباهات زیادی در آن دیده می‌شود، بدیهی است که نسخه اصلی نبوده و از روی نسخه خطی قدیمی‌تری رونویس شده و هر رونویس‌کننده‌ای کم و بیش در آن دخل و تصرف کرده است.^(۳) راجع به

امشاسپندان و مینوخرد را از روشنایی خویش و با آفرین زمان بیکران بیافرید. (۹) زیرا که زمان بیکران، بی‌پایان، بی‌مرگ، بی‌درد و گرسنگی‌ناپذیر و تشنگی‌ناپذیر و بی‌ضد است که تا همیشه و تا ابد هیچ‌کس نمی‌تواند آنرا از انجام کار خود باز دارد.

۱۰۱- و اهریمن خبیث دیوان و نابکاران و نیز جادوان را از مقاربت غیرطبیعی خود به وجود آورد، (۱۱) و پیمان نه هزار زمستان را در زمان بیکران با اورمزد بست. (۱۲) و تا پایان آن هیچکس تغییر دادن و دیگرگونه کردن آن نتواند. (۱۳) و چون نه هزار سال به پایان رسد، اهریمن ناتوان شود. (۱۴) و سروش اشوخشم را بزند. (۱۵) و مهر و زمان بیکران و مینوی دادگری که هیچکس را نفربید و سرنوشت و عنایت الهی (بغوبخت) همگی دام و دهش اهریمن را تا آخر و نیز دیو آز را بزنند. (۱۶) و همگی دام و دهش اورمزد بی‌ضد، دوباره چنانکه در آغاز از جانب او آفریده شده بودند بشوند. نیز مجمل‌التواریخ چاپ تهران، ص ۲۲ دیده شود.

۱. محتمل است که زند و هومن یسن مأخوذ از هفتمین فرگردمتو گرنسک باشد که خلاصه آن در هشتمین فصل دینکرد- ۹ وجود دارد. به موجب دینکرد هشتم (۱۴/۷-۱۵) همین موضوع در قسمت دوم سپند نسک یعنی سومین نسک اوستای بزرگ مطرح شده است. بعید نیست که نویسنده زند و هومن یسن از هردو منبع استفاده کرده باشد.

۲. مانند پیشگویی شاه نعمت‌الله که در هر زمانی با تغییرات کم و بیش چاپ می‌شود و شهرت عامیانه پیدا کرده است.

۳. بهرام بن پژدو شاعر زرتشت‌نامه، مدعی است که کتاب خود را از روی نسخه پهلوی به شعر در آورده است. این کتاب در حدود ۶۶۰ سال قبل (۱۲۷۸ میلادی) نوشته شده و از آنجا که پس از شرح و حال و معجزات زرتشت ناگهان به پیشگویی می‌پردازد به نظر می‌آید که نسخه بهمن یشت را ضمیمه می‌کند. دار مستتر تاریخ تألیف زند و هومن یسن را بین ۱۰۹۹ میلادی و نیمه قرن چهاردهم یا کمی قبل از آن قرار می‌دهد.

پیشگویی‌ها نیز رونویس‌کنندگان همین آزادی را به خود اجازه داده‌اند. این مطلب از مقابله چهار دوره ستودگر در زند و هومن یسن با پیشگویی همین دوره در دینکرد که با یکدیگر متفاوت هستند آشکار می‌گردد. نکته جالب توجه اینست که گردآورنده این دستچین از پادشاهان ساسانی بعد از خسرو اول (انوشه‌روان) اسمی به میان نمی‌آورد. در اینصورت نباید اشاره به حمله عرب و مغول بکند، فقط به طور اتفاق اشاره به اعراب می‌نماید.

از مطالب بالا چنین نتیجه می‌شود که اصل زند یا شرح و هومن یسن در اواخر دوره پادشاهی خسرو اول یا کمی بعد از او از اوستا ترجمه شده است. زیرا از پادشاهان بعد ساسانی اسمی نمی‌برد. گویا منتخبات فعلی خیلی بعد از حمله اعراب به توسط نویسنده‌ای گردآوری شده که شرح تاخت و تاز و غارتگری آنها را به طور مبهمی با هجوم سرکردگان تورانی مخلوط می‌کند. احتمال می‌رود که گردآورنده در زمان چنگیز خان می‌زیسته، در این صورت نسخه فعلی باید ۱۵۰ سال با نسخه اصلی اختلاف زمان داشته باشد. اما به نظر نمی‌آید که از نسخه اصلی رونویس شده باشد، چون برای پروراندیدن دوره «آهن آلوده» زمان فرمانروایی ترکان موضوع شرح و بسط مفصل‌تری به دست استنساخ‌کننده داده است. قسمت‌های زند و هومن یسن که از اوستا گرفته شده، از منابع خیلی قدیمی‌تر بوده که مربوط به زمان اولین پادشاهان ساسانی می‌شود و بی‌شک با منتخبات کنونی فرق داشته است.

باری نظریات بالا از اشتباه در سنوات، مخصوصاً از اشتباهات تاریخی راجع به دوره فرمانروایی مهاجمین و تولد هوشیدر تأیید می‌شود. زرتشتیان انتظار ظهور هوشیدر را در آخرین دوره سه حواری خود دارند. ولی مانند یهودیان مفسرین و شارحین پیوسته ظهور این وقایع را به تعویق می‌اندازند و هنوز چشم به راه هستند. اما از روی سنواتی که در زند و هومن یسن آورده شده، چندین بار است که این هزاره‌ها به سر رفته است. چنانکه قبلاً اشاره شد، در عقاید زرتشتیان در باب خلقت عالم، مدت وجود عالم به دوازده دوره متساوی تقسیم شده. در اوستا و در کتابهای پهلوی مدت هر یک از این دوره‌ها هزار سال است. جای تردید است که در اعتقادات اولیه زرتشتی این تقسیم‌بندی وجود داشته باشد. هر یک از این دوره‌ها در زیر تأثیر یک ستاره می‌باشد که ظاهراً نماینده ایزد است. از این شالده ساختمان اولیه دنیای مزدیسنا در اوستا نشانی‌هایی باقی است^(۱) و به این وسیله می‌توان آنرا دوباره برقرار کرد. به عقیده دکتر وست West این مدت تاریخی که باعث

Etudes Iraniennes, II, 69.

۱. احتمال قوی می‌رود که درین تقسیم‌بندی ادوار خلقت، سعی نموده‌اند واحد زمان فلکی را بر اساس حرکت رجعی اعتدالین قرار بدهند. تقریباً در ۲۶۰۰۰ سال نقطه اعتدال ربیعی سرتاسر محیط فلک مثل را می‌پیماید. در صورتیکه این حرکت رجعی دائمی و یکنواخت بوده باشد، انحای محیط فلک مثل طبق معادله مخصوصی تغییر می‌پذیرد که محاسبه آن درست معلوم نیست. مدت رجعت نقطه اعتدال ربیعی تخمیناً ۲۶۰۰۰ سال می‌باشد و ممکن است به علت‌های سماوی تغییر بنماید. در اینصورت محتمل است که منجمین باستان برای رجعت نقطه اعتدال ربیعی ۲۴۰۰۰ سال فرض کرده باشند که به دوازده دوره که هرکدام دو هزار سال است تقسیم می‌گردد و درین

انتظار زرتشتیان در زمان گذشته شد از سه عقیده مختلف ناشی می‌شود:

۱- در متن کتاب ذکر می‌شود که پیکار بزرگ باید در پایان هزاره زرتشت اتفاق بیفتد. درین کشمکش دیوان و اهریمنان نابود خواهند شد، از این قرار هیچ گونه شرارت و بدی در هزاره جدید که دوره هوشیدر باشد راه نخواهد یافت و فرمانروایی دیوان پیش از خاتمه هزاره زرتشت خواهد بود. چنین عقیده‌ای را نویسنده متن اصلی اوستایی اظهار داشته است که فقط دوره کوتاهی برای فرمانروایی دیوان انتظار داشته تا بعد از هزاره زرتشت نابود بشوند. و در آن زمان به وقوع این پیش‌آمد و ظهور هوشیدر که بایستی دوباره دین را آرایش بکند هنوز خیلی وقت مانده بوده است.

۲- هجوم نژاد دیوان و لطماتی که می‌رسانند، زمانی به وقوع می‌پیوسته که هزاره زرتشت خاتمه یافته بوده. هوشیدر به دنیا می‌آید و چون سی سال از عمرش می‌گذرد، بهرام ورجاوند متولد می‌شود و او نیز در سی سالگی لشکرکشی کرده مهاجمین را ریشه‌کن می‌نماید. چنین گفتاری را باید به مترجم پهلوی و شارحینی نسبت داد که در حدود ۵۷۰-۵۹۰ میلادی در دوره پادشاهی آشفته هرمزد چهارم پسر و جانشین خسرو اول اظهار کرده‌اند و رشادتهای سردار سرشناس ایرانی، بهرام چوبین در مد نظرشان بوده است. این مستنسخ انتظار پایان فرمانروایی دیوان را فقط برای یک قرن داشته است.

۳- در جای دیگر ذکر می‌شود (در نهم -۹) که هوشیدر در سال ۱۸۰۰ متولد خواهد شد: یعنی ۸۰۰ سال پس از هزاره زرتشت و یا در هشتصدمین سال هزاره خودش. در این صورت دوره فرمانروایی دیوان هشتصد سال به تأخیر می‌افتد و پشوتن که آراینده دین می‌باشد، در پایان هزاره ظهور نمی‌کند. جزئیات مزبور را باید یکی از رونویس‌کنندگان این مجموعه افزوده باشد. اما مدتهاست که از هزاره زرتشت می‌گذرد و اتفاقات پیش‌بینی شده رخ نداده است.

اشکال دیگری که باید حل شود، اختلاف نظر فاحش مورخین سر تاریخ زردشت می‌باشد که بطور مختلف از ۳۸۹ تا ۸۶۰ سال قبل از میلاد حدس زده‌اند و هر کدام دلایلی می‌آورند^(۱) طبق محاسبه تقریبی وست تاریخ ظهور هوشیدر زرتشت با ۶۶۰ قبل از میلاد تطبیق می‌کند. از اینقرار ظهور سال ۳۴۱ و ظهور هوشیدر ماه سال ۱۳۴۱ و ظهور سوشیانس ۲۳۴۱ میلادی اتفاق می‌افتد. به موجب این محاسبه رستاخیز در

مدت نقطه اعتدال ربیعی ۳۰ درجه از خط سیر خورشید را می‌پیماید. کشف حرکت قهقرایی اعتدالین را به منجم یونانی هیپارخوس Hipparque اهل نیکیه Nicee که ۱۲۸ سال قبل از میلاد می‌زیسته نسبت می‌دهند. ولی احتمال قوی می‌رود که این حرکت ظاهری قهقرایی نقطه اعتدال ربیعی در زمان‌های خیلی پیشین به توسط منجمین مصری و کلدانی و ایرانی کشف شده باشد که استادان علوم یونانیان به شمار می‌روند. ولیکن در متن زند و هومن یسن تصریح شده و می‌نویسد: «دهمین صد سال» به علاوه چندین دوره را نام می‌برد که اختلاف این دوره‌ها به هزار سال نمی‌رسد.

-1W. Jackson, Zoroastrian Studies, P.17-18.

تاریخ ۲۳۹۸ میلادی روی خواهد داد.^(۱) مطابق دلیل نجومی که آقای بهرام گور انکلسریا شفاهاً اظهار داشتند تاریخ ظهور زرتشت را می‌شود به ۸۶۰۰ سال قبل از میلاد تخمین زد.^(۲) اما در این صورت با داستان‌های دینی زرتشت که دورهٔ عالم را به دوازده هزار سال تقسیم کرده است نیز متباین می‌باشد.

به هر حال سنوات هزاره‌هایی که درین کتاب آمده هیچ کدام با حقیقت تاریخی وفق نمی‌دهد و یا دوره‌ها مطابق قانون دیگری محاسبه می‌شده است. فقط چیزی که مهم است، قمست عمدهٔ این کتاب شورش ایرانیان را که پایبند به دین زرتشت بوده‌اند در زیر تسلط بیگانگان و اهریمن نژادان به خوبی نشان می‌دهد. همان شورش که بعدها به انواع گوناگون تجلی کرد و در نتیجه نویسندگان، شعرا و سرداران و فرقه‌های گوناگون مذهبی در ایران به وجود آورد. زند و هومن یسن نیز تکه‌ای از ادبیات آشفته و مضطرب آن زمان را در بر دارد. به نظر می‌آید که افسانه‌پرستی یکی از احتیاجات اصلی روح آدمی است. چه در زندگی انفرادی و چه در زندگی اجتماعی افسانه مقام مهمی را حائز می‌باشد. در زمان‌های پیشین این احتیاج از طرف پیشوایان دین و یا افسانه‌سرایان تأمین و برآورده می‌شده، امروزه به خصوص علمای اجتماع و هنرپیشگان و نویسندگان این وسیله را در دست گرفته و به دلخواه خود و یا به موجب مقتضیات روز آنرا به کار می‌برند.

گذشته از احکام و شرایع دینی قوهٔ تصور و تخیل ملی و اعتقادات عامیانه در اساس آن تأثیر انکارناپذیری دارد. انسان عموماً نظر به گذشته و آینده دارد، از زمان حال که شامل درد و رنج است گریزان می‌باشد و در بهبود این دردها، همواره چشم امید و انتظار به آینده است. مجموع آرزوهای توده را زمانی خیالپرستان و گاهی شعرا و هنگامی روحانیون یا اشخاص متعصب مذهبی با کلام خودشان به صورت کلی در آورده و بدین وسیله شالدهٔ آینده را می‌ریزند. یعنی سرنوشت بشر و یا قسمتی از آنرا راهنمایی می‌کنند. باید اقرار کرد که این شالده اغلب به دست اشخاص فکور و آزاد فکر ریخته نمی‌شود. چه بسا اتفاق می‌افتد متعصبین افکار و آرزوهای توده را با منافع خود توافق داده مطابق افکار مذهبی خود می‌پروانند. از این لحاظ پی بردن به سرچشمه و تحولاتی که این عقیده در ادوار گوناگون پیموده بسیار جالب توجه خواهد بود که موضوع کتاب

۱. دلیل دیگری که برای قدمت زمان زرتشت می‌توان آورد همانا زبان اوستا است که به مراتب کهنه‌تر از هزار سال قبل از میلاد به نظر می‌رسد. سرودهای قسمت‌های کهنهٔ اوستا همزمان سرودهای ویدا Védas می‌باشد و به زبانی نوشته شده که بسیار نزدیک به سانسکریت ویدها است:

E. Burnouf, Journal Asiatique, 4e Serie,t,IV,493 et SuiV,;V, 120

به علاوه نباید فراموش کرد که اختلاف فاحشی در تاریخ هخامنشی و اشکانی و ساسانی رخ داده است. به قول بیرونی و مسعودی اردشیر پاپکان برای انصراف عامه از نزدیک شدن پایان هزارهٔ زرتشت تاریخ را مغشوش کرد و مدت پادشاهی مقدونیان و اشکانیان را بر خلاف حقیقت کوتاه‌تر از آنچه که بود وانمود کرد.

۲. در حدود ۷۱ سال و نیم نقطهٔ اعتدالین یک درجه سیر فقه‌رایی می‌کند، به طوری که تقریباً در ۲۱۵۰ سال اعتدالین در برج سابق می‌افتد. به موجب اسناد پهلوی که در دست است. در زمان زرتشت نقطهٔ اعتدالین در برج ثور بوده و کیسهٔ نوروز از زمستان شروع می‌شده و اکنون در برج حمل می‌باشد و کیسه از ۱۳ آوریل شروع می‌شود، پس از محاسبهٔ دقیق نجومی به دست می‌آید که از زمان زرتشت تا میلاد ۸۶۰۰ سال می‌گذرد.

جداگانه است. اعتقاد به وجود یک قائم که در آخر دنیا باید به نحوی خارق عادت و معجزآسا ظهور کند و دنیا را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده از عدل و داد پر نماید و پایه ایمان را مستحکم بسازد در اغلب مذاهب حتی در مصر قدیم نیز وجود داشته است^(۱) به طوری که در حقیقت نمی توان ثابت کرد که اصل و سرچشمه آن کجا است.

با اشاره به بعضی اسناد و مدارک که در مذاهب دیگر راجع به این موضوع وجود دارد قضاوت را به خواننده واگذار می کنم. به مناسبت شباهت تام جزئیات این وقایع در نزد ملل گوناگون، ممکن است مطالعه آن از لحاظ فلکالر و تحقیق درباره داستانهای باستانی قابل توجه باشد. زیرا این عقیده یکی از آرزوهای مبهم و دیرین بشر است و عجیب نخواهد بود اگر می بینیم در هر زمان انسان امیدوار به آینده بهتری بوده است. انسان نه تنها می خواهد امید زندگی جاودان در ماوراء دنیای مادی به خود بدهد، بلکه مایل است منشاء کارهایی معجزآسا و خارق عادت نیز واقع شده، آراء و عقاید و تعصب های خود را به وسیله دخالت قوای زمینی و آسمانی مستحکم و به دیگران مدلل و ثابت بکند. عامل عمده این عقیده ایمان است. به همین مناسبت این پیشگویی در اغلب ادیان مقام خاص و مهمی را برای پیغمبران آخر زمان حفظ کرده، و هر ملتی با رنگ و بو و طبق روحیه خود این عقیده را اقتباس و با احتیاجات خود وفق داده^(۲) و در نتیجه راه امیدی برای پیغمبران آینده باز گذاشته است.

در اینکه اصل زند و هومن یسن خیلی مختصرتر و مانند ادبیات اوستایی افسانه آمیز بوده و مخصوصاً قسمت شکوه و ناله راجع به دوره «آهن آلوده» در آن وجود نداشته شکی نیست زیرا در موقع اقتدار و تسلط دین زرتشت نسبت به آینده آن آنقدر اظهار بدبینی نمی شده.^(۳) طبیعی است که قسمت عمده این ادبیات در

۱. علاوه بر کتاب مجعول خنوخ Hénoc (باب ۴۶-۶۲) در اوراق پاپیروس مصری نیز موضوع اعتقاد به وجود مسیح صریحاً ذکر شده است. کتابهای زیر دیده شود:

Ipuir Writings, Gardener, Wisdom lit. of the Egyyt, Chester Beatty, Le Codex de papyrus.

۲. در پیشگویی زرتشتی میدان کارزار ایران خواهد بود. تمام توجه اورمزد به ایران است که در خوانیرس، مرکز هفت کشور واقع شده و پیوسته تکرار می کند: «ایرانی که من آفریدم!» تمام توجه قوای مادی و معنوی به ایران می باشد که چشم و چراغ عالم است و به موجب افسانه زیرکانه ای این اصلاح به دست پسران زرتشت انجام خواهد گرفت. در کتاب ارمیاء نبی باب هفتم خداوند اسرائیل می گوید: «۲۰- بنابراین خداوند یهود چنین می گوید: اینک خشم و غضب من بر این مکان بر انسان و بر بهایم و بر درختان صحرا و بر محصول زمین ریخته خواهد شد و افروخته شده خاموش نخواهد گردید...» در ترجمه فارسی بحارالانوار مجلسی (ص ۲۴۳) می نویسد: «به من وحی فرمود که یا محمد به درستی که قصاص من در خصوص بندگانم بیش از آنکه ایشان را خلق کنم جاری شده و قصاص من گذرنده است تا اینکه با آن قضا هلاک بکنم هر که را که می خواهم و هدایت بکنم هر که را که می خواهم.»

۳. مسیحیان نیز یک رشته پیشگویی هایی که علامات وحشت دوره آخر زمان را شرح می دهد زیر عنوان: Les terreurs de l'An Mille دارند که می بایستی در هزارمین سال بعد از عیسی اتفاق افتاده باشد. پیشگویی مهم دیگری که راجع به آخر دنیا و آینده بشر شده کتاب «I Ging ای گینگ» چینی است که ر. ویلهلم ترجمه نموده است:

R. Wilhelm, Das Buch der Wandlungen:

علاوه بر Oracles یونانی و رومی پیشگویان قدیم و جدید مانند: شودنبرگ Swedenbotg و نستراداموس، فلاماریون، ولز H.G.Wells کایزرنینگ

زمان پایمال شدن دین زرتشت به دست اعراب افزوده شده است و ضمناً اشارات سر بسته‌ای از حمله مغول در بر دارد. لیکن جنگ دو قوه متضاد خیر و شر و پیروزی روشنایی و خوبی بر تاریکی و بدی در آخر دنیا مربوط به اساس دین زرتشت است. و به همین مناسبت، اعتقاد به دو اصل متضاد دست‌آویز مخالفین و اسباب تمسخر و حمله سایر مذاهب به دین زرتشتی گردیده است. وجود شخصی که در آخر دنیا باید خروج کرده قوه شر و بدی را ریشه کن کند و بر آن فایق گردد نتیجه منطقی است که از این اعتقاد ناشی می‌شود.

ازین گذشته در دین زرتشت عوامل بسیاری وجود دارد که وقوع این پیش‌آمدها را پیش‌بینی می‌نماید. از جمله پهلوانان بی‌مرگی که درین انتظار می‌باشند، مانند کرساسپ پهلوان خفته که مقدر است در آخر زمان بیدار شده ضحاک را بکشد. هم چنین بازمانده نطفه زرتشت در دریاچه کیانسیه یا فرزندان که به توسط ۹۹،۹۹۹ فروهر اشو نگاهداری می‌شود تا به موقع خود پرورش یافته و منجیان آخر زمان به وجود بیایند.

مطلبی که این معجزات را تأیید می‌کند، اعتقاد مذهب زرتشتی به تقدیر می‌باشد. از آنجا که دین زرتشتی بر اساس نجوم قرار گرفته و مربوط به خلقت عالم می‌شود، روش عالم به موجب تأثیر ستارگان و سیارگان قبلاً مقدر و معین شده است. تغییر در روش عالم متصور نیست، اما اورمزد دارای علم مطلق (خرد هرویسپ آگاهی) است، از آینده نیز آگاه و قادر به پیشگویی می‌باشد. لیکن در وقایع آینده نمی‌تواند دخالت بکند، چنانکه از باب سوم همین کتاب بر می‌آید: زرتشت از اورمزد تقاضای زندگی جاودان می‌کند و اورمزد به پاسخ می‌گوید: «چون مقدر است که تو به دست توربراتروش کشته بشوی، لذا اگر ترا بی‌مرگ بکنم، طبعاً توربراتروش کشنده تو نیز بی‌مرگ می‌شود و این بر خلاف مدار روزگار و تقدیر است.» یا به عبارت دیگر: تغییر سرنوشت ممکن نیست.^(۱) سپس اورمزد خرد هرویسپ آگاهی خود را به زرتشت انتقال می‌دهد و او آینده را در آن می‌بیند و متقاعد می‌شود. از اینقرار به موجب شرایط بالا، پیشگویی سرنوشت مردمان برای زرتشت ممکن است و تغییراتی که باید در آخر زمان به دست اشخاصی که وظیفه هر یک قبلاً تعیین و پیش‌بینی شده رخ بدهد، به خودی خود امری منطقی و قابل قبول به نظر می‌رسد. لذا چنانکه ملاحظه می‌شود. پیش‌بینی برای وقوع چنین پیش‌آمدهایی در دین زرتشت شده است، به طوری که در وحدت فکر اساسی پیشگویی خللی وارد نمی‌آورد.

البته امید آنقدر گرانبهایی مانند پیشگویی: «زند و هومن یسن» استعداد زیادی برای مسافرت داشته است و اقوام دیگر هر کدام طبق احتیاجات خود از آن استفاده کرده‌اند. لیکن چیزی که قابل توجه است، وحدت

II. Keyserling اشپنگلر و غیره هر کدام به طرز خاصی پیشگویی‌هایی راجع به آینده بشر نموده‌اند.

۱. مثلی است به زبان پهلوی که: بخت مدسپوختن نشاید، (مرگ آمد درنگ را نشاید.) و نیز رجوع شود به:

Casartelli, Phil. Relig. du Mazdeisme sous les Sassanides, pp.4_5_28.

فکریست که این پیشگویی در دین زرتشت نشان می‌دهد و در سایر ادیان وجود ندارد. اشاراتی که سایر مذاهب به این موضوع می‌کنند ناشیانه و اشتباه آلود است. در تورات و انجیل علاوه بر آشفتگی مطالب عدم ارتباط در جملات نیز مشهود می‌باشد. و اغلب با تعلیمات و اصول این مذاهب تناقض فاحشی نشان می‌دهد، به طوری که ثابت می‌شود که این افسانه مهاجرتی است. زیرا استخراج کننده آنرا درست نفهمیده و مسخ کرده به نحوی که فاقد ربط منطقی می‌باشد. از این قبیل است پیشگویی مکاشفه یوحنا ی رسول (باب بیستم ۲-۳) که پیمان اهریمن و اورمزد را به یاد می‌آورد در صورتی که متن این کتابها خیلی بهتر از کتابهای زرتشتی نگاهداری شده است. ازین موضوع چنین به دست می‌آید که نه تنها بعضی از مذاهب که معتقد به ظهور قائم می‌باشند، این فکر را از دین زرتشت گرفته‌اند. بلکه به طور مستقیم از تعلیمات آن ملهم گردیده و حتی برخی از آنها در اثر این پیشگویی به وجود آمده‌اند.^(۱)

به عقیده نیبرگ نکته قابل توجه آنست که هر چند در کلیه مذاهب در باب منشاء شر توضیحاتی داده شده است، ولی فقط فکر ایرانی است که توانسته برای شر نیز اثبات یا حالت و موجودیتی بنماید و ضدیت خیر و شر را به وسیله ثنویت دقیق و قطعی منطقی کند. مذهبی وجود ندارد که نکوشیده باشد تا ساختمان دنیا و تشکیلات زندگی انسانی را تفسیر بکند. فقط مذاهب بزرگی که ایرانیان به وجود آوردند به درام کنونی که در نتیجه آفرینش به وجود آمده نتیجه منطقی می‌دهد، فقط آنها مسئله معاد را به صورت دقیق حل می‌کنند. مثلاً در انجیل متی (باب بیست و چهارم ۳۶) می‌گوید: «اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس.»^(۲) این جمله شامل تمام مشخصات وقایع پس از مرگ فکر سامی است: یعنی چشم به راه یک رشته پیش آمده‌های فاجعه‌انگیز می‌باشند که به طور حتم به وقوع می‌پیوندند. اما دنباله آن تعیین نشده است. در تعقیب این پیش آمده‌ها دادگاهی تشکیل خواهد یافت که به حساب هر کسی رسیدگی می‌شود. روی هم رفته یکنوع درام اخلاقی است که در آن انسان فقط تماشاچی نیست بلکه بازیگری می‌باشد که فوق‌العاده علاقمند است و شدیداً حس می‌کند که وظیفه‌ای را عهده‌دار می‌باشد.

وقایع راجع به معاد و آخرت ایرانی چیز دیگری است. محتمل است که زرتشت داد گرفته باشد، اما در دین زرتشت این درام صورت دیگری به خود می‌گیرد. شاید تاریخ مذاهب فکر یک درام فرجامین را که مطلقاً مادی و مربوط به تکوین عالم می‌شود و به موجب یک نوع ضرورت موجود در باطن خود این عالم جریان

1. L.Gordon Rylands, Did Jesus ever live? 1935.

راجع به موضوع مسیح و پیدایش این فکر در ایران به کتابهای زیر مراجعه شود:

L.H.Mills, Our Own Religion in Ancient Persia. Soderblom. La Vie future, P.255_260.

۲. در حاشیه حلیه‌المعتقین مجلسی ۱۳۱۶ ص ۵۰ می‌نویسد: «...بدانکه وقتی برای ظهور آن حضرت معین نشده و بی‌خبر ظاهر می‌شود و به حدیث حضرت صادق (ع) هر که تعبیر وقت نماید خود را در علم غیب با خداوند شریک کرده.»

می‌پذیرد و بی‌آنکه مستلزم عوامل خارجی باشد اتفاق می‌افتد مدیون مذهب زرتشت است. سرانجام این درام را به طور محقق تماشا کننده بی‌طرف می‌تواند پیش‌بینی بکند و روز رستاخیز در آن با طریقه علمی دقیق پیش‌بینی شده است. و کسی که وظایف دینی خود را به طور رضایت‌بخش انجام داده می‌تواند بدون بیم و هراس، آزادانه در درامی که فاقد مزایای زیباپرستی نیست شرکت بکند.^(۱)

جای تعجب است که دکتر وست بر خلاف معمول با نظر سطحی «زند و هومن یسن» را تحت مطالعه قرار داده و کوشیده است تا نشان دهد این کتاب مجعول و از سایر مذاهب اقتباس شده است. اما نباید فراموش کرد که متن وست اشتباه آلود می‌باشد، به اضافه گویا مترجم تا اندازه‌ای تعصب به خرج داده است. برای اثبات این مدعا نکات اسنادی از سایر کتب مذهبی که ضمن حواشی این کتاب بدان‌ها اشاره خواهد شد، خود به خود اغلب ایرادات را برطرف خواهد کرد. مثلاً علامات و اتفاقاتی که در زند و هومن یسن ذکر شده و دکتر وست گمان نموده مربوط به اتفاقات زمان مغول و سلجوقیان است در تورا و انجیل و روایات قبل از تاخت و تاز ترکان نیز وجود دارد. یا از جمله لغت «کرسانی» اوستایی که دکتر وست «کلیسا» حدس زده است. (در سوم-۲۶).

هر چند مبانی مذاهب سامی هنوز کاملاً برای تاریخ مذاهب روشن نشده است،^(۲) اما راجع به موعود در مذاهب عیسی و یهود و مانی و اسلام انتظار نجات دهنده‌ای را دارند که خواهد آمد و همه دنیا را باز اصلاح خواهد نمود. معهدا در بعضی جزئیات با یکدیگر فرق دارند. مثلاً یهودیان و عیسویان چشم به راه رجعت مسیح می‌باشند در صورتی که در اسلام ظهور می‌کند، یعنی امامی که غایب است به موقع ظاهر می‌شود و دنیا را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد می‌نماید. یهودیان و عیسویان نجات دهنده را مسیح می‌نامند. که برگزیده شده (کتاب اشعیا باب شصت و یکم-۱)^(۳) در مذاهب یهود و مسیح و زرتشتی قبل از

1. H.S.Nyberg, Journal Asiatique, t. ccxix, 1931 pp.30_31.

۲. تأثیر عقاید زرتشتی در مذهب یهود به خوبی مشاهده می‌شود: «جای تردید است که بهیوه خدای قمری یکی از قبایل گمنام سامی محتلاً خدای بزرگ جهان دوره بعد از هجرت یهود به شمار نمی‌رفت مگر تحت تأثیر آهورامزدا که قرن‌ها پیش از اشعیا نبی خداوند بزرگ جهان بود.»

A.H.krappe, La Genese des Mythet, P 246.

«یهودیان با ایرانیان پس از سقوط بابل توسط سیروس (۵۳۸ قبل از میلاد) تماس پیدا کردند. قسمتهای تورا که پیش از اسارت قوم یهود تنظیم شده به کلی از اثر فلسفه ثنویت فاقد می‌باشد، شیطان محققاً در نوشته‌های بعد از هجرت ظهور می‌نماید. ابتدا مردد و به عنوان تهمت زننده است (زکریا نبی-۳) بعد به عنوان دشمن بزرگ بشریت و کسی که مرگ را در دنیا فرستاد معرفی می‌شود. بالاخره در انجیل نه تنها نام شیطان در هر صفحه آمده است، بلکه طبقه‌بندی برای دیوان قایل می‌گردد که به فرمان پیشوای خود می‌باشند. یعنی خود ضد یا اهریمن نتیجه روشن است.» همان کتاب صفحه ۶۵-۶۶. و نیز رجوع شود به کتاب‌های زیر:

J.Scheftelowitz, Die Altpersische Religion und des Judentum, Giessen.1920, Bökl, Die Verwandtschaft der Jüdisch_ Christlichen mit der Persischen Eschatologie, Göttingen,1902.

3. Margoliuth On Mahdiis and Mahdiism, 1915.

ظهور نجات دهنده قوای بدی ظاهر می‌شوند. نزد یهود هجوم یا جوج و مأجوج، نزد عیسویان ازدها یا جانور یوحناپی Apocalypse و پیغمبر کذاب. نزد زرتشتیان مار ضحاک (که همان Antechriste عیسویان و دجال^(۱) مسلمانان است). نزد هر سه ملت نجات دهنده از دودمان عالی مرتبه خواهد بود: نزد یهودیان و عیسویان از نژاد پادشاه اسرائیل، نزد زرتشتیان سوشیانس پسر زرتشت است. و مسلمانان مانند عیسویان معتقدند که عیسی باید قوای بدی را منهدم بسازد و دجال یا پیغمبر کذاب ظهور بکند. ولیکن اسلام همه این وظیفه را به عهده عیسی نمی‌گذارد و کارگشایی به دست امام غایب انجام خواهد گرفت که او نیز از اولاد پیغمبر اسلام است.^(۲)

گرچه مانی معتقد به رستاخیز جسمانی نیست،^(۳) ولیکن در مبحث قیامت (روز داوری) عقیده‌مند است زمانی می‌رسد که شر از دنیا برمی‌خیزد و تاریکی از روشنایی مجزا می‌شود و دنیا به حالت اول خود برمی‌گردد. مطالب بالا از اعتقاد به «سه زمان» ناشی می‌شود که بی‌شابهت به عقیده زرتشتیان نمی‌باشد. (۱) - دوره نخست، زمانی که روشنایی و تاریکی کاملاً از یکدیگر جدا بوده‌اند، (۲) دوره میانه، زمانی که در اثر تهاجم قوای تاریکی به روشنایی با هم مخلوط می‌شوند و (۳) دوره فرجامین، زمانی که روشنایی و تاریکی دوباره کاملاً از هم جدا می‌گردند و تا جاودان همینطور می‌مانند.^(۴)

در قطعه شماره ۹ (اسناد تورفان - کلکسیون لنینگراد). پرسش‌هایی راجع به آخر زمان و علامات آن می‌شود. گرچه اسناد مزبور خیلی بعد از مانی نوشته شده، ولی چنین به دست می‌آید پیروان او معتقد بوده‌اند که مانی در آخر زمان ظهور خواهد کرد. تکه‌هایی از کتاب «شابو هرگان» مانی وجود دارد، در آنها اشاره به ظهور مانی نمی‌شود ولی از قرآینی چنین برمی‌آید که انتظار ظهور عیسی را دارند.

در «شابو هرگان» ترجمه مولر Muller نام «خرد شهر ایزد» آمده است که در آخر زمان باید ظهور بکند. جاکسن معتقد است که بی‌شک عیسی به این لقب نامیده شده. در قطعات پهلوی لنینگراد اشاراتی به «آمدشیه بیشو زندگر» و در جای دیگر «مردان پوسر» شده است.

وقایعی که مصادف با ظهور می‌شود، عبارتست از علامات شگفت‌انگیزی که در آسمان پدید می‌آید و دال بر آمدن «خرد شهر ایزد» می‌باشد و دانش را پیش از تکمیل فرشگرد به دنیا می‌آورد. فرشتگانی از شرق و غرب به فرمان او فرستاده می‌شوند و به همه اهل دنیا پیام می‌فرستند. اما اشخاص شرور او را انکار می‌کنند و

۱. به نظر می‌آید لغت دجال تحریفی از دروج پهلوی است که به معنی ضد اشوئی و نام دیو ماده‌ای است که فریبنده و دروغگو می‌باشد. گویا خرد دجال نیز یکتو تحریف «خر سه‌پا» از افسانه‌های اساطیری زرتشتی است. (بند هشت بزرگ و روایات هر مزد یار فرامرزی، بهمنی ۱۹۳۲ ص ۹۷).

۲. بنابر عقیده اسمعیلیان قبل از ظهور قائم سه امام مستور خواهند آمد. این سه امام مستور نمونه‌ای از سه پسر زرتشت می‌باشند.

۳. مردان فرخ، گزارش گمان شکن: چاپ تهران ۱۹۴۳، ص ۴۷.

4. W.Jackson, A sketch of the Manichaean Doctrine Concerning the Futre Life.

کاذب می‌شمارند. از طرف دیگر پنج تن از نگهبانان پیروزگر آسمان‌ها و زمین‌ها با پرهیزکاران و دیوان فروتن به پرستش او سر فرود می‌آورند.

درباره اعتقاد ایرانیان به قائم دو کتاب مهم یکی به قلم دارمستتر و دیگر ادگار بلوشه^(۱) وجود دارد که شامل نکات قابل توجهی در خصوص تحولات این عقیده در اسلام و در ایران می‌باشد که در اینجا از موضوع ما خارج است. دو دانشمند نامبرده کوشیده‌اند پیشگویی‌های قبل و بعد از اسلام ایران را راجع به ظهور قائم با یکدیگر مقایسه بنمایند و به خصوص وقایع تاریخی بعد از اسلام را که ناشی از این عقیده شده مورد مطالعه قرار بدهند.

ادگار بلوشه، در کتاب خود سرچشمه اعتقاد به وجود قائم را تراوش فکر ایرانی دانسته است (ص ۱۲۶) می‌نگارد: «تشیع ایرانی که در سرتاسر اسلام، از حدود چین گرفته تا سواحل دور دستی که امواج اقیانوس اطلس روی آن خرد می‌شود. تولید انقلابات بشمار کرده است، از عکس‌العمل اعتقاد ایرانی به ظهور قائم بر ضد روحیه سامی به وجود آمده که اساس آن برانداختن اعتقاد به وجود قائم بوده است.»

از کتاب «زند و هومن یسن» نسخ متعددی به پازند و فارسی وجود دارد، ولی چنین به نظر می‌رسد که نسخه پهلوی نسبتاً از نسخه‌های بالا اصیل‌تر مانده است. در سنه ۱۸۸۰ میلادی دانشمند پهلوی‌دان، دکتر وست برای اولین بار بهمن یشت را از پهلوی به انگلیسی ترجمه کرده است.^(۲) ولی متن کنونی بر اساس صحیح‌ترین متن پهلوی است که آقای بهرام گورانکلسریا با تصحیحات لازم در سنه ۱۹۱۹ میلادی در بمبئی به طبع رسانیده است.^(۳) در آخر آن نیز قطعه‌ای پهلوی راجع به «درایش اهریمن به دیوان» وجود دارد که عیناً نقل می‌شود و نیز قسمتی از «جاماسپ‌نامه» و «زرتشت‌نامه» که نسبت مستقیم با پیشگویی‌های زند و هومن یسن دارد که در دنباله کتاب افزوده می‌گردد.

این کتاب حتی‌المقدور به طوری که تحت لفظی ترجمه و به فارسی ساده گردانیده شده است. لغات مشکل و توضیحاتی که مربوط به متن پهلوی است در پاورقی داده می‌شود و اسنادی که راجع به موضوع کتاب است در حواشی نقل می‌گردد. جملاتی که در قلاب [] گذاشته شده ظاهراً تفسیر یا توضیحاتی است که شارحین به متن اصلی افزوده‌اند و قسمت‌هایی که در هلالین () گذاشته شده علامت نسخه بدل و یا جملاتی است که اضافه شده است. هر جا ستاره در متن گذاشته شده به حواشی مراجعه شود.

1. J. Darmesteter, Le Mehdi depuis les Origines de l'Islam Jusqu, a nos E. Blochet, le Messianisme dans L'Heterodoxie Musulmane?

راجع به مقایسه عقاید اسلامی که همانند عقاید زرتشتی است رجوع شود:

Gray, Zoroastrian Elements in Muhsmmadan Theology; Goldziher, Islamisme et Parsis _me.

2. S.B.E Vol 5. Pahlavi Texts, (Part 1) E.W. West. P189_ 235.Oxford,1880.

3. B.T. Anklesaria, Zand_ 1 Vohuman Yasn,Bombay, 1919

گرچه به واسطه نقص الفبای فارسی بهتر این بود که متن، با الفبای صدادار لاتین چاپ می‌شد،^(۱) ولی از آنجا که وسایل طبع فراهم نبوده، با الفبای فارسی معمولی اضافه گردید و کسانی که مایل باشند مطالعه دقیق بنمایند باید به نسخه اصل مراجعه کنند. در خاتمه سپاسگزاری خود را به دانشمند فرزانه آقای بهرام گورانکلسریا که از هرگونه کمک و راهنمایی در ترجمه این متن به اینجانب فروگذار نکردند تقدیم می‌نمایم.

ص. هدایت

۱. نه تنها حروف الفبای کنونی که از عربی گرفته شده برای ضبط متن‌های پهلوی و یا لغات فرس قدیم ناقص است. بلکه لهجه‌ها و زبان‌های بومی ایرانی را نیز نمی‌توان با این حروف ضبط کرد. حتی برای فارسی معمولی نیز شایسته نمی‌باشد. مثلاً یک نفر چک یا فرانسوی می‌تواند فارسی را به حروف زبان خود بنویسد و اگر آنرا به همزبان خود بدهد که فارسی نداند آن شخص قادر است متن فارسی را بی‌غلط بخواند. ولیکن اگر زبان چک یا فرانسه را به حروف فارسی بنویسند و به یک نفر فارسی زبان بدهند که ازین زبانها با اطلاع باشد، غیرممکن است که بتواند آنرا بی‌غلط بخواند. فارسی معمولی را نیز نمی‌توان با تلفظ کامل و دقیق با حروف کنونی نوشت و به همین علت فارسی نوشته و زبانی دو زبان جداگانه شده است. مثلاً: «رفتم و بهش گفتم» را باید معرب و به شکل ساختگی: «رفتم و به او گفتم» نوشت. موضوع تغییر خط احتیاج ضروری و حیاتی است و هیچ ربطی با تفریح یا فرنگی مآبی و یا تقلید ندارد. غرور ملی را نیز جریحه‌دار نمی‌کند، زیرا خطوط قدیم فارسی نیز مانند: میخی، پهلوی و اوستایی اختراع صد در صد ایرانی نبوده، چنانکه حروف فارسی کنونی اختراع ایرانی نمی‌باشد و به تناسب موقع با احتیاجات خود وفق داده‌اند. امروزه هم بی‌آنکه لازم باشد اختراع تازه‌ای در خط فارسی بکنند، باید حروف فارسی به صورت الفبای لاتینی بسیار ساده و با حروف صدادار باشد تا بتوان تمام مشخصات زبان را با آن ضبط کرد.

بخش ۱

زند^(۱) وهومن یسن

(۰) «به خشنودی دادار اورمزد به افزونی، افزونی دار، درخشنده فرهمند و امشاسپندان^(۱)! آفرین ویژه^(۲) بر دین بهی مزدیسنان!^(۳) تندرستی و دیر زیوشی^(۴) و آبادانی او را باد که این برایش نوشته می شود»^(۵)

درنخستین

(۱) چنانکه از ستودگر^(۶) پیداست: زرتشت از اورمزد انوشکی^(۷) خواست. (۲) پس اورمزد خرد هرویسپ آگاه^(۸) را به زرتشت نمود. (۳) اوین^(۹) درختی بدان بدید، که چهارشاخه بدان بود: یکی زرین، یکی سیمین، یکی پولادین و یکی از آهن آلوده. (۴) پس او پنداشت که (این را) بخواب دید. (۵) چون زرتشت از خواب بیدار شد، گفت که: «خدای مینویان^(۱۱) و گیتیایان^(۱۲) بمن نمود که بن درختی دیدم که چهار شاخه بدان بود.» (۶) اورمزد به سپیتامان^(۱۳) زرتشت گفت که: «آن درخت یک بن که تو دیدی، آن گیتی است که من اورمزد

۱. فرشتگان مقرب اورمزد که مقدس و بی مرگ می باشند و عده آنها هفت است.

۲. خالص - بی آلاش.

۳. مقصود زرتشتیان پرستنده اورمزد هستند که بهدینان نیز می گویند، مقابل آن دیویسان یعنی دیوپرستان می باشند.

۴. طول عمر.

۵. این قسمت از طرف استنساخ کننده برای کسی که دستور نویس کتاب را داده اضافه شده است.

۶. به موجب دینکرد این کتاب اولین مجموعه ادبیات مزدیسنان بوده است. در روایات دومین کتاب محسوب می شود.

۷. بی مرگی - زندگی جاودان در فارسی جدید لغات نوشدارو (انوش دارو) و نوشیروان (انوشه روان) از ترکیبات انوش یا انوش می باشد.

۸. آگاه و محیط به همه چیز Omniscient.

۱۰. گومیخت = اختلاط دو ناچنس - ناویژه - ضد لغت آمیخته که اختلاط دو همجنس می باشد = ریم آهن.

۱۱. لاهوت. در کتابهای فلسفی و عرفانی دوره اسلامی به تعبیرهای: عالم معنوی - عالم امر - علم غیب (جهان بود) عالم ملکوت و غیره یاد شده است.

۱۲. ناسوت یا عالم خلق - عالم شهادت (جهان نمود) عالم مادی و غیره در کتابهای بعد از اسلام ترجمه شده است.

۱۳. به موجب بندهشن (در سی و دوم - ۱) نام نهمین پدر بزرگ زرتشت است.

آفریدم. (۷) آن چهار شاخه، چهار هنگامی است که می‌رسد. (۸) آن زرین، آنست که من و تو گفتگوی^(۱) دینی کنیم، و گشتاسپ شاه^(۲) دین بپذیرد، و کالبد دیوان بشکند، و دیوان از آشکاری بدور شده در روش نهانی^(۳) باشند. (۹) آن سیمین، خداوندی شاه اردشیر کی^(۴) است. (۱۰) و آن پولادین، خداوندی انوشه‌روان خسرو پسر کواد.^(۵) (۱۱) و آن از آهن آلوده (هنگام) فرمانروایی بیدادانه دیوان ژولیده موی از تخمه خشم است،^(۶) چون دهمین صد سال^(۷) تو به سر رود، ای سپین‌تامن زرتشت!

در دوم

(۱) به زند و هومن یسن،^(۸) خرداد یسن و آشتادیس پیداست، که یکبار گجسته^(۹) مزدک پسر بامداد، دشمن دین پیدا آمد،^(۱۰) تا مردمان را دشمن دین یزدان کند. (۲) آن انوشه‌روان خسرو پسر کواد^(۱۱)، خسرو پسر ماوینداد، نوشاپوهر پسر داذ اورمزد، دستور آذرپاذگان، آذر فرنیغ راستگو و آذرباذ، آذر مهر، و بخت آفرید^(۱۲) را به پیش خواست. (۳) او از ایشان پیمان خواست،^(۱۳) که: «این یسنها را نهان مدارید؛ و جز به بستگان خود

۱. در متن همپرسه آمده (هم پرسش) مشورت - گفتگو، Interview

۲. در زمان سلطنت گشتاسپ، زرتشت به دربار او رفته و اوستایی که روی ۱۲ هزار پوست گاو به خط طلایی نوشته شده بود عرضه داشت. گشتاسپ به دین زرتشت گروید و آشکده‌هایی بنا نهاد. این اتفاق در سی‌امین سال سلطنت گشتاسپ رخ می‌دهد و چهارمین هزاره آغاز می‌گردد.

۳. یعنی مخفی شدن به صورت آدمی یا جانوران. دارمستر در زند اوستا جلد اول ص ۹۰ یادداشت می‌کند: «به شکل مخصوص دیوان و نه آدمیان، و این شکلی است که از بدی دوران ناگریز به خود می‌گیرند.» سپس از شرح پهلوی نقل می‌کند: «آنهايي که قادر به نامرئی کردن کالبد خود می‌باشند. او (زرتشت) کالبدشان را شکست، آنهايي که نمی‌توانستند نامرئی شوند خودشان را شکست (ناپود کرد). شکستن کالبد عبارت از اینست که ازین لحظه به بعد که شکل دیوان را پذیرفتند نمی‌توانند آزار برسانند، چنانکه کنون که به شکل جانوران و آدمیان می‌باشند نمی‌توانند زیان برسانند.» در کارنامه اردشیر پاکان در نخستین ۶ نهان روشی در مورد ساسان به کار رفته است.

۴. اردشیر دراز دست هخامنشی.

۵. خسرو اول (انوشیروان) پسر قباد.

۶. در اینجا خشم اسم معنی نیست بلکه مفهوم دیو خشم Asmodée را دارد، در جاماسپ‌نامه دیوان ژولیده موی اعراب را معرفی می‌کند: «۲۸- از آن فراز ایشان خود به خود افتند و یکدیگر را تبه کنند. پس تازیان ژولیده موی از تخمه خشم بیایند، به اندک زور و زاور (قدرت) ایرانشهر را سیصد و هشتاد و دو سال و نه ماه و هفت روز و چهار زمان فراز گیرند.» جاماسپ‌نامه چاپ رم ۱۹۳۹ در پانزدهم.

۸. شکی نیست که زند به معنی ترجمه از پهلوی است. این مطلب قابل توجه می‌باشد زیرا خرداد و آشتادیش وجود دارد، ولی در آنها اشاره به مزدک نمی‌شود.

۹. ملعون ضد خجسته است و در موارد اهریمن و اسکندر و افراسیاب و ابالیس استعمال شده است.

۱۰. در بندهشن بزرگ (چاپ انکلسریا در ۳۴- ۲۷ ص ۲۱۵) می‌نویسد: «در پادشاهی کواد، مزدک بامدادان به پیدایی آمده، داد (آئین) مزدکی نهاد، کواد را بفریفت و شیفته کرد، فرمود: زن و فرزند و خواسته به همه و همگی باید داشت. و دین مزدیسنان را از کار بازداشت، تا انوشه‌روان خسرو پسر کواد فرواکی آمد، (به سن بلوغ رسید) و مزدک را بکشت و دین مزدیسنان بیاراست و آن خیونان (هونها) که همواره به ایرانشهر تاخت و تاز می‌کردند سر کوبید و راند و ایرانشهر را بی‌بیم کرد.»

۱۱. خسرو پسر قباد می‌باشد.

۱۲. داد هر مزد و آذر فرنیغ نام مفسرین است. آذرباد و بخت آفرید در ادبیات دینی پهلوی سرشناس می‌باشند. در هفتم بند ۶ همین کتاب نام داد اورمزد آمده است.

۱۳. در متن فارسی از این پیمان ذکر نمی‌شود، اما می‌نویسد که خسرو پیامی به مزدک فرستاد و از او درخواست کرد تا به پرسش‌هایی که از طرف انجمن موبدان از او می‌شود پاسخ بدهد و در صورتی که نتواند از عهده جواب برآید کشته شود. مزدک پذیرفت از او ده مسئله دینی سوال شد. مزدک به یکی از آنها نتوانست جواب بدهد و شاه فرمان به کشتن او داد.

زند میاموزید.»^(۱) (۴) ایشان به خسرو پیمان کردند.

در سوم

(۱) به زند و هومن یسن پیداست^(۲) که زرتشت دیگر بار از اورمزد انوشگی خواست. (۲) او گفت، (او زرتشت می‌باشد): دادارا! میان آفریدگان تو من پرهیزکارتر و کارگرت‌م، اگر چون درخت: جوید بیش،^(۳) گوکپتشا،^(۴) یوشت فریبان^(۵) و چهرومیان پسر گشتاسپ،^(۶) (او همان پشوتن درخشان است.)^(۷) «مرا انوشه کنی، اگر مرا چون ایشان انوشه کنی، مردمان به دین تو بهتر بگروند، (چون می‌اندیشند): که آن پیشوای دین چون دین بهی ویژه^(۸) مزدیسنان از اورمزد بپذیرفت انوشه بباشد» و نیز آن مردمان به دین تو بهتر گروند.

(۳) اورمزد بدو گفت: «ای سپیتامان زرتشت! اگر ترا انوشه کنم، پس توربراتروش کرب^(۱۰) انوشه باشد؛ و چون توربراتروش کرب انوشه باشد، رستاخیز و تن پسین^(۱۱) کردن نشاید.»

(۴) زرتشت را در اندیشه^(۱۲) دشوار نمود. (۵) اورمزد به خرد هرویسپ آگاه دانست، که سپیتامان زرتشت

۱. منع مشابهی به زرتشت راجع به متن اوستا شده است. رجوع شود به خرداد یسن.
۲. از جمله بالا چنین بدست می‌آید که متن فعلی تفسیر اصلی نمی‌باشد بلکه خلاصه آنست. نسخ خطی یازند از این فصل شروع می‌شود.
۳. یا: ون ئی هرویسپ تخمک (درخت همگی تخمها) نام درخت افسانه‌ای است که در دریاچه: وروگشا می‌باشد و از تخمه آن همه گیاه‌ها روئیده‌اند. نام دیگر آن: جوید بیش یعنی راننده دردها (بند هشن دیده شود).
۴. اگر یرث پسر پشنگ برادر افراسیاب که گوید شاه نیز نامیده می‌شود. در مینو خرد بسان جانور اساطیری معرفی شده: (۳۱) گویشاه به ایران ویج اندر کشور خوانتیرس می‌باشد، (۳۲) و از پای تا نیم - تن گاو و از نیم تن تا ز بر مردم، (۳۳) و همواره به کنار دریا نشیند، (۳۴) و یزش یزدان همی کند و زوهر (آب مقدس) به دریا همی ریزد، (۳۵) از ریختن آن زوهر، خرفستر بی‌شمار اندر دریا بمیرند. (۳۶) چه اگر او آن یزش فراوان نکند و آن زوهر به دریا نریزد و آن خرفستر بی‌شمار را تباہ نسازد: پس هرگاه که باران بارد خرفستر نیز مانند باران بیارد. مینو خرد در شصت و یکم ص ۱۶۷.
۵. شاید هانوش پسر گورو باشد (دینکرد). نیز رجوع شود به آبان یشت ۸۱ و فروردین یشت ۱۲۰.
۶. پشوتن پسر گشتاسپ می‌باشد و این چهار تن از اورمزد زندگی ابدی یافته‌اند. ولی به موجب روایات دیگر پهلوی به این عده افزوده می‌شود. در اسلام نیز خواجه خضر و الیاس و غیره که آب زندگی نوشیده‌اند زندگی جاودانی یافته‌اند و ملقب رجال‌الغیب می‌باشند.
۷. قسمت‌هایی که در قلاب گذاشته شده توضیحات شارحین است. ۸ در اینجا به معنی مقدس است.
۹. در متن پهلوی اغلب ضمیر قبل از فاعل واقع شده، مانند (اوزرتشت گفت) و این طرز سیاق اوستایی است. چنین به دست می‌آید که این متن یا تقلید از اوستا شده و یا از متن اوستای کهنه ترجمه شده که اصل متن آن از بین رفته است.
۱۰. در فارسی به اشکال پراتروش - برتروش و پوران تروش آمده است. نام یکی از برادران خانواده کرب از نسل خواهر منوچهر می‌باشد که جادوگر بوده و به موجب استاد پارسیان زرتشت به دست توربراتروش کشته می‌شود اورمزد به زرتشت می‌گوید: اگر تو بی‌مرگ شوی کشته‌تو (که البته زرتشت نمی‌دانسته) او هم بی‌مرگ خواهد شد و در این صورت معاد جسمانی غیر ممکن خواهد بود. (کتاب هفتم دینکرد دیده شود). بهرام پژدو می‌گوید:

بـرـتـرـوش آن مـهـتـر جـادـوان یـکـی جـادـویـی سـاخت اـنـدـر نـهـان

(۳۷۳)

۱۱. تن اخروی - یعنی بدنی که در روز قیامت مردگان را به آن می‌آریند. یعنی معاد جسمانی.

۱۲. در متن منش به معنی نظر- تصور آمده است mind- idée-conception

اشو^(۱) چه اندیشید. (۶) او دست زرتشت را فراز گرفت؛ او اورمزد مینویی افزونی، دادار اشوی جهان استومندان،^(۲) خرد هرویسپ آگاه را بسان آب،^(۳) بر دست زرتشت کرد، او گفت، (او اورمزد) که: «فراز خور.»

(۷) و زرتشت آنرا فراز خورد، از آن خرد هرویسپ آگاه به زرتشت اندر آمیخت. * (۸) هفت شبانه روز، زرتشت در خرد اورمزد بود.^(۴) (۹) پس زرتشت مردمان و گوسپندان را به هفت کشور زمین بدید، (که هر یک را چند تا موی به پشت و سر به کجا دارند.) (۱۰) او دار و درخت بدید، (که چگونه باشد)، که ارواران^(۵) چند ریشه به سپندارمذ^(۶) زمین دارند^(۷) (که چگونه رسته‌اند یا به یکدیگر آمیخته می‌باشند.) (۱۱) در هفتمین شبانه روز، او خرد هرویسپ آگاه را از زرتشت باز ستانید. (۱۲) زرتشت پنداشت که: (این را) بخواب خوشی که اورمزد داد دیدم و از خواب بیدار نشده‌ام. (۱۳) او هر دو دست را برد و به تن خویش مالید (و اندیشید) که: «دیر زمانی است خواب هستم و از این خواب خوشی که اورمزد داد بیدار نشده‌ام.»

(۱۴) اورمزد به سپینامان زرتشت گفت که: «بخواب خوشی که اورمزد داد چه دیدی؟» * (۱۵) زرتشت گفت که: ای اورمزد مینویی افزونی! دادار جهان استومندان! مرد کامروایی^(۸) با بسی خواسته دیدم، که به تن بدنام روان گرسنه و نزار و به دوزخ بود؛ خوش آیندم ننمود. (۱۶) درویشی بی چیز و بیچاره دیدم، که روانش فربه و به بهشت بود، مرا خوش آیند نمود.^(۹) (۱۷) مرد توانگری بی فرزند دیدم، مرا برازنده نمود. (۱۸) مرد شکسته‌ای با فرزند بسیار دیدم مرا برازنده نمود.^(۱۰) * (۱۹) درختی دیدم که هفت شاخه بدان بود: یکی زرین، یکی سیمین، یکی روئین، یکی برنجین، یکی ارزیزین،^(۱۱) یکی پولادین و یکی از آهن

۱. مقدس - پرهیزکار-بی آلاش.

۲. اسطقسات - عناصر- ارکان. کلمه «استومند» چه از جهت ریشه و چه از جهت مفهوم هر دو مطابق می‌باشد با آنچه به زبان یونانی «استوئیخون» خوانده شده و در کتب فلسفی عربی به صورت «اسطقس» نقل گردیده است. ریشه تقریبی استومندان به عربی همان «ارکان» می‌باشد که به جای عناصر به کار رفته است. ریشه لغت استومند از «است» آمده که به معنی استخوان است (لاتین Os یونانی Osteon) در کلمات هسته، ستون - استوانه - استودان و استخوان باقی مانده است. شاید اس و اساس عربی نیز با ریشه «است» فارسی یکی باشد.

۳. در متن «به آبکرب» آمده یعنی به شکل آب - به شکل مایع.

۴. با اراده و رازنامه - در سوم - ۲ مقایسه شود.

۵. Urvar یعنی رستنی‌ها و مجموع نباتات. در سانسکریت به معنی کشتزار است در لاتینی Arbor و به فرانسه Arbre می‌باشد.

۶. فرشته ماده‌ای که موکل زمین است و یکی از امشاسپندان مقدس و پی‌مرگ می‌باشد.

۷. با یادگار جاماسب چاپ رم ۱۹۳۹ در نخستین ۱۱-۱۲-۱۳ مقایسه شود. ۸. در اینجا شاید به معنی فربه و یا تن‌پرور است.

۹. این عقیده خیلی دور از اصول دین زرتشت است. زیرا یک نفر زرتشتی نه به وسیله ریاضت و نه گذشت از نعمت‌های دنیا به بهشت می‌رود، بلکه برعکس به وسیله زندگی فراخ ولی بی آلاش و برخورداری از نعمت‌های دنیا که به سود آفرینش نیک باشد به بهشت خواهد رفت.

۱۰. در دین زرتشت داشتن فرزندان بسیار از جمله اعمال پسندیده است. ۱۱. قلعی.

آلوده.»^(۱)

(۲۰) اورمزد گفت که: «ای سپینتمان زرتشت! این را از پیش گویم:» (۲۱) درخت یک بن که تو دیدی، آن گیتی است که من اورمزد آفریدم. (۲۲) آن هفت شاخه که تو دیدی، آن هفت هنگامی است که خواهد رسید.

(۲۳) «و آن زرین خداوندی گشتاسپ شاه^(۲) است که من و تو دربارهٔ دین با هم گفتگو کنیم، گشتاسپ شاه دین بپذیرد و کالبد دیوان بشکند، و دیوان از آشکاری به دور شده در نهان روشی^(۳) بماند و اهریمن، دیوان و زاد و رودشان باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند، و پرهیز آب و آتش و رستنی‌ها و سپندار مذ زمین پیدا بشود.

(۲۴) «آن سیمین، خداوندی اردشیر کسی است، که بهمن پسر سپنداد خوانده شود^(۴) که دیوان را از مردمان جدا کند، همهٔ جهان را بپذیرد و دین را روا کند.

(۲۵) «آن روئین، خداوندی اردشیر^(۵) آراینده و پیرایندهٔ جهان و آن شاپور شاه^(۶) باشد، که جهان را که من اورمزد آفریدم آراید و رستگاری به سامان^(۷) جهان روا کند و بهی پدیدار بشود، و آذرباذ پیروز بخت، پیراستار دین راست، با روی آماده شده^(۸) برای این دین با جداراهان پیکار نماید، و باز آنرا به راستی آورد.^(۹) (۲۶) «آن برنجین، خداوندی ولاش شاه^(۱۰) اشکالی است، که جداراهانی که باشند از جهان ببرد، و آن

۱. آهن گسیخته = ریم آهن - چدن.

۲. اولین پادشاهی که به دین زرتشت گروید و از او پشتیبانی کرد. در نخستین بند ۸ دیده شود.

۳. در نخستین بند ۸ یادداشت دیده شود.

۴. اردشیر دراز دست ملقب به هومن، پسر سپنداد است (بهمن پسر اسفندیار در شاهنامه).

۵. اردشیر پاکان اولین پادشاه ساسانی است. در آفرین را پیتوین گفته می‌شود: «هم زور فروهر اردشیر پاکان باد، با همهٔ فروهر آراستاران و پیراستاران و وینارتاران دین خدایی باد»

۶. پسر اردشیر است. به نظر می‌آید که رونویس کنندهٔ زمان ساسانی برای خوش آمد پادشاه وقت این صورت را به عمد دراز نموده و ضمناً جزئیات دیگری به آن افزوده است.

۷. پایان - حد.

۸. در متن فارسی روی گذاخته آمده است.

۹. اشاره به آذرباد مهر اسپند، نخست وزیر و موبد موبدان شاپور دوم که برای رفع اختلاف مذهبی سوگند یاد نمود. در روایات داراب هرمزدار جلد اول ص ۵ می‌نویسد: «موبدان موبد آذرباد مهر سفند گفت: اگر شما را به راستی و درستی دین پاک و نیک مزدیسنا شکی است من سوگند یاد می‌کنم. کسانی که اندک تردیدی داشتند گفتند که: چگونه سوگند می‌خوری: آذرباد گفت، آن چنان که نه من روی بگذازید و من در نزد شما سر و تن می‌شویم. آنگاه روی گذاخته به روی سینه من بریزید. اگر سوختن شما راست می‌گویید و اگر نسوختن من راست کردارم و شما باید که دست از کچر روی بدارید و بدین مزدیسنا پایدار مانید. پس گمراهان این شرط را پذیرفتند. آذرباد در پیش هفتاد هزار مرد، سر و تن شست و نه من روی گذاخته بر سینه او ریختند و او را هیچ رنجی نرسید. پس از همه شبیه برخاست و به دین پاک بی‌گمان شده اعتراف نمودند.»

۱۰. ولاش پادشاه اشکانی که اوستا و زند را جمع‌آوری نموده و به دین زرتشت رونق داد. به موجب ترتیب زمان، دورهٔ برنجین باید قبل از دورهٔ روین ذکر شده باشد، در متن فارسی و بازند این ملاحظه شده است.

اکوان پسر گرکریساک^(۱) دروند،^(۲) از جدادینان راه تباه کند و از جهان نابین و ناپیدا شود.

(۲۷) «آن ارزیزین، خداوندی بهرام گورشاه^(۳) است، که مینوی رامش^(۴) را بینا و آشکار کند و اهریمن با جادوان باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند.

(۲۸) «آن پولادین، خداوندی خسرو پسر کوادشاه^(۵) است. که گجسته مزدک پسر بامداد،^(۶) دشمن دین را که با جداراهان باشند، ازین دین باز دارد.

(۲۹) «آن از آهن آلوده، فرمانروایی بیدادانه دیوان ژولیده موی^(۷) از تخمه خشم^(۸) باشد، ای سپیتامان زرتشت! هزاره تو به سر آید، چون دهمین صد سال تو به پایان رسد، ای سپیتامان زرتشت!»

در چهارم

(۱) زرتشت گفت که: «ای دادار جهان استومندان مینویی افزونی! نشانه دهمین صد سال چه باشد؟»

(۲) اورمزد گفت که: «ای سپیتامان زرتشت، نشانه هزاره تو که به سر رسد روشن کنم:

(۳) «در آن پست‌ترین هنگام، یکصد گونه و یک هزار گونه و ده هزار گونه، دیوان ژولیده موی از تخمه خشم، برسند. (۴) آن بدتخمان از کسته^(۹) خوراسان^(۱۰) به ایرانشهر بریزند * افراشته درفش باشند، و زین سیاه دارند^(۱۱) و موی ژولیده بر پشت دارند؛ و از نژاد پست‌ترین بندگان و دروگران^(۱۲) «زویش»^(۱۳) و بیشتر مزدور باشند*.

۱. نام یکی از دشمنان دین مزدیسنان است. (کرسانی Keresani اوستایی). نیرو سنگ کلیسا که خوانده و کلیسا حدس زده دارمستر اکوان را نیز اسکندر تصور کرده است. گمان می‌کند مقصود عیسویان و مخصوصاً دشمن منقور ایران اسکندر است که از جانب روم (عیسویان) به ایران آمده. ولی این تعبیر خیلی دوری است و کرسیاک همان کرسانی اوستایی می‌باشد. در سروش‌ها دوخت (در نخستین ۶- لغت کرسه و دریسند) در نهم ۲۴- به لغت: کرسانی مراجعه شود. در متن فارسی نیز کلیسا و کلیسه می‌نویسد.
۲. بدکردار- کافر- دیومش Damné
۳. پادشاه ساسانی که به واسطه شکنجه دشمنان دین و جلوگیری از مذاهب پیگانه محبوب اهل دین شد.
۴. طرب معنوی. معروف است که بهرام گور تمایل مخصوصی به شعر و موسیقی و طرب داشته است و به قول فردوسی و حمزه از هندوستان قبیله‌های لوری را به ایران دعوت کرد.
۵. خسرو اول (انوشه‌روان) پسر قباد.
۶. از مشخصات این دوره نیز مانند دوره قبل، شکنجه مرتدان می‌باشد. عقاید مزدک که بر اساس یک نوع سوسیالیسم افراطی بود و از دین زرتشت سرچشمه می‌گرفت، در زمان قباد طرف توجه عامه گردید و خسرو اول پسر قباد مزدک را کشت و پیروان او را با قساوت عجیبی قتل عام کرد و به این جهت ملقب به «عادل» شد؛ به سلطنت قباد و مزدک تألیف کریستنسن مراجعه شود.
۷. موی پریشان و سر برهنه در نزد ایرانیان قدیم ناپسندیده بوده است.
۸. مقصود دیو خشم می‌باشد. در متن فارسی هاشم می‌نویسد گویا تمعد مترجم زرتشتی را می‌رساند و گرنه این لغت هیچ ربطی با هاشم ندارد.
۹. خطه، Costé (قراسته قدیم). شاید خطه معرب همین کلمه باشد.
۱۰. مشرق و یا خراسان اما در هر صورت خیلی بعید است که این دیوان اعراب بوده باشند که از سمت مغرب آمدند؛ مگر اینکه یک نفر ساکن کرمان چنین تصویری را بکند. گویا مقصود ترک‌ها می‌باشند که از جانب ترکستان به ایران حمله کردند و گرنه هیچ یک از اختصاصات آنها به جز دوره فرمانروایی طولانی ایشان را نمی‌توان با اعراب مقایسه کرد.
۱۱. احتمال می‌رود اشاره به اعراب باشد.
۱۲. «چون خرم دینان خروج کردند، از ناحیت اصفهان در ونده و کابله و قومی از باطنیان با ایشان پیوستند.» سیاست‌نامه چاپ تهران ص ۱۷۴.
۱۳. نام خانواده‌ای که دشمن زرتشت بوده است.

(۵) «ای سپیتامان زرتشت! آن تخمه و زاد و رود خشم را بن پیدا نیست. (۶) آنان به یاری جادو به ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم بریزند. (۷) آنگاه بس چیزها را سوزند و آلائند، و خانه از خانه‌داران، ده از دهگانان، آبادی و بزرگی و دهگانی و راستی در دین و پیمان و زنه‌ار و شادی و همگی آفرینش من اورمزد که دادم و این دین ویژه مزدیسنان، و آتش بهرام^(۱) که به داد بر پا شده است (همه) به نیستی رسد؛ و زنگیان^(۲) و آوارگان پیدا آیند. (۸) و آن روستای بزرگ شهر و آن شهر بزرگ ده و آن ده بزرگ دودمانی شود و از آن دودمان بزرگ بیش از استخوانی نماند.

(۹) «ای سپیتامان زرتشت! این ده‌های ایران را که من اورمزد آفریدم، به زیان‌جویی و بیدادی (فرمانروایی بیدادانه) برکنند. (۱۰) آن دیوان ژولیده موی فریفتار باشند» (اچون آنچه که گویند نکنند). (۱۱) ایشان را پایداری در گفتار و پیمان^(۳) و راستی و آیین نیست؛ و زنه‌ار ندارند، و به گفته خود استوار نباشند. (۱۲) و این ده‌های من اورمزد را که آفریدم به فریفتاری و آز و فرمانروایی بیدادانه برکنند. (۱۳) «اندر آن هنگام، ای سپیتامان زرتشت! همه مردم فریفتار باشند.» (ب‌دخواه یکدیگر باشند؛) و مهرورزی بزرگ^(۴) دیگرگونه باشد. (۱۴) و آزر و دلبستگی و روان دوستی از جهان بشود*. (۱۵) مهر پدر از پسر، و برادر از برادر برود؛ و داماد از پدر زن روی بگرداند، (?) و خواهش مادر از دختر جدا و دیگرگونه باشد.

(۱۶) «ای سپیتامان زرتشت! چون دهمین صد سال تو سر برود، خورشید راست‌تر و نهفته‌تر، و سال و ماه و روز کوتاه‌تر باشد. (۱۷) و سپندار مذ زمین تنگ‌تر و راه‌ها دشوارتر باشد. (۱۸) و میوه تخم ندهد*؛ و دانه‌ها از ده هشت بکاهد و دو بیفزاید؛ و آنکه بیفزاید سپید^(۵) نباشد. (۱۹) و رستنی‌ها و دار و درخت بکاهد، اگر کسی یکصد می‌ستاند، نود بکاهد و ده بیفزاید، و آنکه بیفزاید گوارا و خوشمزه نباشد. (۲۰) و مردم کوتاه‌تر زایند و هنر و نیروی ایشان کم باشد، و فریفتارتر و بیدادتر باشند، و سپاس و آزر نان و نمک ندارند، ایشان در بند پرسش (از یکدیگر) نباشند.

(۲۱) «در آن بدترین هنگام، یک مرغ را بیشتر گرامی دارند تا آن مردم دیندار ایران را. * (۲۲) مزد ایشان به کار کم و کار و کربه^(۶) از دست ایشان کم رود، و هم گونه جدا کیشان بدخواه ایشان باشند.

۱. آتش مقدس که مظهر جسمانی سه آذر بزرگ: فرنغ و گشنسپ و برزین مهر باشد و حامی همه آذرهای زمینی است. (در هفتم بند ۲۴ یادداشت دیده شود).

۲. گویا اشاره به اعراب باشد.

۳. در متن فارسی دست و پیمان نوشته شده است. به پهلوی پشت به معنی قول شرف و وعده و اطمینان دادن می‌باشد.

۴. دوستی بزرگ (به طعنه می‌گوید). ۵. رسیده.

۶. کار ثواب. تکالیف مذهبی را انجام دادن. کاریغ = وظیفه نسبت به خدا را به جا آوردن.

(۲۳) «و در همه جهان، مرده را چال کنند»^(۱) و مرده را بگسترانند. (۲۴) و نهان کردن مرده و شستن مرده، و سوزاندن و بردن مرده به آب^(۲) و آتش و خوردن مردار^(۳) را به داد گیرند و نپرهیزند.^(۴)

(۲۵) «گمان کنند که کار و کربۀ بزرگ انجام دهند و راه دروندی^(۵) و دوزخ سپرند؛ و از اوارونی^(۶) و فرومایگی و گمراهی خشم و آز به دوزخ روند.

(۲۶) «اندر آن هنگام سخت، ای سپیتامان زرتشت! (هنگام) فرمانروایی خشم سخت نیزه^(۷) و دیوان ژولیده موی از تخمۀ خشم،^(۸) آن پست‌ترین بندگان»^(۹) به خداوندی ده‌های ایران فراز روند.

(۲۷) «و به‌دینان که کستی^(۱۰) به میان دارند، پس از آن پادیایوی^(۱۱) داشتن نتوانند. (۲۸) چه، به آن پست‌ترین هنگام، مردار و پلیدی^(۱۲) چنان بسیار باشد که هر کس گام گام بنهد، به مردار رود. (۲۹) یا چون خویشتن را به برش‌نوم^(۱۳) شوید چون پای از مغاک^(۱۴) بیرون نهد به مردار رود. * (۳۰) یا چون به نساکده^(۱۵) آیین «درون»^(۱۶) بجا آورد، بی آنکه به رسم^(۱۷) فراز بگستراند سزاوار باشد (۳۱) یا به آن پست‌ترین هنگام،

۱. در دین زرتشت دفن اموات از گناهان پوشش‌ناپذیر است. ویدیوداد ۱۳-۱ (۴۵) همچنین ۱۲ (۳۸) ۵۱-۶ (۱۰۵) ۵۱-۷ (۱۰۵) و غیره. صد در فصل ۲۳ می‌نویسد: «۲ چه در دین به پیداست که نسا در زیر زمین نهان کنند، اسفندارمذ امشاسفند همی لرزد، چنان سخت است که کسی را مار یا گزدم در جامۀ خواب بود و زمین را نیز همچنان است. که نسا در زیر زمین کنی چنین چون آشکار کنی از آن رنج برهاند». ۲. غسل سیت.

۳. خوردن گوشت مانده و حرام شده.

۴. در مقدمه بندهشن ص ۴۲ دکتر وست از در ۳۹ بندهشن بزرگ که اشاره به آمدن اعراب می‌کند می‌نویسد که: ایرانشهر به دست تازیان افتاد و دین بد آنها رایج شد. بسیاری از عادات پیشینیان برانداخته گردید، دین مزدیستان به نزاری رسید. شستن مرده و دفن مرده و خوردن مرده را به داد گرفتند. از بدو خلقت مصیبتی به این بزرگی رخ نداده بود. زیرا از کردار بد، از خواهش و عادات بیگانه، کردار دشمن منشانه، قوانین بد و دین بد ایشان، ویرانی و حرص و ناسزایی‌های دیگر استوار گردید.

۵. دروغ پرستی و این عنوان به مردمان غیر زرتشتی نیز اطلاق می‌شود. دیو منشی Damnation کفر و الحاد.

۶. ردیلت ضد فراونی = فضیلت. ۷. لقب اوستایی دیو خشم می‌باشد.

۸. شاید اشاره به سبکتین باشد که از نژاد بردگان بوده است. ۹. کمر بند زرتشتیان (گجسته ابالیس چاپ تهران ص ۱۱ دیده شود).

۱۰. وضو- پاکی داشتن - شستن دست و پای خود به آب روان پیش از کستی بستن: (صد در به در پنجاهام و هفتاد و چهارم رجوع شود): «۱- اینکه چون بامداد که از خواب برخیزند نخست چیزی بر دست باید افکندن یعنی دستشو ۲- پس به آب پاک دست شستن چنانکه دست از ساعد تا سر دست سه بار شستن و روی از پس گوش تا زیر زنج تا میان سر شسته باشد و پای تا ساق سه بار شوید...» - یاد یاب

۱۱. در متن می‌خیز آمده که به معنی فاضلات بدن مانند: ناخن، موی و دندان باشد. آخال - پیکال - آشغال.

۱۲. تطهیر- مراسم وضوی بزرگ نه شبه برای کسی که به مرده آلوده شده است. (ویدیوداد نهم ۱۳-۳۶ دیده شود).

۱۳. در لغت اوستایی مغ به فتح اول به معنی چاله‌ای بوده که دور از شهر برای مراسم تطهیر می‌کنده‌اند. بعد اطلاق به سنگی شده که بر برش‌نومگاه می‌گذارند و جای نشیمن است. مغاک از همین لغت آمده. فردوسی می‌گوید:

معنی ژرف پهنانش کوتاه بود
بر او برگزشتن دژ آگاه بود.

۱۴. یازدا مرگ، جایگاه مخصوصی است که مرده را قبل از بردن به دخمه در آنجا می‌گذارند.

۱۵. نان مقدس - مراسم درون تقریباً همان مراسم مذهبی عیسوی Office eucharistique می‌باشد که به افتخار امشاسپندان انجام می‌گیرد و در جشن‌های گاهانبار اجباری است درون طپیر کوچک گردی است به اندازه کف دست، عدد آنها مطابق مراسم چهار و یا شش می‌باشد.

۱۶. «شاخه‌های باریک پی کرده بود به درازی یک وجب که از درخت گز و هوم... و یا درخت انار ببرند... هرگاه خواهند نسکی از نسکهای زند بخوانند یا عبادت کنند یا بدن بشویند یا خوردنی بخورند چند عدد به رسم به دست بگیرند...» فرهنگ جهانگیری.

شایسته باشد که دو مرد^(۱) یزش^(۲) بکنند، تا این دین به نیستی و نزاری نرسد؛ چون از صد، از هزار و از ده هزار، یکی باشد که باین دین گردد، و نیز آنکه بگروود کار دین را انجام ندهد* (چون) آتش بهرام^(۳) به نیستی و نزاری رسد، از هزار یکی را نگهداری کنند و بدان نیز چنانکه باید هیزم و بوی خوش ندهند.^(۴) (۳۲) یا چون مردی برای انجام آیین دین آماده شد،^(۵) هرچند نیرنگستان^(۶) نداند، چون با منش نیک آتش افروزد سزاوار است.^(۷)

(۳۳) «خواستنه و آزر، همه به جدا کیشان و جدا راهان رسد. (۳۴) و کره گران^(۹) نیک از دودمان آزاد مردان^(۱۰) و مغ مردان^(۱۱) بی پوشش (گشاده) و سر و پا برهنه بروند. (۳۵) خردان دختر آزادگان و بزرگان و مغ مردان به زنی گیرند. (۳۶) آزادگان و بزرگان و مغ مردان به شکستگی و بندگی رسند، و «زویش»^(۱۳) و خردان به بزرگی و فرمانروایی رسند.* و آوارگان و خردان به پیشگاهی^(۱۴) و فرمانروایی رسند.* (۳۷) گفتار دینداران و مهره^(۱۵) و گزارش دادوران^(۱۶) راست، گفتار راستان و نیز آن پاکان را انگیزش پندارند؛ گفتار خردان و ناروزندگان و بدکاران و فسوسگران^(۱۷) و دادستان دروغ^(۱۸) را راست و باور دارند. (۳۸) و بدان سوگند دروغ خورند،^(۱۹) و به زور گواهی بدان دهند و زور و ناسزا بر من اورمزد گویند. (۳۹) «آنانکه به هیربدان^(۲۰) و هاوشستان^(۲۱) نامبردارند بدخواه یکدیگر باشند و خرده گیری کنند^(۲۲) و بد یکدیگر را نگرند؛ بر ایشان اهریمن و دیوان دشمنی بیشتر برده باشند. (۴۰) و از گناهای که مردمان کنند، از پنج گناه سه گناه هیربدان و هاوشستان کنند و نیکان را دشمن باشند» (که بدگویی کنند و بد یکدیگر گویند؛)

۱. در متن به معنی جایز و احوط می باشد.
۲. آئین پرستش و خواندن دعا.
۳. در چهارم بند.
۴. یعنی مقدار هیزم و بوی خوش که به موجب قانون شرع مقرر گردیده است.
۵. هیزم و بوی خوش را بجا آورد.
۶. نام کتابی که حاوی مراسم مختلف مذهبی بوده است.
۷. احوط است.
۸. حرمت - عزت.
۹. ثوابکاران.
۱۰. آزادگان.
۱۱. دانشمندان دین - روحانیون.
۱۲. ایرانیان قدیم سر و پا برهنه رفتن را نکوهیده می دانسته اند. در کتاب صد در بندهش می نویسد: «۱۵ چون به یک پای کفش روند به هر یک گام فرمانی گناه باشد.» در شایست نشایست چاپ وست در چهارم: «۱۰ - هرگاه سه گام بی پوشش بردارند فرمانی گناه و چون چهار گام بردارند تنابوهری گناه باشد.»
۱۳. در چهارم بند.
۱۴. پیشگاه «پادشاه و صاحب تخت و مسند را هم گفته اند.» برهان قاطع.
۱۵. مهر!
۱۶. قانونگذاران - اهل شرع.
۱۷. به معنی دلقک، فسوس به معنی بازیچه و ریشخند و استهزاء نیز آمده است فردوسی:
۱۸. کسانی که فتوای ناحق دهند.
۱۹. گویا اصطلاح «سوگند خوردن» از اینجا آمده که در قدیم ظرف آبی را با مراسم مخصوصی تهیه می کردند و پس از خواندن ادعیه و ذکر نام همه قوای آسمانی و شهادت راستی، آن آب را می نوشیده اند.
۲۰. پیشوایان دین.
۲۱. پیروان دین - اصحاب - طلبه.
۲۲. عیب جوئی کنند.

پری خاک راهش بسوسد همی

رخش بر مه و خور فسوسد همی

«ویزشی^(۱) که بپذیرند انجام ندهند و بیم از دوزخ ندارند.

(۴۱) «و اندر آن دهمین صد سال که هزاره تو به سر خواهد رسید، ای سپیتامان زرتشت! همه مردم آذرپرست و ناسزا دین باشند. (۴۲) و ابر کامکار و باد تندرو، به هنگام و زمان خویش باران نشایند کرد. (۴۳) ابر سهمگین همه آسمان را چون شب تار کند. (۴۴) باد گرم و باد سرد بیاید و پرو تخمه دانه‌ها را ببرد. (۴۵) باران نیز بهنگام خویش نبارد و بیشتر خرفستر^(۳) بیارد تا آب. (۴۶) و آب رودخانه‌ها و جویباران بکاهد و آنرا افزایش نباشد. (۴۷) و ستور و گاو و گوسپند کوچکتر زایند، و بی‌هنرتر زایند و بار کم ستانند و موی کمتر و پوست تنگ‌تر (باشد) و شیر (ایشان) نیفزاید و چربی کم دارند. (۴۸) و گاو ورزا را نیرو کم و اسب تندرو را هنر کم و تکاوری کمتر باشد.

(۴۹) «و به آن هنگام سخت، ای سپیتامان زرتشت! مردمی که کستی به میان دارند،^(۴) از بدخواهی فرمانروایی بیدادانه و بسیاری دادستان دروغ، به تنگ آمده زندگی ایشان بایسته نبوده و مرگ را آرزو کنند. (۵۰) و جوانان و خردسالان بیمناک باشند و ایشان را هوای بازی و رامش از دل برنیاید.

(۵۱) «و جشن و نهاده^(۵) پیشینیان و اوسفرید^(۶) یزدان و یشت^(۷) و یزش^(۸) و گاهنبار^(۹) و فروردیکان^(۱۰) جای جای کنند و آن نیز که کنند بدان بی‌گمان باور ندارند. (۵۲) و پاداش از روی داد ندهند و بخشش نکنند و اشوداد^(۱۱) ندهند و آن نیز که دهند باز بخشند! (۱۲)

(۵۳) «و آن مردم بهدین^(۱۳) نیز که این دین بهی مزدیستان بستانند، به راه و روش و به جامه ایشان (دشمنان) فراز روند؛ و ایشان به آن دین خویش نگروند. (۵۴) و آزادگان و بزرگان و دهگانان^(۱۴) نیک، از ده و جای خویش، از بن جای و دودمان خویش به دربه‌دری شوند، و از خردان و ناچیزان، چیز به نیاز خواهند، و به درویشی^(۱۵) و آوارگی رسند. (۵۵) از ده نفر، نه نفر این مردم به سوی باختر^(۱۶) تباه شوند.

۱. مراسم عبادت.

۲. از جمله دستوری که درباره چیدن ناخن و موی سر داده شده (ویدیوداد ۱۷ دیده شود). یکی از نتایج بی‌میلانی در آن عقب افتادن باران است.

۳. جانوران زیانکار اهریمنی.

۴. مقصود بهدینان یعنی زرتشتیان می‌باشد.

۵. وضع - رسم.

۶. یشت نام نسکیست از جمله بیست و یک نسک زند و این نسک را به جهت ارواح مردگان خوانند و در گاهنبارها قرائت کنند. فرهنگ جهانگیری.

۷. جشن‌های ششگانه سال برهان قاطع به لغت گاهنبارها مراجعه شود.

۸. نام جشنی که فارسین در پنج روز آخر سال گیرند و آنرا خمسه مسترقه گویند (برهان قاطع و نیز کتاب التفهیم چاپ تهران ص ۲۵۶ لغت پروردگان دیده شود).

۹. صدقه.

۱۰. زرتشتی.

۱۱. در یوزکی - فقر.

۱۲. شمال (ویدیوداد ۱-۱۹): «از نواحی شمال انگره مینوی پر مرگ دیو دیوان بیرون دودید... در فارسی جدید باختر عموماً مغرب و گاهی نیز به معنی مشرق آمده است...»

(۵۶) «در خداوندی بدایشان، همه چیز به نیستی و آوارگی و سبکی و آلودگی رسد. (۵۷) سپندارمذ^(۱) زمین دهان باز گشاید و هر گوهر و ایوکشست^(۲) پدیدار شود چون: زر و سیم و روی و ارزیر^(۳) و سرب.* (۵۸) و خداوندی و پادشاهی به بندگان انیران^(۴) رسد، چون خیونان،^(۵) ترک، اتور^(۶) و توپید،^(۷) چون اودرک،^(۸) و کوهیاران و چینیان و کابلیان و سغدیان و ارومیان^(۹) و خیونان سپید سرخپوش به ده‌های ایران من فرمانروا باشند، فرمان و کامه^(۱۰) ایشان به جهان روا باشد.

(۵۹) «پادشاهی از ایشان چرمین کمران^(۱۱) و تازیان^(۱۲) و ارومیان به ایشان رسد. (۶۰) آنان چنان فرمانروایی بد کنند که مرد اشوی^(۱۳) نیک و مگسی را کشتن به چشم ایشان هر دو یکی باشد. (۶۱) و پاسداری^(۱۴)؟ و تازگی و آبادی و ده و دودمان و خواسته و دستکرد^(۱۵) و کاریز^(۱۶) و رود و جویبار به‌دینان ایران، به این بیگانگان رسد؛ و سپاه و مرز و درفش به ایشان رسد؛ و به کام خشم به فرمانروایی جهان روند. (۶۲) و چشم (آزمند)شان از خواسته پر نشود، و خواسته جهان گرد کنند، و زیر زمین نهان کنند. (۶۳) و بسا نابکاری‌ها چون غلام‌بارگی و نزدیکی با زنان بی‌نماز کنند، و هواپرستی و کارهای نکوهیده بسیار ورزند.*

(۶۴) «و در آن هنگام سخت، شب روشن‌تر و سال و ماه و روز سه یک بکاهد، و سپندارمذ زمین

Justi, Beitrage I,13; Horn, Grundrissd.n.p.35 No 149

۱. در سوم بند-۱۰.
۲. ایوکشست= گوهرکان- فلزات.
۳. قلع.
۴. غیر ایرانی.
۵. این لغت همین به معنی لشکر نیز خوانده می‌شود اما در اینجا باید خیون به معنی هونها باشد. (یادگار زیریران دیده شود)
۶. غیر تورانی؟ دکتر بیلی Dr.Bailey در BSOS,I,c. هیاطله حدس زده است.
۷. دکتر بیلی تبتی گمان کرده است.
۸. اودره؟ دکتر بیلی این لغت را «اندر» خوانده در صورتی که سیاق کلمه پهلوی با لغت فرق دارد و جمله را ازین به بعد اینطور ترجمه می‌کند: «که بین اهالی کوه نشین و چینی و کابلی و سغدی و... می‌باشد» (یادگار جاماسپ چاپ رم ۱۹۳۹ ص ۱۱۵ دیده شود). ممکن است این لغت خودرک خوانده شود. در این صورت دارمستر حدس می‌زند نام یکی از قبایل خزر باشد. بهرام پژدو (شعر ۱۴۰۱) می‌گوید:
- ز ترکان و پیکند و ختلان و چین
- بر آید سپاهی به ایران زمین.
۹. مقصود بیزانس است که شامل یونان نیز می‌شود.
۱۰. خواهش و آرزو.
۱۱. دوال گستیان. فردوسی:
- «به کشتی گرفتن نهادند سر
- گرفتند هر دو دوال کمر»
- در فارسی جدید دوالیا مانده است.
۱۲. در اینجا برای اولین بار اسم اعراب ذکر می‌شود (در ششم -۱۰). لغت تازی را مارکوارت (شهرستان‌های ایران شهر ص ۵۸) از لغت تاختن به معنی تاخت و تاز و غارتگری مشتق می‌داند و معتقد است که هیچ ربطی نه با قبیله طی و نه با لغت تاجیک دارد که از تات می‌آید و ترکان ایرانیان را به این لفظ می‌خوانند.
۱۳. پرهیزگار- مقدس.
۱۴. درست معنی آن معلوم نیست، دکتر وست امنیت ترجمه کرده است.
۱۵. دسترنج.
۱۶. قنات.

برآید^(۱) و آفت و مرگ و نیازمندی به جهان سخت‌تر باشد.

(۶۵) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت: «این را از پیش گویم.»^(۲) (۶۶) این گنامینوی دروند^(۳) آنگاه که باید تباه شود، ستمکارتر و بدفرماتر باشد.»

(۶۷) پس اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که: «به هیربدان و هاوشتنان^(۴) این بخوان و از بر کن، به زند و پازند گزارش بیاموز که به جهان فراز گویند:» (تا به کسانی که از صدمین سال آگاه نیستند بگویند؛) «که ایشان باید به امید تن پسین^(۵) و رستگاری روان خویش، رنج و زیان و دشمنی این جدادینان دیوپرستان را بر خود هموار کرده بردباری کنند.

(۶۸) «ای سپیتامان زرتشت! به تو نیز گویم: کسی که به آن هنگام تن خواهد، رستگاری روان نتواند؛ چه، تن فربه و روان گرسنه و نزار به دوزخ خواهد بود؛ کسی که روان خواهد، تنش گرسنه و نزار، به گیتی شکسته و درویش است و روانش فربه به بهشت.»^(۶)

در پنجم

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد مینویی افزونی! دادار اشوی جهان استومندان!» (اورمزد اشو در خواندن و دیگری برای ستایش اوست، باشد که دادار اشو گویند.^(۷)) «دادار! آیا در آن هنگام سخت، پرهیزکاران و دیندارانی هستند که کستی به میان داشته باشند و آیین دین را با شاخه برسم^(۸) به جای آورند و دین «خویتودس»^(۹) به دودمان ایشان روا باشد؟»

(۲) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که: «بهترین مردان آن باشد که در آن هنگام سخت، کستی به میان دارد و آیین دین به برسم به جا آورد، گرچه مانند خداوندی گشتاسپ شاه نباشد. (۳) کسی که در آن هنگام سخت «ایتها آذیمیده»^(۱۰) و «اشم و هو»^(۱۱) بگوید و یاد کند، مانند کسی است که در خداوندی گشتاسپ شاه

۱. باد کند؟ برخیزد؟

۲. در سوم - ۲۰ دیده شود.

۳. ضد اشو، عموماً در مورد دیوان و مرتدان استعمال می‌شود. زرتشت بهرام گفته:

دروذ از ما به بهدین خردمند

که دورست از ره و آیین دروند.

۴. هاوشت = طلبه - صحابه - شاگرد دینی.

۵. تن اخروی - معاد جسمانی (در سوم بند-۳)

۶. در سوم بند ۱۵-۱۶-۱۷-۱۸ دیده شود.

۷. از تفسیر چنین برمی‌آید که نویسنده از متن اوستایی ترجمه کرده است.

۸. شاخه‌های گر که به دست گیرند (برسم برای زدن و شکستن اهریمن و دیوان است). در چهارم بند ۳۰ دیده شود.

۹. خویشی دادن - پیوند خویشی - Communion. اغلب اروپاییان این لغت را ازدواج بین خویشان نزدیک ترجمه کرده‌اند.

۱۰. دعای زرتشتیان که پیش از خوراک می‌خوانند و اهورامزدا را به عنوان آفریدگار آفرینش نیکو پرستش می‌کنند. (یسن، ویدیوداد ۳۷).

۱۱. اشاره به دعای کوتاهی که زرتشتیان مکرر می‌خوانند و مرکب ازین دوازده کلمه اوستایی می‌باشد. اشم و هو و هیشتم اسی، اوشتا اسی، اوشتا اهامایی، هیت اشایی و هیشتایی اشم. «راستی بهترین نیکی است (وهم مایه) سعادت است. سعادت از برای کسی است که راست و خواستار بهترین راستی است.» (اشا و هیشتا نام امشاسپند است).

«دوازده هومیس»^(۱) را به زوهر^(۲) انجام می‌داده است. (۴) و کسی که آیین پرستش را به جا بیاورد و سرود گاتها^(۳) را بخواند، مانند اینست که او در خداوند گشتاسپ شاه آیین واج^(۴) و سرود گاتها را برگزاده باشد. (۵) «اشوترین (مرد) آن باشد که بدین بهی مزدیسنان باشد، دین «خویتودس»^(۵) به دودمان او رود.» (۶) اورمزد گفت: ای سپیتامان زرتشت! درین نه هزار سالی که من اورمزد دادم، مردم اندر آن هنگام سخت سهمگین تر باشند. (۷) چه، در خداوندی بد آزادی‌دهاک^(۶) و افراسیاب تورانی، مردم در آن هنگام سخت بهتر می‌زیستند و بیشتر می‌زیستند، و ایشان را رنج دشمنی از اهریمن و دیوان کمتر بود. (۸) چه در آن خداوندی بدایشان، در ایرانشهر پنج ده ویران نبود، چونانکه هزاره تو سر برود، ای سپیتامان زرتشت! (۹) چه همه ده‌های ایران به سم اسب ایشان کنده شود؛ درفش ایشان تا به پدشخوارگر^(۷) برسد؛ با فرمانروایی ستمگرانه جایگاه دین را از آنجا ببرند، و تاخت و تاز ایشان از آنجا خواهد رسید.

(۱۰) «ای سپیتامان زرتشت! این را از پیش گویم.»

(۱۱) از هستان^(۸) در پرستش آنکس آیدون برتر باشد، (که یزش^(۹) اورمزد بیشتر کند.) اورمزد از اشویی به همه چیز آگاه است (اورمزد که از اشویی آگاه است، مزد و پاداش کار نیک و کربه را هر آنچه هست بدهد؛) و من (انجمنان) نر و ماده را می‌پرستم، (امشاسپندان که نیز نر و یا نیز ماده باشند بهتر هستند. (۱۰))

در ششم

(۱) پرسید زرتشت از اورمزد که: ای اورمزد مینویی افزونی! دادار اشوی جهان استومندان! این دین بهی

۱. دوازده هوماست دعایی است که در ۲۶۴ روز به افتخار ۲۲ فرشته می‌خوانند و هر فرشته به نوبت خود ۱۲ روز پی‌درپی پرستش می‌شود. (ترجمه بهمن یشت وست ص ۲۱۳ یادداشت ۴ دیده شود).

۲. زانو برای اوستایی (آب زور) دکتر وست ترجمه صحیح آب مقدس می‌کند ولی در زمان قدیم زوهر به معنی پیه و چربی حیوانی بوده که چهار روز پس از مرگ یکفر زرتشتی به آتش بهرام تقدیم می‌شده است. (گجسته ابالیس چاپ چاپا بمبئی ۱۹۳۶ ص ۸۶).

۳. در پنج روز آخر ماه پنج گاتها را بخوانند.

۴. واژ-واژ-باز-باج «خاموشی بود که مغان در وقت بدن شستن و خوردنی خوردن بعد از زمزمه اختیار کنند» واج گرفتن- دعایی که زرتشتیان قبل و بعد از خوراک زمزمه می‌کنند. این لغت از ریشه: وج- واج اوستایی به معنی سخن گفتن است. ۵ در پنجم -۱.

۶. ضحاک.

۷. پنش- خوره -گر= کوهی که بدان فره است. نام نواحی کوهستانی جنوب بحر خزر که شامل گیلان و تبرستان می‌شود. (بندیشن در دوازدهم - ۱۷۲).

۸. موجودات. ۹. پرستش.

۱۰. این قسمت از دعای ینگه‌ها نام اوستا ترجمه شده که از اینقرار می‌باشد:

ینگه‌ها نام ائت، یسنه پیتی و نگه،

مرداوا هورووئا، اشات هچا،

یاونگه‌ها تسجاتا و سچایز منیده.

«هورا مردا آگاه است از آن کسی که (چه مرد و چه زن) در میان موجودات ستایشش بهتر است، به حسب راستی، این چنین مردان و این چنین زنان را ما می‌ستاییم.»

مزدیسنان را از چه رو باز بپیرایند؟ و با چه افزار^(۱) این دیو ژولیده موی از نژاد خشم^(۲) را بکشند؟ (۲) دادار! به من مرگ بده، و نوادگان مرا مرگ بده،» (که در آن هنگام سخت زیست نکنند؛) «به ایشان زندگی اشویی بده،» (که دروندی^(۳) و راه دوزخ را نپویند.)

(۳) اورمزد گفت که: «ای سپیتامان زرتشت! پس از نشانه سیاه،^(۴) فرمانروایی ازین خشم تخمگان^(۵) به شیداسپان کرسیاک،^(۶) دروج^(۷) درده^(۸) سلمان^(۹) رسد،» (ماهونداد^(۱۰) گفت که: ارومیان باشند؛ و روشن^(۱۱) گفت که: سرخ کلاه^(۱۲) و سرخ زین و سرخ درفش باشند؛ و اینها نشانه ایشان باشند.)

(۴) «ای سپیتامان زرتشت! چون بیایند، خورشید نشان سهمناکی بنمایاند و ماه از رنگ بگردد، و در جهان سهمناکی و تیرگی و تاریکی باشد؛ به آسمان نشان‌های گوناگون پیدا آید، و زمین لرزه بسیار باشد؛ و باد سخت‌تر آید و به جهان نیاز و تنگی و دشواری بیشتر پدیدار آید؛ و ستاره تیر^(۱۳) و اورمزد^(۱۴) بدترین پادشاهی را نشان دهند.

(۵) «دروج شیداسپان کرسیاک،^(۱۵) یکصد گونه و یکهزار گونه و ده هزار گونه باشند. درفش سرخ دارند و پیشرفت ایشان بسیار، به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم بتازند، تا کنار اروند،»^(۱۶) (کسانی باشند که رود فرات گویند) «تا دوان پایتخت آشورستان،» (این دوان با داوری سخت^(۱۷) پایتخت آشورستان است که مردم آشور بدانجا باشند و در آنجا نشیمن گزیده‌اند، کسانی آن را پناهگاه دیوان گویند.)

(۶) ایدون ایشان از خشم تخمگان سد گونه و هزار گونه و ده هزار گونه بکشند، و درفش، نشان و سپاه

۱. وسیله - آلت.

۲. در نخستین بند - ۱۱.

۳. دیومشی.

۴. شاید مقصود درفش سیاه است که علامت عباسیان می‌باشد. در افسانه‌های اساطیری به موجب فردوسی علامت تورانیان می‌باشد و درفش افراسیاب سیاه است درفش کیخسرو بنفش است. درفش پشتون نیز سیاه می‌باشد.

۵. وست گمان می‌کند در اینجا نیز اشاره به عیسویان شده است. (در سوم بند - ۲۶ یادداشت دیده شود).

۶. ضد اشویی، دیو ماده است که فریبده و دروغگو می‌باشد.

۸ ایالت.

۹. Sairima اوستایی (بندهشن در بیستم - ۱۲) سرزمین سلم پسر فریدون. این لغت دیلمان نیز خوانده می‌شود که نام محلی در همان حوالی است.

۱۰. نام یکی از شارحین است (در دوم بند - ۲ دیده شود).

۱۱. روشن پسر آذر فرنیغ فرخ‌زاد است که در زمان مأمون می‌زیسته (گزارش گمان‌شکن چاپ تهران ص ۴).

۱۲. قزلباش که ترکان سرخ کلاه می‌باشند و در زمان صفویه اسم آنها مشهور شد. ولی تاریخ تحریر این کتاب خیلی پیشتر ازین زمان است.

۱۳. عطارد که ستاره نحس است.

۱۴. مشتری

۱۵. در سوم بند - ۲۶.

۱۶. رود دجله است و ارننگ محتمل است که رود ارس باشد. فردوسی گوید:

اگر پهلوانی ندانی زبان

به تازی تو اروند را دجله خوان.

۱۷. سخت امار یا سخت همار لقب پایتخت آشور است.

بیشمار ایشان دیوان ژولیده موی باز گردند؛^(۱) و سپاه پیشانی فراخ^(۲) ترک و کلمیر^(۳) دشمن به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم برسند؛» (بدانید که افراشته درفش باشند، چه درفش را افراشته گیرند، بدانید که گروه بیشماری چون موی بر یال اسپ^(۴) به ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم. بمانند؛) «ترکان چرمین کمر و شیداسپ کرسیاک ارومایی^(۵) با هم فرا رسند،» (۷) ای سپیتامان زرتشت! جنگ بزرگ و کارزار ایشان با یکدیگر سه بار و به سه جای باشد.

(۸) یکی در خداوندی کیکاوس، آنگاه که او بیاری دیوان با امشاسپندان بود.^(۶)

(۹) «دو دیگر چون تو، ای سپیتامان زرتشت، دین‌پذیری و با من گفتگو کنی، هنگامی که گشتاسپ شاه و ارجاسپ^(۷) خشم‌زاده، به کارزار دین، در سپیدرزور^(۸) با هم ستیزه کنند؛*» (اکسانی گویند در پارس باشد.) (۱۰) «و سه دیگر، چون هزاره تو به سر آید، ای سپیتامان زرتشت! چون آن ترکان و تازیان و ارومیان هر سه به یکجا رسند؛» (اگویند که در دشت نهاوند^(۹) باشد؛) «همه مردمان ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم، از جایگاه خویش به پدشخوارگر برسند.» (اگویند آذر گشنسپ در دریاچه ژرف چیچست گرم آب که از دیوان دور باشد،^(۱۰) بدانید که دین بدانجا آشکار شود؛ کسانی گویند که در ماهی^(۱۱) خواهد بود، آتروک^(۱۲)

۱. معلوم نیست به کجا برمی‌گردند و کدام دسته هستند.

۲. از مشخصات قیافه مغول (در هفتم - ۱۱).

۳. در جنوب افغانستان بین دو دریاچه شهری به نام کله میر وجود دارد.

۴. در ارده وراژنامه (۵۴) این اصطلاح را برای روح اشخاص شرور آورده که در دوزخ مانند پال اسپ بغل هم واقع شده‌اند اما یکدیگر را نمی‌بینند و احساس تنهایی می‌کنند.

۵. در اینجا نسبت شیداسپ ذکر می‌شود (در سوم - ۲۶) اروم یا ییزانتن که شامل یونان نیز می‌شده است.

۶. اشاره به افسانه پرواز کاوس به تحریک اهریمن برای اینکه خدایی را از اورمزد بستاند. به موجب افسانه کاوس پادشاه کیان پسرکی ایوه است که دیوان به فرمان او بودند و به دستورش هواپیمایی ساختند تا به آسمان صعود بکنند. ولی همین که از ابرها گذشتند اورمزد توانایی ایشان را بگرفت و به زمین افتادند. اما خودش زنده ماند چون مقدر بود که سیاهش از نسل او به وجود بیاید.

۷. در کتاب یادگار زریران جنگ زریر برادر گشتاسپ پادشاه کیانی با ارجاسپ پادشاه خیون شرح داده شده است. این جنگ به فتح گشتاسپ و رونق دین زرتشت پایان می‌پذیرد.

۸. یوستی Justi اور و ساره را دشت بیاض در کوهستان قائن و بیرجند حدس می‌زند. جاکسن جنگل سپید را بین نیشابور و مشهد قرار می‌دهد. به موجب بند هشت جنگ قطعی در کوهستان کومش (گرگان) روی می‌دهد. در هنگامی که سپاهیان ایران نزدیک بوده متواری بشوند، کوه میان دشت شکافته و کوه جدیدی احداث می‌گردد که به (مدن فریاد) یعنی فریادرس ملقب گردید. (نیرنگستان چاپ تهران ۱۳۱۲ ص ۱۱۹- ۱۲۲ داستان شهربانو) در یشت پانزدهم ۳۱- ۳۳ راجع به کیخسرو و سپیدرزور اشاره شده است و در جاماسپ‌نامه پهلوی از جنگ گشتاسپ با اکوان سپید در سپیدرزور گفتگو می‌شود که در ناحیه پدشخوارگر اتفاق می‌افتد.

۹. آیا اشاره به جنگ معروف فتح‌الفتح بین ایرانیان و اعراب شده و یکنفر مفسر بعد از اسلام اضافه کرده است؟

۱۰. دریاچه ارومیه به اوستایی caēcasta در بند هشت در بیست و دوم - ۲: «دریاچه چیچست در آذرپادگان است آب آن گرم و راننده دردها می‌باشد.» در کتاب‌های پهلوی صفات: گرم آب، درمان آب، دور از دیوان و راننده دردها (جویدیش) برای این دریاچه آمده است. به قول نویسنده زاد اسپرم (در ششم - ۲۲) آذر گشنسپ در کنار این دریاچه بوده است. دریاچه ارومیه که نزدیک محل تولد زرتشت می‌باشد مقدس به شمار می‌آید.

۱۱. آدرو نام دستوری است.

۱۲. برج حوت.

گفت که در خرچنگ^(۱) باشد؛[^۱] «ای سپیتامان زرتشت! چنان تاخت و تازی از خشم تخمگان به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم بشود، که این مردم پذیرشوارگر و پارس و سوراخ‌نشین^(۲) و کوه‌نشین و دریانشین پس از آن نهفته بمانند»

(۱۱) «چه، چون شوهر خویشتن را بتواند رهایی دهد، دیگرش زن و فرزند و خواسته به یاد نباشد.»
(۱۲) پس زرتشت گفت که: «دادارا! مرا مرگ بده، نوادگان مرا مرگ بده.» [تا در آن هنگام سخت زیست نکنند.]

(۱۳) اورمزد گفت: «ای سپیتامان زرتشت! بیم مدار، چه، آتروز که دهمین سده هزاره تو زرتشتان سر برود،^(۳) هیچ دروند ازین هزاره در آن هزاره نرود.^(۴)»

در هفتم

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد مینویی افزونی! دادار اشوی جهان استومندان! دادارا! چون آنان بیشمار باشند، به چه‌افزار ایشان را تباه توان کردن؟^(۵)»

(۲) اورمزد گفت که: «ای سپیتامان زرتشت! چون دیو ژولیده موی از تخمه خشم پدید آید، نخست به سوی خوراسان^(۶) نشان سیاهی^(۷) پیدا بشود؛ هوشیدر پسر زرتشت به دریاچه فرزندان^(۸) زاییده شود؛»
(۱) کسانی گویند که به دریای کیانسیه^(۹) باشد و کسانی گویند به کابلستان^(۱۰) باشد.]

۱. برج سرطان.

۳. هزاره‌ای که زرتشتان نامیده می‌شود.

۴. وست در ترجمه بهمن یش (ص ۲۱۹ یادداشت ۱) متذکر می‌شود که این مطلب با ازمنه تاریخی وفق می‌دهد. ولی به نظر می‌آید که هزاره زرتشت پیش از آشفته‌گی در مذهب و قبل از هجوم دیوان به پایان رسیده باشد. جزئیات این وقایع از فصل چهارم تا فصل هفتم شرح داده شده است. به موجب بندهشن در سی و چهارم ۶۷۷ فاصله بین «ظهور دین» در سلطنت کی گشتاسب تا آخر دوره ساسانیان ۱۰۱۶ سال می‌شود. اگر مقصود از ظهور دین زمانی است که زرتشت دین پذیرفت آنوقت سی ساله بود. از اینقرار باید در تاریخ ۱۰۴۶ سال قبل از پایان دوره ساسانیان تولد شده باشد یعنی در شانزدهمین سال سلطنت خسرو پرویز که قدرت ساسانی به اوج ترقی رسیده بود و در حدود ۲۰ سال بعد رو به زوال گذاشت، هزاره او باید انجام گرفته باشد. چنین به دست می‌آید که نویسنده بهمن یش همان تاریخ بند هشن را اقتباس کرده است. هرگاه مقصود از ظهور دین هنگام پذیرفتن آن توسط گشتاسب باشد از این رو زرتشت ۴۰ یا ۴۲ ساله بوده و با در نظر گرفتن این تاریخ آخر هزاره تقریباً در حدود ۵۹۵-۵۹۳ میلادی بوده است. به موجب تعیین زمان ناقصی که در بند هشن دیده می‌شود دهمین هزاره عالم در برج جدی با ظهور دین آغاز می‌شود و در ۶۳۵ میلادی چهارمین سال سلطنت یزدگرد موقع هجوم مسلمانان به پایان می‌رسد. و هزاره برج دلو با هزاره هوشیدر تطبیق می‌نماید. به نظر می‌رسد که از هزاره هوشیدر نیز گذشته است که از ۶۳۵-۵۹۳ تا ۱۵۹۳-۱۶۳۵ بوده است.

۵. نویسنده پس از شرح شرارت دیوان در دوره آهن آلوده دوباره از نوع شروع می‌کند، تا وسیله دفع آنها را نشان بدهد.

۶. خراسان یا مشرق.

۷. در ششم - ۳.

۸. به موجب بند هشن در سیستان واقع شده است. (ابان یش ۱۰۸) به اوستایی «فرزدانو آب». پوستی این دریاچه را دریاچه آب ساکن جنوب غزنین حدس می‌زند. دریاچه فرزندان جزو عجایب سیستان به شمار می‌رفته در زند آگاهی (بند هشن بزرگ) می‌نویسد: «دریاچه فرزندان به سگستان است. گویند که چون آزادمرد درست کاری چیزی اندر آن افکند بپذیرد، چون درستکار نباشد، آترا باز بیرون افکند. بن چشمه آن نیز با آب دریای فراخ (فراخوگرت - وروکرت) پیوسته است» در دوازدهم - ۶.

۹. کریستن گمان می‌کند دریاچه هامون در سیستان باشد که از زمان قدیم نزد ایرانیان مقدس شمرده می‌شده است. (Les Kayanides P 5 et 22_23) در اودیه و

- (۳) «در سی سالگی به گفتگوی با من اورمزد رسد، ای سپیتامان زرتشت!» (اکسانی به سوی چین و کسانی در هندوستان گویند.)
- (۴) «کی زاییده شود؟» (اگویند که پدر کی از نژاد کیان باشد و بیاری هوشیدر^(۱۱) به هندوستان شود. (۵) در صد سالگی کام از زنان گیرد، سپس کی چنانکه از نوشته‌های دینی برمی آید، او را بهرام ورجاوند^(۱۲) خوانند از او بزاید؛ کسانی او را شاپور گویند.)
- (۶) «در آن شبی که کی زاییده شود، نشانی به جهان رسد، ستاره از آسمان ببارد؛» (اچون کی زاییده شود ستاره نشان نماید، داد اورمزد^(۱۳) گفت که در ماه آبان و بروز باذ^(۱۴) باشد؛) «زندگی پدر آن کی به فرجام رسد، او را بانوان شاه پیروند؛ پادشاه زن باشد.
- (۷) «چون آن کی به سی سالگی برسد،» (اکسانی هنگام را گویند) «سپاهی با درفش بیشمار، سپاهی از هندو و چینی که درفش افراشته دارند؛» (اچه درفش را افراشته گیرند.) «با درفش افراخته و با زین افراخته، به تاخت و تاز تا بهرود^(۱۵) روند؛» (برخی ده بومه گویند؛) «ای سپیتامان زرتشت! تا در میان دریای بهران^(۱۶) روند.
- (۸) «چون ستاره اورمزد^(۱۷) به اوج بلندی^(۱۸) برسد و ناهید^(۱۹) را فرود افکند، گوند^(۲۰) بیشمار زیناوند،^(۲۱) با درفش افراشته بیایند و پادشاهی به کی رسد.»
- (۹) (اکسانی از سیستان و پارس و خراسان گویند، دسته‌ای از جانب پذیرش‌خوارگر گویند، برخی از کوهستان هرات گویند؛ و کسانی از تبرستان^(۲۲) گویند.)
- (۱۰) «و از آنسوی کسانی که در جستجوی بچه خردسالی باشند پدیدار شود؛» (بدانید سپاه بیشمار با

سپهک سگستان می‌نرسد که: «رود هیتمند و دریاچه فرزندان و (زره) دریای کیانیسه و کوه اوشداشتر (اوشیدرنه) اندر زمین سگستان هستند» ۱۰. سرزمین کابل.

۱۱. نام مسیح و پیغمبر آخر زمان زرتشتیان است که باید قدرت مهاجمین را درهم شکسته و دین بهی را دوباره برقرار بسازد.

۱۲. ورجاوند از لغت اوستایی «ورچنگند» (ورج - ارج - آبرو - افتخار) می‌آید، در اوستا این لقب به فرّه کیان، ماه و ستاره تشر Sirius داده می‌شود. این شخص باید حلول فرشته بهرام باشد. بهرام پادشاه زمان هوشیدر است چنانکه گشتاسپ پادشاه زمان زرتشت بود.

۱۳. نام مفسری است (در دوم بند ۲ دیده شود). ۱۴. باد روز بیست و دوم از ماه هشتم سال پارسی مطابق با هفتم اکثر می‌باشد.

۱۵. یوستی حدس می‌زند ازنگ رود باشد اما به موجب یکی از مورخین ارمنی قرن هفتم میلادی ایرانیان جیحون را بهرود می‌نامیده‌اند.

۱۶. احتمال می‌رود خلیج فارس دریای بهران نیز نامیده می‌شده. به مناسبت جزیره بهران که بعد معرب و بحرین نامیده شده است.

۱۷. مشتری. ۱۸. بالست در اصطلاح نجوم خانه شرف است.

۱۹. زهره ستاره نحس. ۲۰. لشکر - جرار معرب آن چند می‌باشد.

۲۱. سلاحدار در فارسانه ابن بلخی می‌نویسد: «او را طهمورث زیناوند گفتندی و زیناوند لقب او بود یعنی حمام سلاح» زیند نیز به این معنی است و فرخان زینبندی نام یکی از آخرین سرداران ایرانی است که با اعراب جنگید. (مارکوارت - ایرانشهر).

۲۲. کوهستان‌های ساحل جنوبی بحر خزر که امروزه البرز خوانده می‌شود، اما به نظر نمی‌آید همان البرز افسانه باشد که بعد به کوه قاف مشهور شده است.

درفش افراشته از پذنحوارگر، سپاه گوند آراسته ایرانشهر باشد؛ کسانی گویند پیداست که ایشان را کردان و کرمانیان خوانند.[۱]

(۱۱) «سپس به یاری یکدیگر و زیر یک درفش، به ده‌های ایران آیند و گروه بیشماری از شیداسپ^(۱) تخمه خشم، لشکر سهمناک پیشانی فراخ،^(۲) گروگ،^(۳) دیوان چرمین کمر^(۴) بکشند.

(۱۲) «در کنار اروند سه کارزار کنند: یکی به... یکی به سپیدرزور^(۵) و یکی به دشت نهاوند.^(۶)»

(۱۳) [کسی گوید که به دریاچه سه تخمه^(۷) باشد، کسی گوید به مرو^(۸) تابان باشد و دیگری گوید در پارس باشد.]

(۱۴) «سپاه بیشمار خراسانی با درفش افراشته^(۹) به پستی ده‌های ایران باشند؛» [که درفش از پوست ببر دارند، درفش بادی و بندوک^(۱۰) ایشان سپید باشد.] (۱۵) «و سپاه بیشماری تا به جایگاه دیوان بتازند،^(۱۱) چنان کشتاری نمایند که هزار زن از پس مردی ببینند و بگیرند»

(۱۶) «ای سپیتامان زرتشت! چون زمان سر برود، این دشمنان مانند بن درختی که به یک شب سرد زمستانی که برسد^(۱۲) و به یک شب برگ بیفکند تباه شوند.»

(۱۷) «این ده‌های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیرایند^(۱۳)» (۱۸) «به دوبارگی گنامینو^(۱۴) با دیوان و بدنژادان و خشم سخت نیزه،^(۱۵) به پشت و یاری ایشان دیوپرستان و خشم تخمان ریزند، ای سپیتامان زرتشت!»

۱. در گرشاسپ‌نامه اسدی جزو اولاد جمشید به ترتیب ذیل: جمشید، تور، شیداسپ (سپندیست) شرح می‌دهد تا به گشتاسپ می‌رسد. اما گمان می‌رود که این شیداسپ کس دیگری باشد. دارمستر حدس می‌زند شیداسپ همان بیور اسپ منفور ایرانیان است.

۲. در ششم - ۶.

۳. به نظر می‌آید اصطلاح: «گرگ دو پا» از یسن ۶۳-۶۲ (چاپ اشیگل) گرفته شده است.

۴. دوبال کوستی = چرمین کمر مقصود ترکان هستند زیرا کستی زرتشتیان از پشم است.

۵. در ششم - ۹ یعنی صحرای سفید.

۶. آیا اشاره به جنگ اعراب شده است؟ نام محل جنگ اول افتاده در اینجا مطالبی که در فصل ششم - ۱۰ گفته است دوباره توضیح می‌دهد. جنگ نهاوند در سنه ۶۵۱ میلادی اتفاق افتاده است.

۷. دریاچه سه تخمه ظاهراً همان دریاچه مقدس فرزندان است که حافظ سه نطفه از زرتشت می‌باشد.

۸. مرو که در ترکستان است.

۱۰. بیرق - علامت که معرب آن بندوق است.

۱۱. گویا نویسنده از شرحی که مکرر گوشزد کرده بود در اینجا می‌خواهد نتیجه بگیرد.

۱۲. شاید در اینجا اشاره به زمستان ملکوس شده است، که قبل از آخر دنیا خواهد آمد و آفریدگان را تباه می‌کند.

۱۳. وسیله ماوراءطبیعی که برای دفع شرارت دیوان به کار می‌رود در بندهای آینده شرح می‌دهد.

۱۴. روح خبیث = اهریمن.

۱۵. در چهارم بند - ۲۶.

(۱۹) «و من اورمزد دادار، نیرو سنگ ایزد و سروش اشو^(۱) را به کنگ دز^(۲) که سیاوش درخشان بر پا کرد بفرستم تا به چهره میان پسر گشتاسپ^(۳) پیراستار راست فرۀ دین کیان بگوید که: «ای پشوتن درخشان! به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم فراز رو، و با آتش و آب آیین‌ها دخت^(۴) و دوازده هومیست^(۵) را به جا بیاور؛» [انجام دادن با آب و آتش، آنچه که به آب و آتش آشکار است.]

(۲۰) «و نیرو سنگ ایزد و سروش اشو از چکاد دائیتییک^(۶) نیکو به کنگ دز که سیاوش درخشان بر پا کرد روند، بدو بانگ کنند که: «فراز رو، ای پشوتن درخشان، چهره میان پسر گشتاسپ و پیراستار راست فرۀ دین کیان! فراز رو، به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم،^(۷) و پایگاه دین و خداوندی را باز بپیرای.»

(۲۱) «ایشان مانند مینوئیان^(۸) بر روند، دوازده هومیست^(۹) را به زوهر^(۱۰) انجام دهند. (۲۲) و فراز رود پشوتن درخشان با یکصد و پنجاه مرد اشو که هاوشت^(۱۱) پشوتن هستند و جامۀ نیک مینویی^(۱۲) از سمور سیاه به بردارند، با منش نیک و گفتار نیک و کردار نیک^(۱۳) جلو روند و هادخت^(۱۴) و بغان یسن^(۱۵) را به آتش و آب به آیین انجام دهند، و من اورمزد با امشاسپندان را فراز ستایند. (۲۳) پس از آن سه یک دشمنی بشکند. (۲۴) «فراز رود پشوتن درخشان با صد و پنجاه مرد، که جامۀ سمور سیاه دارند، به آذر فرهمند که روشن

۱. دو فرشته‌ای که فرستاده مخصوص اورمزد به مردمان می‌باشند. نیروسنگ در اوستا به شکل نیر ییوسنغا آمده است (یسن‌های هودهم ۶۸-۹۲ ویدپوداد نوزدهم ۱۱۱-۱۱۲ بیست و دوم - ۲۲ و غیره دیده شود). سروش در اوستا به شکل: سروشا آمده که نماینده شتوایی و اطاعت می‌باشد. وظیفه او اینست که مخصوصاً در شب جهان را پاسبانی نموده از شرارت دیوان جلوگیری بکند. (ویدپوداد هژدهم ۷۰-۵۱-۴۸ و غیره یسنا سروش پشت‌ها دوخت نیز دیده شود). انتظار می‌رفت این پیام در آخر هزارۀ هوشیدر به پشوتن فرستاده شود. (در نهم - ۱۰-۹ دیده شود).

۲. در اصل همان کنگه اوستایی (باغ بهشت) یا مسکن آریاها (ایرئتم و یجو) می‌باشد. Pays de Cocagne که به موجب کتابهای پهلوی سیاوش آترا بنا نهاد، و در شمال ترکستان در میان کوه‌ها واقع شده است. در بند هشن بزرگ شرح می‌دهد که کنگ دز متحرک و روی کمر دیوان ساخته شده بود ولی کیخسرو آترا به زمین استوار کرد. در آن هفت دیوار: زرین، سیمین، پولادین، برنجین، آهنین، پلورین و یکی دیگر از سنگ‌های گرانیها وجود دارد. در میانش جاده‌هایی تعبیه شده که از میان قلعه هر کدام ۷۰۰ فرسنگ طول دارد و دارای پانزده دروازه است که از این دروازه به دروازه دیگر با اسب ۲۲ روز راه می‌باشد. پادشاه این قلعه پشوتن بی‌مرگ است، بوند هشن و مینو خرد و صد در دیده شود. فردوسی می‌گوید:

همی گفت: هر کو نددست کنگ
نسباید که خواهد به گیتی درنگ.

۳. لقب پشوتن است، در یشت‌ها ۴ نوشته که درد و مرگ به او کارگر نمی‌باشد.

۴. به موجب دینکرد این کتاب بیستمین نسک ادبیات مزدیسنان بوده است. ۵. در پنجم بند ۳ دیده شود.

۶. به موجب بند هشن چکاد دائیتییک (قلۀ داوری) در میان جهان واقع شده و به بلندی صد مرد می‌باشد و یک سر پل چینود (صراط) روی آن قرار گرفته است. (بند هشن در دوازدهم ۷- چکاد سر کوه (کله = قلۀ؟) می‌باشد. فردوسی می‌گوید:

بسیامد دوان دیسده‌بان از چکاد
که آمد سپاهی ز ایران چو باد.

۷. باید از زبان اورمزد باشد یعنی پیغام او را می‌رساند. ۸. به صورت روحانیان و غیرمرئی.

۹. در پنجم بند ۳. ۱۰. در پنجم بند ۳.

۱۱. اصحاب - امت - پیرو. ۱۲. روحانی - معنوی.

۱۳. «هومت و هوخت و هورشت» این کلمات در موقع شروع به کار مهمی گفته می‌شود.

۱۴. در هفتم - ۱۹. ۱۵. نام نسکی بوده که از میان رفته است و فقط سه نسک از آن باقی است.

کَرپ^(۱) خوانند، که به دادگاه نشسته و جان آذر فرنیغ پیروزگر^(۲) باشد، همه این گروه با هم آیین پرستش را به جای آورند، (شاخه‌های) برسم فراز گسترند، و آیین خرداد و امرداد یسن را به نیرنگ^(۳) و نیرنگستان^(۴) دینی انجام دهند. (۲۵) و سه یک دشمنی بشکند.

(۲۶) «فراز رود، پشتون پسر گشتاسپ، به دستیاری آذر فرنیغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر،^(۵) به بتکده بزرگ نشیمنگاه گنامینوی دروند،^(۶) خشم سخت نیزه^(۷) و همه دیوان و دروجان^(۸) و بدتخمگان و جادوگران به ژرف‌ترین تاریکی دوزخ رسند؛ به همکوشی پشتون درخشان آن بتکده را برکنند.

(۲۷) «و من دادار اورمزد با امشاسپندان به کوه هو کیریاز^(۹) بیاییم و به امشاسپندان فرماییم که به همه ایزدان مینویی گویند که: «بروید و به یاری پشتون درخشان رسید.»

(۲۸) «و مهر فراخ چراگاه^(۱۰) و سروش تکاور و رشن راست و بهرام^(۱۱) تهمتن و اشتاذ پیروزگر و فره دین مزدیسنان^(۱۲) که آراستار نیرنگ فرمانروایی جهان باشد به فرمان دادار رسند.

(۲۹) «من دادار، به پشتی و یاری پشتون درخشان رسم.

(۳۰) «دیوان تاریک تخمه را بزنند.

(۳۱) «گنامینوی دروند به مهر فراخ چراگاه بانگ کند که: «ای مهر فراخ چراگاه! ترا به راستی سوگند

بایست.»

(۳۲) «پس مهر فراخ چراگاه بانگ کند که: «درین نه هزار سال، که او (گنامینو) پیمان کرد^(۱۳) تاکنون

۱. جسم نورانی. به موجب بندهشن آذر فرنیغ ابتدا توسط جمشید به کوه خوره اوسند خوارزم برقرار شد و در زمان گشتاسپ در خارج از خوارزم به کوه روشن در کابلستان برده شد. شاید در اینجا اشاره به تغییر مکان آتش می‌شود.

۲. در بند هشن بزرگ توضیح مفصلی راجع به جسم و روح آتش بهرام داده می‌نویسد که اورمزد سه آذر بیافرید: آذر فرنیغ، گشنسپ و برزین مهر که مانند سه فره برای نگاهبانی جهان به شمار می‌روند. جم آذر فرنیغ را به دادگاه به کوه خوره اوسند در خوارزم نشانید؛ کی گشتاسپ آنرا به کوه روشن در کابلستان نقل مکان داد. آذر گشنسپ تا پادشاهی کیخسرو از جهان نگاهبانی نمود و آذر برزین مهر تا زمان پادشاهی کی گشتاسپ به نگاهبانی جهان گماشته شده بود. ازین سه آذر، آتش بهرام تن جسمانی و سه آذر خوره آن می‌باشند که در میانش قرار گرفته‌اند. مانند تن آدمی که در شکم مادرش پرورش می‌بیند و چون به دنیا می‌آید روحی از عالم بالا به آن تعلق می‌گیرد که تا زنده است تن او را اداره می‌کند و چون تن از هم پاشید و به زمین پیوست روح به دنیای علوی صعود می‌نماید. ازین جهت آتش بهرام ناسیده شده که حامی همه آذرهای زمینی بهرام است و سروش به نگاهبانی اینها گماشته شده است. آذر فرنیغ تا زمان نویسنده بندهشن هنوز به جای خود باقی بوده است.

۳. عزایم.

۴. در چهارم بند ۳۲.

۵. همین در بند ۲۴ به یادداشت ۱۰ رجوع شود.

۶. اهریمن ناپکار.

۷. در چهارم - ۲۶.

۸. شیرها.

۹. در بند هشن صفت مرتفع به این کوه داده می‌شود. گویا یکی از قلل غربی البرز افسانه‌ای می‌باشد. لغت اوستایی آن: هوکیریایریزو است که در یسنواپان یش و غیره نیز ذکر شده است.

۱۰. فراخو گویوت = چراگاه فراخ گاو (لقب مهر است).

۱۱. اینکه فرشته بهرام به صورت روحانی به کمک پشتون می‌رود با این قضیه که او نیز به شکل بهرام ورجاوند می‌رود متناقض می‌باشد.

۱۲. صورت قوای روحانی و فرشتگانی است که نگاهبان دین زرتشت هستند.

۱۳. اشاره به پیمانی که بین اورمزد و اهریمن بسته شده بود که اهریمن فقط تا نه هزار سال حق دارد به آفریدگان اورمزد زبان برساند. (ص ۲ و ۳ مقدمه دیده شود).

دهاک^(۱) بد دین و افراسیاب تورانی و اسکندر ارومی و این چرمین کرمان،^(۲) دیوان ژولیده موی، هنگام هزار سال بیش از پیمان خداوندی کردند.^(۳)

(۳۳) «آن گناه مینوی^(۴) دروند که چنین بشنود سترده بماند.»

(۳۴) «مهر فراخ چراگاه، خشم سخت نیزه را بزند که به ستوهی بدود.

(۳۵) آن گناه مینوی دروند با زاد و رود بد تخمگان باز در تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند. (۳۶) «مهر فراخ چراگاه به پشتون درخشان بانگ کند که: «آن بتکده نشیمن دیوان را بکن و ویران کن، برو به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم.^(۵) و پایگاه دین و خداوندی را باز بییری، چه دروندان که ترا بینند شکست خورند.»

(۳۷) «و پشتون درخشان و آذر فرنبغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر پیروزگر^(۶) فرارسند و آن دروج^(۷) بسیار توانا را بزنند و آن بتکده که نشیمن دیوان است بکنند، و آیین پرستش را فراز سازند و (شاخه) برسم^(۸) فراگسترند و آیین دوازده هومیست^(۹) به جای آورند، و من اورمزد و امشاسپندان را ستایند. (۳۸) این را از پیش گویم.^(۱۰)

(۳۹) «فرا رسد پشتون درخشان به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم به: ارون و بهرود،^(۱۱) چون دروندان او را بینند این تاریک تخمگان و ناززانیان شکست خورند.»

در هشتم

(۱) از بهرام ورجاوند پیداست که با فرهمندی بسیاری فرا رسد و وندیهیم^(۱۲) را به پایگاه موبدان موبد برگمارد، و پایگاه دین را به داد و راستی استوار سازد، و ده‌های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیراید. (۲) آز و نیاز و کین و خشم و هواپرستی و رشگ و دروندی از جهان کاسته شود. (۳) هنگام گرگان به سر رسد و

۱. ضحاک معرب آنست و او را بیوراسپ نیز می‌نامند. دهاک و اسکندر و افراسیاب را اهریمن بی‌مرگ گردانید ولی اورمزد ازین قضیه جلوگیری نمود. در مینو خرد پرشش هفتم (چاپ ارود تهمورس انکلسریا) می‌نویسد: ۲۷۰-چه پیداست که اورمزد جم و فریدون و کیوس را انوشکی داد، ۲۸-واهریمن ایدون گردانید چونانکه آشناست، ۲۹-به اهریمن بیوراسپ و افراسیاب و اسکندر چنین نمود که انوشه باشند، ۳۰-و اورمزد برای سود بزرگ چنان گردانید همچنانکه آشکار است، ۲. ترکان.

۳. ازین مطلب چنین بر می‌آید که نویسنده پایان فرمانروایی ملحدین را در خاتمه هزار سال منتظر بوده است و پایان هزاره هوشیدر با تاریخ ۱۶۳۵-۱۵۹۳ میلادی تطبیق می‌کند که مقارن سلطنت شاه عباس بزرگ می‌باشد.

۴. روح خبیث اهریمن.

۵. آیا از قول اورمزد می‌گوید؟

۶. در هفتم ۲۴ نام سه آذر مقدس که به کمک پشتون قیام می‌کنند.

۷. دیو-شورو-دروغگو-فریننده.

۸. در چهارم بند ۳۰.

۹. در پنجم ۳.

۱۰. قبلا در بند ۲۴ همین در شرح داده شده است.

۱۱. شاید لقب پشتون باشد و یا نام موبدی است.

۱۲. دجله و جیحون (در ششم - ۵ در هفتم ۷)

هنگام میشان اندر آید. (۴) و آذر فرنیغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر^(۱) را باز به پایگاه خود نشانند و هیزم و بوی خوش از روی داد بدهند. (۲) (۵) و گنامینو^(۳) با دیوان و تاریک تخمگان سترده و بیهوش باشند. (۴)

(۶) پشوتن درخشان چنین گوید که: «کشته باد دیو، و کشته پری! کشته باد دیو دروج و بدی! کشته باشند دیوان تاریک تخمه! اورمزد بزرگترین خدای دانا، با امشاسپندان که خداوندان نیک دانش باشند و فره دین مزدیسنان بیفزاید! و دودمان رادان و راستان و نیک‌اندیشان بیفزاید! نیک پیراستار باد پایگاه دین و خداوندی!»^(۵)

(۷) فرا رسد پشوتن درخشان، فرا رسند به او یکصد و پنجاه مرد هاوشت^(۶) که سمور سیاه در بردارند و تختگاه دین و خداوندی خویش را برگیرند.

(۸) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت: «این آنست که از پیش گویم: چون هزاره زرتشتان سر برود آغاز هوشیدران باشد.»^(۷)

در نهم

(۱) پیداست که هوشیدر به هزار و هشتصد سال^(۸) زاییده شود؛ به سی سالگی به همپرسه من اورمزد رسد و دین ببیزد (۲) چون از همپرسه بیاید، بانگ کند به خورشید تیزاسپ^(۹) که: «بایست!»

(۳) خورشید تیز اسپ ده شبانه‌روز بایستد. (۴) چون چنین شود، همه مردم جهان بر دین بهی مزدیسنان استوار شوند.

۱. در هفتم - ۲۴.
۲. در چهارم ص ۳۱ یادداشت ۲.
۳. روح خیث - اهریمن.
۴. در اثر آتش و بوی خوش دیوان همه سست و ناتوان بشوند.
۵. این جمله ترجمه قسمتی از دعای: «هرمزد خدای» در «نیرنگ کستی بستن» می‌باشد که زرتشتیان در موقع باز کردن و بستن کستی می‌خوانند: «ای هرمزد خدای! (سه بار) ورج و فره اورمزد خدای با امشاسپندان و ایزدان دیگر بیفزاید! و زده و شکسته و نفرین زده باد گنامینوی دروند نادان، بددانش، فریفتار، با دیوان و دروجان و جادوان و پریان و ستمگران و گناهکاران!...»
۶. صحابه - امت. یعنی یکصد و پنجاه تن پیرو به او ملحق شوند.
۷. نویسنده پس از شرح وسایلی که هوشیدر برای اصلاح دین به کار می‌برد، اکنون به موضوع تولد او اشاره می‌کند. (در هفتم - ۲ دیده شود) گویا مقصودش اینست که برخی از اعمالش را شرح داده، موقع هزاره او را روشتر بکند. راجع به تولد معجز آسای هوشیدر چنانکه در کتاب دینکرد و روایات فارسی آمده در اینجا اشاره نمی‌شود. سی سال پیش از پایان هزاره زرتشت، دختر جوانی در آبی شنا کرده از آن می‌نوشد و از نطفه زرتشت که در آن آبست آبستن می‌شود و هوشیدر به دنیا می‌آید. به موجب بندهشن ۳۲ - ۹۸ هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس سه پسر زرتشت می‌باشند. چون زرتشت سه بار با زتش هوو نزدیکی کرد و هر سه بار نطفه او را به زمین فرو ریخت. نیروسنگ ایزد نیرو و فره این نطفه‌ها را گرفته به ایزد ناهید سپرد، تا به موقع آنرا به مادری تفیض بکند، ۹۹۹۹۹۹ فروهر اشوبه پاسبانی این نطفه گماشته شده تا دیوان نتوانند به آن زیان برسانند.
۸. در متن وست ۱۶۰۰ سال است. توضیح بالا نیز رفع اشکال را نمی‌کند. هرگاه هزاره زرتشت را در نظر بگیریم به موجب این نظریه هوشیدر در هشتصدمین سال هزاره خود به دنیا می‌آید و نه در آغاز آن چنانکه از (در هفتم - ۲) استنباط می‌شود و نه سی سال قبل چنانکه در دینکرد آمده است. (در ششم - ۱۳ دیده شود). وست آغاز هزاره را ۹۳۵ هـ. قرار می‌دهد. ازین رو نویسنده انتظار تولد هوشیدر را در ۱۳۹۳ - ۱۴۳۵ میلادی داشته است. زمانی که این کتاب نوشته شده هنوز به این تاریخ خیلی مانده بوده است. چون هوشیدر سی ساله شود باید بهرام ورجاوند به دنیا بیاید (در هفتم - ۲ نهم - ۱) و انتظار می‌رفته که در سی سالگی به سوی ایران بیاید (در هفتم - ۷) و کارزار بزرگ بین ملل اتفاق بیفتد (در ششم - ۱۰ هفتم - ۹ هفتم - ۷) ولی بر حسب این سنوات اتفاقات پیش‌بینی شده رخ نداده و از موعد آنها گذشته است.
۹. لقب عادی اسپ در اوستا.

(۵) مهر فراخ چراگاه^(۱) به هوشیدر پسر زرتشت بانگ کند که: «ای هوشیدر، پیراستار دین راست! به خورشید تیزاسپ بانگ کن که: «برو!» چه به کشور ارزه و وروبرشن، و وروجشن و نیمی از خونیرس^(۲) درخشان^(۳) تاریک است». (۶) و هوشیدر پسر زرتشت به خورشید تیز اسپ بانگ کند که: «برو!»

(۷) خورشید تیز اسپ ورجاوند^(۴) برود و همه مردم به دین بهی مزدیسنان بگروند.

(۸) اورمزد گفت: «ای سپیتامان زرتشت! این آنست که از پیش گویم^(۵) که این (پیش آمد) آفریدگان را باز به هستی خویش آورد. (۹) و چون نزدیک سر رفتن هزاره باشد، پشوتن پسر گشتاسپ^(۶) به پیدایی آید؛ فره پیروز گرکیان^(۷) به او برسد. (۱۰) آن دشمنان که به دروغزنی به فرمانروایی نشسته باشند چون: ترک و تازی و ارومی و ایرانیان بدتر از ایشان که راه چیرگی و ستمگری و دشمنی خداوندی را پویند، و آتش را بکشند و دین را نزار کنند و توانایی و پیروزگری از آن ببرند، و همه آنها که به دلخواه داد و دین را بپذیرند، یا بی دلخواه بپذیرند،^(۸) آنها داد و دین را همی زنند،^(۹) تا آنکه هزاره سر برود.

(۱۱) و سپس چون هزاره هوشیدر ماه^(۱۰) آید، آفریدگان به هوشیدر ماه پیشرونده تر و نیرومندتر باشند، و او گوهر دروج آز^(۱۱) را بکشد، و پشوتن پسر گشتاسپ همانگونه دستور و رادور^(۱۲) جهان باشد.^(۱۳) (۱۲) و اندر آن هزاره هوشیدر ماهان، مردم در بزشکی^(۱۴) چنان زبردست باشند، چنان دارو و درمان به کار آورند و برند که هر چند کسی را مردن شاید،^(۱۵) پس او نمیرد، اگر چه به شمشیر و کارد زنند و کشند.^(۱۶) (۱۳) پس آشموگی^(۱۷) چون بهره و پاداشی خواهد، و برای بدی و آشموگی او را ندهند. (۱۴) و آشموغ از راه

۱. در هفتم - ۲۸ مهر ایزد یا میترا اوستایی یکی از فرشتگان است.

۲. نام چهار کشور از هفت کشور زمین می باشد. خونیرس در میان دنیا واقع شده و ایران در آنجاست. (بند هشت ۱۱ - ۳۲).

۳. بامی لقب خونیرس می باشد.

۴. ارجمند، در فارسنامه ابن بلخی ورجمند آمده: «او (کیکاس) سخت خرم گشت از آنچه پرهیز بود ورجمند».

۵. در هفتم ۲۴-۱۹ دیده شود.

۶. در سوم - ۲۰.

۷. نور الوهیت و تقدس که با پادشاهان ایران بوده است.

۸. از روی تقیه بگروند.

۹. نابود کنند.

۱۰. او خشیادتر تاو اوخشیاد نمائنگ فروردین یشت ۱۲۸ نام یکی از پسران زرتشت است. دینکرد نیز همان تولد معجز آسای هوشیدر را به هوشیدر ماه نسبت می دهد. (در هشتم - ۸) در آنجا نیز موضوع ایستادن خورشید تکرار می شود، ولی این دفعه برای مدت ۲۰ روز می باشد. همه این جزئیات در روایات پارسی نیز آمده است.

۱۱. آزی چیترا لغت اوستایی به معنی دیو سیرت است. احتمال می رود که در اینجا اشاره به آزی دهاک (ضحاک) شده باشد.

۱۲. پیشوای دینی Primat

۱۳. مانند هزاره های سابق به موجب دلایلی که در بند ۱ همین فصل ذکر شده است، هزاره هوشیدر ماه که با دوازدهمین و آخرین هزاره بند هشت (در ۳۴) تطبیق می کند از روی محاسبه وست عجلاناً در حدود ۴۰۰ سال از آن گذشته است. ۱۴. طبابت.

۱۵. رو به مرگ - در خور مردن.

۱۶. شبیه عقیده نویسندگانی است که ترقیات علمی بشر را در زمان های آینده توصیف می کنند.

۱۷. آشمغ و آشموی نیز آمده به معنی ملحد و مرتد و زندیق می باشد. در لغت دهخدا آشموغ نام دیوی از تابعان آهرمن که سخن چینی و دروغ گفتن میان دوکس و جنگ

کین، دسترس به آن کوه دماوند یابد،^(۱) که به جانب بیور اسپ^(۲) باشد و هرزه‌درایی کند: «کنون نه هزار سال هست^(۳) که فریدون زنده نباشد؛ چرا تو این بند را نگسلی و برنخیزی، چون این جهان پر از مردم است، که آنان را از چینه‌ای که جم ساخت^(۴) برآورده‌اند؟»

(۱۵) پس آن آشموغ چنین هرزه‌درایی کند؛ از آنجا که آزی‌دهاک^(۵) از بیم آنکه مبادا فریدون به کالبد مینویی^(۶) فریدون پیش او بایستد، نخست بند را نگسلد، تا آنکه آشموغ آن بند چوبین را از بن بگسلد. (۱۶) پس زور دهاک بیفزاید و بند را از بن بگسلد، تنوره بکشد و آن آشموغ را در دم فروهد^(۷) اندر جهان‌گریز زند و گناه کند و گناهان بزرگ بیشماری از او سر بزند؛ از مردم و گاو و گوسپند و دیگر آفریدگان اورمزد سه یک را دوباره هپرو کند؛ آب و آتش و رستنی‌ها را زیان رساند و گناه گران کند.

(۱۷) پس آب و آتش و رستنی‌ها به دادخواهی پیش اورمزد خدای روند. (۱۸) دادخواهی کنند که: «فریدون را باز زنده کن، تا آزی‌دهاک را بکشد؛ چه اگر تو ای اورمزد! تو این نکنی، ما به گیتی نشاییم بود. (۱۹) آتش گوید که: «نیفزایم» و آب گوید که: «روان نشوم.»

(۲۰) «پس من اورمزد دادار به سروش و نیرو سنگ یزد^(۸) گویم که: «تن کرساسپ پسر سام^(۹) را بجنبان

انداختن دو تن بدو متعلق است. طیان:

گفته‌اش جملگی دروغ بود او سخن‌چین چو آموغ بود.

۱. کوهی که بیوراسپ در آنجا در بند است. در بند هشت (در ۱۲-۱۳) آمده زمانی که فریدون ضحاک را دستگیر کرد، قادر به کشتن او نگردید و او را در کوه دماوند در بند نهاد و زمانی که بند خود را بگسلد سام قیام نموده او را خواهد کشت. اخبارالبلدان ابن فقیه همدانی دیده شود.

۲. ده هزار اسپ، لقب ضحاک است. در شاهنامه اسم او مترادف با تباهی و ستمگری است. در روایات راجع به رستاخیز آمده که او مجدداً قیام نموده مدت کوتاهی فرمانروایی کند و سپس به دست گرشاسپ کشته می‌شود.

۳. راجع به پیمان نه هزار سال که میان اورمزد و اهریمن بسته شده، رجوع شود به صفحه ۳-۲ مقدمه.

۴. ورجمکرد، حصار که جم برپا نمود. درین حصار مردمان و موجوداتی محفوظ می‌باشند تا هر وقت مردمان دنیا تباه شوند از آن ذخیره جانشین ایشان گردند. در مینو خرد (چاپ ارود انکلسریا پرسش ۶۲ ص ۱۶۴) می‌نویسد: «۱۵- و ورجمکرد به ایران- وچ در زیر زمین است، ۱۶- و هر گونه تخمه دمان و آفریدگان اورمزد خدا از مردم و ستور و گوسپند از آنچه که بهتر و وزین تر است بدانجا برده شده، ۱۷- و هر چهل سال از زن و مردی که آنجا هستند فرزندی زاید، ۱۸- زندگی ایشان سیصد سال باشد، ۱۹- و درد و پتیاره ایشان کم باشد.» در متن فارسی می‌نویسد سیصد سال که از دوره هوشیدر گذشت زمستان سخی می‌شود به طوری که از ده هزار نفر یک نفر زنده می‌ماند.

(زمستان ملکوس) و همه جانوران و نباتات تباه می‌شوند. سپس به فرمان یزدان چارپایان و آدمیان از ورجمکرد بیرون می‌آیند. مینو خرد (در ۲۶ ص ۸۸) «۲۷- دوم این سود که او (جمشید) ورجمکرد ساخت؛ ۲۸- تا زمانی که باران ملکوس می‌آید چنانکه به دین گفته شده که مردم و دیگر آفریدگان و آفرینش اورمزد خدای همگی تباه شوند، ۲۹- پس از آن در ورجمکرد را بگشایند، ۳۰- و مردمان و گوسپندان و دیگر آفریدگان و آفرینش دادار اورمزد از آن در بیرون آیند، ۳۱- و گیاهان را دوباره بیارایند.»

۵. آزی‌دهاک (اوستایی) به معنی اژدهایی است که سه سر و سه دهن و شش چشم و هزار حواس دارد و یکی از قوی‌ترین دروچان است که انگره مینو برای تباه کرده عام اشه آفریده است - (یشت‌های نهم - ۸ پنجم - ۳۴ چهاردهم - ۴۰ پانزدهم - ۲۴ دیده شود). در متن‌های پهلوی به نام آزی‌دهاک (ضحاک) یا بیوراسپ خوانده می‌شود. فریدون او را در کوه دماوند در بند نهاد و به دست سام کشته خواهد شد. بی‌شک ملل سامی همین مار فریبنده را از افسانه‌های ایرانی گرفته‌اند. (در پنجم - ۷ در هفتم - ۳۲).

۶. جسم مثالی - شبیه کالبد فریدون؟ سایه و یا همزاد او. ۷. اوپاردن - هویاردن = بلعیدن - نوالیدن - ناجویده فرو دادن - هپرو کردن.

۸. سروش موظف است درستکاران را از روی پل چینو (صراط ینایع الاسلام ص ۲۱۵ - ۲۱۷) بگذرانند و در آخر دنیا به کمک پشوتن یا دیوان و جادوگران بجنگد. در هفتم - ۱۹ دیده شود.

تا برخیزد.»

(۲۱) «و پس سروش و نیرو سنگ یزد به کرساسپ شوند، و سه بار بانگ کنند. (۲۲) و چهارم بار، سام پیروزمندانه برخیزد و با آزی‌دهاک روبرو شود، او سخن ازش نشنود، او گرز پیروزگر را به سرش کوبد و زند و کشد.

(۲۳) «پس تا من هزاره را به انجام برسانم دروغ‌گویی و دشمنی ازین جهان بشود.»^(۱) (۲۴) و سپس سوشیانس^(۲) باز آفریدگان را ویژه کند و رستاخیز و تن پسین^(۳) بباشد.

انجام

فرجام یافت به خوشنودی و شادی و رامش! به کام یزدان باد! چنین باد! نیز چنین تر باد!

۹. کرساسپ در اثر زخمی که از نوهین ترک برداشت، در حالت موت کاذب (بوشاسپ) در دشت پیشیانشی تا روز رستاخیز به خواب می‌باشد. در مینو خرد (پرسش ۶۱) می‌نویسد: «۲۰- و تن سام به دشت پشت گشتاسپان نزدیک به کوه دماوند است... (۲۳) و یزدان و امشاسپندان به نگهداری تن سام نه و نود و نه صد و نه هزار و نه بیور (۹۹/۹۹۹) فروشی اشو گمارده‌اند، ۲۴- تا دیوان و دروجان آنرا نیالایند.» در بندهشن (در ۲۹- ۹۷) می‌نویسد که به سام (پدر بزرگ رستم نیست بلکه ساه اوستایی است که به نظر می‌آید یکی از نیاکان کرساسپ باشد) زندگی جاودان بخشیده شد. اما در اثر بی‌مبالاتی نسبت به دین زرتشت، ترکی با تیر او را زخمی کرد و او به خواب (بوشاسپ) رفت. ولی مورد توجه خاص فرشتگان است که از او نگاهبانی می‌کنند. برای اینکه چون ضحاک بند خود را بگسلد او برخاسته و ضحاک را می‌کشد.

۱. هزاره سیزدهم یا ابتدای معاد زمانی که سوشیانس ظهور می‌کند. راجع به تولد معجز آسای سوشیانس و ایستادن خورشید در مدت سی روز در دینکرد و روایات فارسی آمده است. (یادداشت ۲ در هشتم - ۸ دیده شود).

۲. پسر سوم زرتشت. سوشیانس اوستایی رویداد ۱۹- ۱۸ فروردین یشت - ۱۲۹ و غیره).

۳. معاد جسمانی (در سوم - ۳).

درایش^(۱) اهریمن با دیوان

(۱) پیداست که هر شب اهریمن به دیوان درآید که: «اندر جهان روید، و نخست به دریا شوید و دریا را بخشکانید، و به هوم سپید^(۲) شوید، و همه را بخشکانید، چه چون مردمان درگذرند بدان زنده کنند، و به کوه شوید، و همه کوه را بجنبانید چه کوه آرایش جهان هست، و به رستنی‌ها شوید، و همه رستنی‌ها را بخشکانید، و به کلبه و خانه مردمان روید، و مردم و گاو و گوسپند^(۳) همه را بکشید، کمی را به کمی برید و بیشی را بیشی برید، به بد آگاهان نیکی برید تا دانایان گمان برند؛ به هپتورنگ^(۴) منگرید، به وند^(۵) منگرید تا در کار کردن توانا باشید.»

(۲) آن دیوان و دروجان به دریا شوند؛ سین مرغ^(۶) بانگ کند و سست بباشند، به هوم سپید شوند، و آنجا

۱. هرزه دریایی - یاوه سرایی.

۲. درخت گوگرد (کائو کرناى اوستایی) که مرگ را می‌راند. در بندهشن چنین وصف شده که در دره کوهی در میان دریای فراخ رویده است. هوم سپید ضد پیری، زنده کننده مردگان، دهنده زندگی جاودان به مردم می‌باشد. اهریمن ضدی به صورت وزغ مخالف آن درخت در آب ژرف آفرید برای اینکه به هوم زیان برساند و برای نگاهبانی آن اورمزد ده خرماهی (کروماسیو اوستایی) آفریده است که همواره دور هوم حلقه زده‌اند و سر یکی از آنها به جانب وزغ می‌باشد و تا فرجام دنیا در کشمکش خواهند بود. (بندهشن در ۱۳-۵). در میتو خرد (پرسش ۶۱) می‌نویسد: «۲۸- و هوم ریست و پراستار (مرمت کننده استخوان‌ها) به دریای ورکش اندر آن ژرفترین جا رسته است، ۲۹- و ۹۹،۹۹۹ فروشی اشو به نگاهبانی آن گمارده شده‌اند، ۳۰- خرماهی در پیرامون آن همی گردد و بدی و دیگر خرفستر از آن باز همی دارد» در روایت شاپور پروجی می‌نویسد: «و دیگر آنکه درخت هوم اورمزد هروسپ آگاه از بهر آن آفریده است که به وقت رستخیز آب حیات و برگ هوم را به همه مردمان بدهند که از خوردن آن همه مردمان امرگ شوند برای آن آب حیات و درخت هوم آفریده است» جزییات افسانه این درخت تطبیق می‌کند با درخت Yggdrasil افسانه‌های اسکاندیناوی. همچنین درخت حیات تورا و درخت طویی در اسلام (کتاب یتابع الاسلام ص ۱۹۷ و سفر پیدایش باب دوم ۱۰۸ دیده شود). توصیف درخت طویی در رساله عقل سرخ تألیف سهروردی (چاپ اصفهان ص ۶) با درخت هوم سپید کاملاً تطبیق می‌کند. ۳. گوسپند به معنی چهار پایان اهلی نیز آمده است.

۴. دب اکبر - خرس مهتر (ویس و رامین) یا بنات‌اللعش که ستاره سعد می‌باشد.

۵. نسر واقع؟ وست گمان می‌کند ستاره Fomalhous و یا Véga باشد. این ستاره در برج گدرد واقع شده و خوش یمن است و علامت پیروزی در جنگ می‌باشد. به روایت دیگر موکل کوه البرز است و راه‌ها و جاده‌های آنرا از حمله دیوان و پریان و دروجان محافظت می‌کند. (بندهشن در ۲-۷ پنجم - ۱).

۶. مرغوسائو اوستایی (بهرام پشت - ۴۱) مرغ افسانه‌ای که بر درخت هوم سپید نشیند. در میتو خرد (پرسش ۶۱) می‌نویسد: «۳۷- آشیان سین مرو به درخت جوید بیش هروسپ تخمه است، ۳۸- و هر زمان که برخیزد هزار تاک از آن درخت بروید. ۳۹- و چون نشیند: «هزار تاک بشکند و تخمه آنها را روان سازد.» در رساله عقل سرخ سهروردی ص ۶ می‌نویسد: «گفت سیمرغ آشیانه بر سر طویی دارد، بامداد سیمرغ از آشیان خود به در آید و پر بر زمین باز گستراند از اثر پر او میوه بر درخت پیدا شود و نبات بر زمین.»

کرماهی^(۱) سر از آب برآرد و سست بباشند؛ به کوه روند، آنجا کرکس^(۲) مرغ بانگ کند و سست بباشند، و به دشت روند و آنجا بهمن^(۳) مرغ بانگ کند و سست بباشند، به کلبه‌ها و خانه مردمان شوند، از گرو دمان^(۴) بانگ آید، از البرز امشاسپندان آیند، که به کنگ دز^(۵) رهسپارند، بانگ پشتوتن آید و سست بباشند، بر آسمان نگرند، و نند و هپتورنگ را ببینند و نیروی ایشان برود.

(۳) پس (یزد) سروش^(۶) دست به هم زند و خروس^(۷) شنود چون خروس بانگ کند، بهره‌ای از ایشان آتش بهرام^(۸) و بهره‌ای آتشی که نیمه شب به خانه برافروزند بزند، بهره‌ای مینوی درون^(۹) بزند، و دیگران را سروش هما بزند.^(۱۰)

دنباله

«من بنده دین، مرزبان فریدون بهرام^(۱۱) نوشتم، از نوشته هیرید اردشیر بهرامشاه رستم بهرام شاد که در بوم شهر کرمان نوشته، منهم در شهر کرمان نوشتم.

۱. خرماهی (بزرگ ماهی) نام ماهی مقدسی است که نگهبان آفریدگان دریایی می‌باشد و مخصوصاً برای حفظ درخت هوم سپید از گزند دیوان گماشته شده است.
۲. کهر کاسای اوستایی ملقب به زمان مانشن می‌باشد که خوراک او مردار است.
۳. پرنده مقدسی که موکل آفریدگان دشتی است.
۴. گروتمان از لغت اوستایی: گر = خواندن و دم = مکان مشتق می‌شود. یعنی خانه سرود، به سانسکریت نیز همین معنی را دارد یعنی عرش اعلی که جایگاه اورمزد می‌باشد. H. Reichelt در Avestd Reader ص ۲۹۴ خانه عشق ترجمه کرده است. در لغت فرس به غلط گرزمان آمده است و شعری از دقیقی می‌آورد.
۵. زند و هومن یسن در هفتم ۱۹ دیده شود. در بند هشن بزرگ می‌نویسد: «کنگ - دز را گویند که دستمند و پایمند و بینا و روا و همیشه بهار به کمر دیوان بود ولی کیخسرو آترا بر زمین استوار کرد؛ آترا هفت پرسپ (دار ستیر) زرین و سیمین و پولادین و برنجین و آهنین و آبگینگین کاسگینین (لاجورد) است؛ در میانش هفتصد فرسنگ راسته (جاده) و بدان پانزده در (دروازه) باشد که از این در تا به در دیگر با اسب به ۲۲ روز و در بهار پانزده روز می‌شود رفتن.» ص ۱۲-۲۱۰ در روایات پهلوی و در پشت‌ها نیز آمده که این قلعه در شمال و میان کوه‌ها واقع شده و رودخانه «چهرومیان» از آنجا می‌گذرد و آرامگاه خورشید چهر، یکی از پسران زرتشت می‌باشد. مردمان کنگ شاد و خرم و دیندار هستند و به ایرانشهر بر نمی‌گردند مگر روزی که پشتوتن آنها را به جنگ دشمنان ایرانشهر راهنمایی بکند و دست به کار اصلاح بزند. A.Christensen, Les Kayanides, P 82.85
۶. سرانوهای اوستایی. فرشته‌ای که به شب دنیا را از گزند دیوان و دروجان حفظ می‌کند. خروس و سگ با او همکاری می‌نمایند. صد در بندهشن ۸۳-۲ ص ۱۵۲ دیده شود، زند و هومن یسن در هفتم ۱۹.
۷. جانور مقدسی است که ضد دیوان و جاودان می‌باشد و در دفع آنها با سگ همکاری می‌کند. (بندهشن ۱۹-۳۳) مینو خرد می‌نویسد در خانه‌ای که خروس باشد دیو داخل نمی‌شود و از بانگ او می‌گریزد. صد در و بندهشن در ۳۲ می‌نویسد: «۱- اینکه چون خروس بی‌هنگام بانگ کند باید که نکشندش و بد فال ندارند، ۲- زیرا که از سبب آن بانگ می‌کند که در آن خانه دروجی راه یافته است و مرغ یا خروس طاقت آن نمی‌دارند که آن دروج از آن خانه باز دارد و مرغ به یاری دادن خروس می‌شود و بانگ می‌کند، ۳- باید که مرغ و خروس نگاه می‌دارند تا آن دروج را بزند و در آن خانه او را راه ندهد.» در احادیث اسلامی خروس و هدهد همدم سلیمان بوده‌اند. در تحفه اخوان الصفا خروس مؤذن عالم است می‌گویند که در زیر عرش الله خروسی است که ساعات را می‌شمارد و هنگام نماز تسبیح خوانی می‌کند و خروس‌های زمینی از او تقلید می‌کنند. روز نیرغ ترجمه زراتشت نامه ص ۱۸ کریستنسن خواص الآیات ص ۲۳. ۸. زند و هومن یسن در چهارم - ۷.
۹. روح مراسم درون (ز. و. ی. در چهارم - ۳۰).
۱۰. فرشته گیاه هوم (پشت‌های ۹- ۱۱) شیره این گیاه در مراسم مذهبی پارسیان استعمال می‌شود Haoma همان سوما ی سانسکریت است.
۱۱. همین شخص دادستان دینیک را به تاریخ ۹۴۱ یزدگردی (۱۵۷۲ میلادی) در کرمان رونویس کرده است (مقدمه و ست به متن‌های شماره ۱ پهلوی ص ۳۳ دیده شود).

این کتاب هم کمابیش در حدود همین تاریخ رونویس شده است.

«خوب فرجام باد! چنین باد! چنین تر باد! پیروز باد فرۀ ویژۀ دین بهی مزدیسنان! به کام یزدان و
امشاسپندان باد!
«اشم و هووهشتم استی» (اوستا).
«بهترین آبادی اشویی است.»

بخش ۲ زندگی و هومن یسن

(۰) شنانشن^(۱) ئی داذاز^(۲) اوهرمزدئی وه ئی اوزونیک، اوزاینیذارئی ریه اومند^(۳) خوره اومند، و^(۴) امهوسپندان؛ آفرینشیه ئی اویزک وه دین ئی مازدیسنان؛ تن دورستیه و دیر زیوشنیه و آواذهیره^(۵) اوی رائه که نویسهذ!

در نخستین

(۱) چون از ستود گریذاک، کو زرتوهشت از اوهرمزد ائوشیه^(۶) خواست (۲) پس اوهرمزد خردئی هرویسپ آکاسیه^(۷) به ئو زرتوهشت نمود. (۳) وشون^(۸) ئه بون^(۹) پذیرد، که چهار ازگ^(۱۰) پذیرد؛ یک زرین، یک آسیمین، یک پولاوذین، یک آسین اور-گومیخت^(۱۱) استاذ. (۴) ادینش پهئه داشت کویه خواب دید.

۱. شنانشن = خوشنود کردن.

۲. این لغت در «اصل داتار» نوشته شده ولیکن در این متن هر کجا «ت» شدید است و در فارسی جدید به شکل «د» یا «ذ» به جا مانده است چون علامت مخصوصی نبود ناچار به جای آن «ذ» گذاشته می شود که در فارسی سابقه دارد مانند: پذیرفتن، پذیرد و غیره.

۳. درخشنده Rayonnant? ۴. هر جا در متن «و» تنها آمده در پهلوی صدای ō و یا ô می کند.

۵. آباد خیری.

۶. ئوش در پهلوی به معنی مرگ است و در فارسی به شکل هوش نیز آمده است. فردوسی:

و ر اـهـوش در ز اولـستان بود به دست تهم پور دستان بود

(لغت فرس) ائوشیه = بی مرگی - ائوشگی. ۷. خرد آگاه و محیط به همه چیز.

۸. درخت. در سانسکریت نیز به همین معنی است به اوستایی: Vanā بازمانده این لغت در فارسی جدید ونک و در لغت مرکب نارون مانده است. البته در اینجا نار به معنی انار نمی باشد مانند: نارگیل، کنار، انگنار، کوکنار، نارنج، نارنگی و غیره... در پهلوی انار به شکل: انارگون آمده است. (خسرو کوانان ویدک ص ۶۶).

۹. بن = تنه. ۱۰. شاخه، در لغت فرس به غلط: آژغ و کزک چاپ شده است.

۱۱. ریم آهن - آهن ناپالوده.

(۵) که از خواب ببود، وش گویت زرتوهشت: کوخودائه ئی مینویان^(۱) گیتیان!^(۲) نمائئذ کوام درخت ته بون دید که چهار ازگ پذیرش بود.

(۶) گویتش اوهرمزد ئوسپیتامان زرتوهشت: کو آن درخت ته بون که تو دید (آن گیتاه هست ئی من اوهرمزد داد). (۷) آن چهار ازگ آن چهار انبام هست ئی رسد. (۸) آن ئی زرین آنکه من تو (دین) همپورسیم،^(۳) و ویشتاسپ شادین بپذیرد، و دیوان کالپوذ^(۴) بشکند، (و دیوان از آشکاریه) ئودور ونیهان روبشینه استند. (۹) آن ئی آسیمین خوداییه ئی اردخشیرئی کی شائه. (۱۰) و آن ئی پولاوذین خوداییه ئی انوشک روبان خوسروی کوازان. (۱۱) و آن ئی آسین^(۵) اور گومیخت استاذ دوش پا ذخشائیه ئی دیوان ئی وچارذک ورس^(۶) ئی ائشم توخمک، که دهوم ئی ستوزم^(۷) ئی تو سربهو، سپیتامان زرتوهشت!

در دوم

(۱) په زندئی وهومن یسن، خورداد یسن، آشتاذ یسن پیداک، کوئه بار گجستک^(۸) مزدک ئی بامدازان دین پتیارک^(۹) ئوپذا کیه مذ، و شان پتیارک په دین ئی یزدان کردن. (۲) آن انوشک روبان خوسروی (کوازان، خوسروی) مائویندازان، نوشاپوهرئی داذ اوهرمزدئی آذرباذکان دستوبر، و آذر فرنیغ ئی ادروک،^(۱۰) و آذرباذ آذرمتز، و بخت آفریذئو پیش خواست. (۳) وش پدما ازش^(۱۱) خواست، کو این یسنیها په نیهان مدارید، به په پدوند^(۱۲) ئی شما زند مچاشیذ^(۱۳) (۴) اویشان اندر خوسروب پدما ن کرد.

در سوم

(۱) په زندئی وهومن یسن پیداک، کو زرتوهشت از اوهرمزد دذیگر بار ائوشیه خواست. (۲) وش گویت: هت کو زرتوهشت، وم اندرئه ئی دامان ئی تواشوک ترو کردارتد؛ داذار! که من ائوش بکنه، چون ون ئی جویذ بیش،^(۱۴) گوکپت شا، ویوشت فرییان، چیتروک میان ئی ویشناسپان، - هت پیشوتن ئی بامیک^(۱۵) هست؛ ئی

۱. عالم لاهوت (مرکب از امشاسپندان - مهر - سروش - فروردین - بهرام و غیره).

۲. علم ناسوت (مرکب از ماه و خورشید و تشر و غیره).

۳. مشورت - مباحثه - پرسش و پاسخ - کنفرانس.

۴. قالب. ۵. آهن، به زبان کردی نیز هاسین می باشد.

۶. گشاده موی. ۷. صد زمستان (زم = زمستان).

۸. ملعون.

۹. وبال - دشمن - ضد. (لغت فارس) بلا باشد و چیزی که دشمن دارند. کسایی گوید:

برگشت چرخ بر من بیچاره

و آهنگ جنگ دارد پتیاره.

در فرهنگ جهانگیری هفت معنی برای این لغت آمده است.

۱۰. بی دروغ. راستگو، لقب آذر فرنیغ بوده است.

۱۱. از ایشان. ۱۲. پیوند - پشت در پشت.

۱۳. چاشیدن = آموختن - درس دادن. چشیدن - درس گرفتن. چاشتن نیز به معنی نشان دادن، راهنمایی کردن و آموختن می باشد. (لغات و نندیداد ص ۶۵).

۱۴. جدا از درد. یعنی راننده و التیام دهنده دردها (درخت انوشدارو). ۱۵. بامی و بامیان = درخشان.

که^(۱) من ائوش بکنته جون اویشان، (اویشان) په دین ئی تووه و رویند،^(۲) کوای دین - بورذار^(۳) کش اویزک وه دین ئی مازدیسنان از اوهرمزد پذیریت ائوش ببوذ، و هان^(۴) اویشان مردومان په دین ئی تووه و رویند.

(۳) گوپتش اوهرمزد: کو که تورائه ائوش بکنم، سپیتامان زرتوهشت! ادین^(۵) تورئی براتروش ئی کرب ائوش بیهوذ؛ وکه^(۶) تور براتروش ئی کرب ائوش بیهوذ، ریست آخیز^(۷) تن ئی پسین^(۸) کردن نشاؤد.

(۴) زرتوهشت په مینشن دوشخوار^(۹) سهست. (۵) اوهرمزد په خردئی هروسپ آکاسیه دانست، کوش جه مینید سپیتامان زرتوهشت ئی اشوک فروهر. (۶) وش آن ئی زرتوهشت دست فراز گریته؛ وش اوهرمزد مینوئه اوزونیک داذارئی گیهان ئی استومندان^(۱۲) اشوک؛ وش خردئی هروسپ - آکاسیه په آوکرب^(۱۳) اور^(۱۴) دست ئی زرتوهشت کرد؛ وش گوپت، وش اوهرمزد، کوفراز خور.

(۷) و زرتوهشت وش فراز خورت؛ ازش خردئی هروسپ آکاسیه په زرتوهشت اندر گومیخت. (۸) هپت روز شبان زرتوهشت اندر اوهرمزد خردیه بوذ. (۹) وش بدید، زرتوهشت، په هپت کیشور دمیک، مردومان گوسپندان، - کوهریک موی چند په پوشت، تاک تاک^(۱۶) سرئوکودارد. (۱۰) وش بدید، و دارو درخت، - که چی؛ چند ریشک ئی اوروران^(۱۷) په سپندار مذدمیک، کوچون روست استذکو گومیخت استند.

(۱۱) وش هپتوم روز شبان خردئی هروسپ آکاس (ایه) از زرتوهشت او ازستاد. (۱۲) زرتوهشت پئه داشت کوبه خواب ئی خوش ئی اوهرمزد داؤد از خواب نه ویناردم. (۱۳) وش هر دو دست بورذ، آن ئی خویش کرب^(۱۹) او از مالید: کودیر زمان خویت استم، و نه ویناردم از این خواب ئی خوش اوهرمزد داؤد.

(۱۴) گوپتش اوهرمزد ئو سپیتامان زرتوهشت: کوت چی دیدیه خواب ئی خوشی اوهرمزد داؤد؟

(۱۵) گوپتش زرتوهشت: کو اوهرمزد مینوئه ئی اوزونیک! داذارئی گیهان ئی استومندان! دیدم خویذ^(۲۰) ئی

۱. حذف شود بهتر است (مرا مانند ایشان بی مرگ بکنی).

۲. گروند. Virravistan = گرویدن (نیبرگ در یادگار جاماسپ و روشن ص ۷۰) به معنی بر روشن آمده است (لغت فرس ص ۳۵۸).

۳. پیشوای دین.

۴. نیز - همچنین

۵. چون.

۶. پس.

۸. معاد جسمانی.

۷. ریست = مرده، آخیزیدن = برخاستن (قیامت).

۱۰. سهستن = نمودن.

۹. دوش + خوار = ناراحت (دشوار).

۱۱. ذات روحانی که قبل از تولد انسان وجود دارد و در زندگی او را حفاظت می کند و پس از مرگ باقی می ماند.

۱۳. قالب مثالی.

۱۲. به ترجمه یادداشت ۷ رجوع شود.

۱۵. کمیختن ضد آمیختن که ترکیب دو ناچسب می باشد.

۱۴. بر Über, Qver

۱۶. تک تک - دانه دانه - تاتا.

۱۷. aurvaran در فرهنگ جهانگیری می نویسد: «ارور با اول مضموم به ثانی زده و واو و مفتوح و رای زده نباتات را گویند. زراتشت بهرام: همان مینوی و ارور تیر و

آتش - باستانه به پیش قوم سرخوش، به کردی aur.

۱۸. وینارستن = مرمت کردن (کارنامه اردشیر در ۱-۱۲).

۲۰. خویذ = نم - شاداب - تر و تازه - آباد.

۱۹. در اینجا به معنی تن Corps است.

وس خواستک، که په تن دو سروب^(۱) و روبان کرس^(۲) نزار، و په دوش اخو^(۳) بوذ، و نه بورزشنیک^(۴) سهست. (۱۶) و د دیز دریوش^(۵) ئی نیست هیر^(۶) ئی اچارک، وش روبان فریبه په وهشت،^(۷) و بورشنیک سهست. (۱۷) و د دیز توبانیک^(۸) ئی نیست فرزند، و نه بورزشنیک سهست. (۱۸) و د دیز شکندگ ئی وس فرزند، و بورزشنیک سهست. (۱۹) و د دیز درخت ته که هیت ازگ پدش بوذ: یک زرین، یک آسیمین، یک رویین، و یک برنجین، یک ارزیزین،^(۹) یک پولاوذین، یک آسین اور گومیخت استاذ. (۲۰) گوپتش اوهرمزد: کو سپیتامان زرتوهشت! این آن ئی تو پیش گویم. (۲۱) درخت ته بون ئی تودیز آن گیتاه هست ئی من اوهرمزد داد. (۲۲) آن هیت ازگ ئی تودیز آن هیت انبام هست ئی رسد. (۲۳) و آن ئی زرین خوداییه ئی ویشناسپشا که من و تو دین همپورسیم، ویشناسپشا دین بپذیرد، و دیوان کالپوذ بشکند، و دیوان از آشکاریه ئو (دورو) نیهان رویشنیه استند، و اهرمن دیوان وشوژکان^(۱۰) او ازئو تارتم^(۱۱) دوش اخود و بارند^(۱۲)، و پهریز^(۱۳) ئی آو و آتش و اورور و سپندارمذ دمیک پیداک بهوذ. (۲۴) آن ئی آسیمین خوداییه ئی اردخشرئی کته، که و هومن ئی سپندادان خوانیهد، که دیو از مردومان جویزاک کوند، بپیراند هماک گیهان، دین روباک کوند. (۲۵) آن ئی رویین خوداییه ئی اردخشرئی گیهان آراستار و ویراستار، و آن ئی شاهپوهرشا، که گیهان ئی من اوهرمزد داد آرائد، بوختکیه^(۱۴) په سامان^(۱۵) ئی گیهان روباک کوند، و وهیه پیداک بهوذ، و آذر پاژئی پیروز بخت ئی دین راست ویراستار په روی ئی پساختک^(۱۶) این دین اواجویذ ریستکان^(۱۷) (پدکارذ و) اوازئو راستیه آورد. (۲۶) آن ئی برنجین خوداییه ئی و (لخش ئی) اشکانان شا، که جویذ ریستکیها (ئی) بوذ از گیهان ببرذ؛ و

۱. بدنام - رسوا، ضد لغت خسروب و هوسروائی که نیکنامی است. اسم خسرو از این لغت آمده.

۲. گرسنه. ۳. دوش یا دژ اخو = زندگی بد - دوزخ به زبان کردی duzha.

۴. برازیدن - خوب و زیبا نمودن - برازنده - خوشنما. ۵. درویش درپوزگی از همین لغت آمده است = فقیر.

۶. مال و منال (بی چیز).

۷. از کلمه اوستایی: و هشتم آهوم = بهترین زندگی آمده است. (یسن ۱۶ - ۹ ویدیوداد ۱۹۳۶) در پهلوی وهشت به صورت صفت مبالغه بهترین به معنی: بهترین زندگی مانده است (که دش اهو = دوزخ ضد آنست) و در فارسی نیز به شکل بهشت باقی می باشد.

۸. توانگر. ۹. قلمی

۱۰. گشودگان - تخم و ترکه - ترکمون زدگان. ۱۱. تم = تاریکی و دمه، به کردی نیز همین معنی را دارد.

۱۲. دواریدن = پرتاب شدن - ریختن - حمله کردن - توره کشیدن - مردود کردن، (لغت اهریمنی در مقابل رفتن).

۱۳. پرهیز. اینگونه (قلب) پس و پیش شدن حروف در فارسی زیاد است مانند: کران - ژفر - مزگ - هگز - تخیل - بخل - بفر - چخر - سخر که در فارسی جدید: کنار - ژرف - سخر - هرگز - تلخ - بلخ - برف - چرخ - و سرخ شده است.

۱۴. بوختن = رستگار کردن - نجات یافتن (کارنامه اردشیر در سوم - ۱۱).

۱۵. پایان - حد. ۱۶. پیچ کرده - مهیا شده.

۱۷. جداراهان.

آن ئی دروند^(۱) اکو (ان) ئی گرئی کرسیا کیه از جوید دین به اوسیهذ، از گیهان انبین^(۲) و اپیذاک شهوذ.
(۲۷) و آن ئی ارزیزین خوداییه ئی و هرام ئی گورشا، که مینوئه ئی رامشن ویناو^(۳) - پیذاک کوند، و
اهرمناوا^(۴) یاذوکان او ازئو تا روتوم ئی دوش اخودوبارند.

(۲۸) آن ئی پولاوذین خوداییه ئی خوسروب ئی کواذان شا، که گجستک مزدک ئی بامدازان ئی دین
پتیارک اوا جوید-ریستکان استند، از این دین اواز دارد.

(۲۹) آن ئی آسین اور گومیخت استاذ (دوش پاذهشاییه ئی دیوان ئی و چارتک ورس^(۵) ئی ائشم^(۶)
توخمک، سپیتامان زرتوهشت! هزارک سرئی تو، که ستوزم ئی دھوم ئی تو سر بیهوذ، سپیتامان زرتوهشت!

در چهارم

(۱) گوپتش زرتوهشت کو! داذارئی گیهان ئی استومندان مینوئه اوزونیک! دخشک^(۷) ئی ستوزم ئی دھوم
چی بهوذ؟

(۲) گوپتش اوهرمزد: کوسپیتامان زرتوهشت! روشن کونم دخشک ئی هزارک سرئی تو بهوذ.

(۳) آن ئی نیتوم^(۸) انبام، رسد ئه صد آئینیک، ئه هزار آئینیک، و بیور آئینیک دیوان ئی و چارذک ورس
ائشم توخمک. (۴) از کوستک^(۹) ئی خوراسان،^(۱۰) آن نیتوم توخمک ئو ایرانشتر دوبارند؛ هول^(۱۱) گرپت
درفش هند، سها^(۱۲) زین برند، و ورس و چارذ ئو پوشت دارند؛ و خورذک نیتوم بندک و دروک کرذار^(۱۳) زویش
و پیشکارویش هند.

(۵) سپیتامان زرتوهشت! آن ئی ائشم توخمک وشوذ،^(۱۴) وش بون نه پیذاک. (۶) په یا ذوکیه هول -
دوبارندئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ. (۷) چون وس چیش سوزند و وناسند^(۱۵) و مان^(۱۶) از مانیان، ده

۱. در فرهنگ جهانگیری به معنی بد مذهب و فاسق آمده. زراتشت بهرام می‌گوید:

دروود از مـا به بهـدین خـردمند

که دور است از ره و آیین دروند.

۲. نابین - نامرئی .

۳. طرب معنوی.

۴. او اک - او = با Avec

۵. در نخستین ۱۱ و نیز گزارش گمان‌شکن در ۱۶ بند- ۱۳.

۶. لغت اوستائی به معنی دیو خشم می‌باشد، گویا در تورات این کلمه تحریف و به شکل Ashmadai آمده که مترادف بلزبوب (نماینده دیوان) است.

۷. دخشه = علامت (گزارش گمان‌شکن در ۱۳ - ۸۹).

۸. پست‌ترین

۹. کسته = جانب - طرف - خطه.

۱۰. مشرق.

۱۱. افراشته - بالا گرفته.

۱۲. سیاه.

۱۳. درو کردار - درو کننده - درونده.

۱۴. گشودن = زایش اهریمنی، ترکمون. اغلب لغات پهلوی به دو دسته می‌شود: اورمزدی و اهریمنی. مانند: درگذشتن - مردن. خانه - گریسته. گفتار - درایش، خجسته - گجسته،

دهان، زپر، پا - زنگ و غیره در فارسی جدید نیز اینگونه تضاد وجود دارد مانند: بنشین. بمرگ. میل کردن - ماسرا کردن. بخواب، بکپ و غیره...

۱۵. وناس = گناه (خراب کردن)

۱۶. خانه، اسدی:

از دهیکانان، آواذیه و وزورگیه و دهیوکانیه و دین راستیه و پدمان و زینهار ورامشن و هرویسیپ دهشن ئی من اوهرمزد داد. این دین اویزک ئی مازدیسنان، و آتش ئی ورهرام په داذیها نشاست^(۱) استندئو نیستیه رسد، و زنگان و اوارکان به ئو پیداکیه رسند. (۸) و آن ئی وزورگ روذستاک شترئه، و آن ئی وزورگ شترده ئه، و آن ئی وزورگ ده دودک ئه، و آن ئی (وزورگ) دودک است ئه^(۲) ببهوذ.

(۹) سپیتامان زرتوهشت! په اناکیه^(۳) کامکیه و ساستاریه^(۴) - دوش پاذخشاییه،^(۵) بکنند این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد. (۱۰) اویشان دیوان و چارذ ورس فریفتار هند، - کو آن ئی گویند نکوند، - و وتردین هند، - کو آن ئی نگویند کوند. (۱۱) و شان پشت،^(۶) پدمان و راستیه و آیینین نیست؛ و زینهار ندارند؛ و په پشت ئی کیرنداور نه ایستند. (۱۲)^(۷) په فریفتاریه و آزوودش پاذخشاییه بکنند این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد.

(۱۳) اندر آن انبام، سپیتامان زرتوهشت! هماک مردوم فریفتار ببهوند، کو یک تو دود رائه وذ خواهند؛ و مترئی و زورگ جوید- گونک ببهوذ. (۱۴) و آرم و دوشارم^(۸) و روبان دوستیه^(۹) از گیهان بشهوذ. (۱۵) مترئی پید (از) پوس، و براذ از براذ بشهوذ؛ داماذ از خوسرو^(۱۰) جوید - کیس^(۱۱) (!) ببهوذ! و ماذر از دوخت جویدک جوید - کامک ببهوذ.

(۱۶) که ستو- زم ئی دهم ئی تو سر بهوذ، سپیتامان زرتوهشت! خورشید راست تر و نینگ^(۱۲) تر؛ و سال و ماه و روز کمتر. (۱۷) و سپندارمذ دمیک تنگتر و راس نینگتر. (۱۸) و بر تو خم به ندهذ؛ و برئی جورذاکان^(۱۳) په ده هشت بکاخذ، در به اوزایذ؛ آن ئی به اوزایذ سپید^(۱۴) نبهوذ. (۱۹) و اورور ودار و درخت بکاخذ؛ که ئه صد بستاند نوذ بکاخذ، ده به اوزایذ؛ آن ئی به اوزایذ خوروم^(۱۵) و چاشنیک^(۱۶) نبهوذ.

بیردش به صد لابه مهمان خویش.

چو آمد بر میهن و مان خویش

۱. نشاستن = نشاندن برپا کردن. فردوسی:

چه مایه در و گوهری بر نشاخت.

به فرکیانی یکی تخت ساخت

۲. استخوان (گزارش در ۱۶- ۱۲).

(کارنامه اردشیر در ۱۳۵).

۴. ظلم - جور.

۳. زیان.

۶. به فتح اول، قول شرف - اطمینان (کارنامه در نخستین - ۱۵).

۵. پادشاهی بد- حکومت جابرانه.

۸. مهر و علاقه (کارنامه در ۳- گزارش گ. ش. در ۱۴- ۴۲).

۷. به قول خود وفا نکند.

۹. مودت، دلبستگی - علاقه روحانی.

۱۰. پدر زن، در زبان های بومی (مثلا خراسان) معمول می باشد، لغت فرس خسر نوشته است. به زبان کردی Xwasura, Xazura

۱۱. دیس = چهره به معنی شبیه و مانند نیز آمده است.

۱۲. نهفته - پنهانی به معنی اندک و خلاصه نیز آمده است. (گزارش گمان شکن در ۱۳ متن).

۱۴. رسیده.

۱۳. جوردايان = حیوانات - پنشن ها.

۱۶. چاشنی - مزه.

۱۵. خوش خوراک - گوارا.

(۲۰) و مردوم کوزکتر زاید؛ و شان هونرو نیروک کم؛ و فریفتارتر و ترداژتر بهوند؛ و سپاس و آژرم ئی نان و نمک ندارند؛ و شان دوشارم پورسکیه^(۱) (؟) ندارند.

(۲۱) اندر آن ئی و ذتوم انبام، موروئه آژرم^(۲) و یش دارذکو اوی ائیر^(۳) ئی دین بورذار^(۴) مردوم. (۲۲) و شان دهشن په کار کم؛ ووشان کار وکریک از دست کم روذ؛^(۵) هماک سرذکان^(۶) جوید - کیشان ئو اوشان اناکیه^(۷) خواستار بهوند.

(۲۳) و همان گیهان نسائه^(۸) نکانیه و نسائه - وسترشن (ایه) بهوذ. (۲۴) و نسائه نکانیدن، و نسائه شوستن، و نسائه سوختن، ئو آو و آتش بورذن، و نسائه خورذن^(۹) په داذگیرند^(۱۰) و نیهریزند.

(۲۵) په کار و کریک^(۱۱) ئی و زورگ هنگارند و دروندیه راس ئی دوش - اخو و براینند؛^(۱۲) و او ارونیه^(۱۳) پنیه^(۱۴) و وییا وانیکیه^(۱۵) ئی ائشم و آژرائه ئو دوش - اخو دوبارند.

(۲۶) اندر آن شکیف^(۱۶) انبام، سپیتامان زرتوهشت؛ پاڅخشییه ئی ئشم ئی خرو-دروش^(۱۷) و دیوئی و چارذورس ئی ائشم توخمک، آن ئی نیتوم بندک په ایران دهان خوداییه فراز روند.

(۲۷) و دینیکان که ایبی یانگان^(۱۸) په کوست دارند، ادیشن پاذیاویه^(۱۹) داشتن نتوبان. (۲۸) چی، په آن ئی نیتوم انبام و نسائه و وهیخر^(۲۰) اوین وس بهوذ کومرذئی گام ئو گام بنهند، په نسائه روذ. (۲۹) ایوپ، که په برشوم^(۲۱) شوید، پائه از مغ^(۲۲) بنهذ، په نسائه روذ. (۳۰) ایوپ، که په نسائه کذک^(۲۳) ئی اوشان، برسوم^(۲۴) به په فراز - وسترید، درون^(۲۵) فرازیزید، پاڅخشائه بهوذ^(۲۶) (۳۱) ایوپ، (که) په آن ئی نیتوم انبام، یزشن^(۲۷) په دومرذ

۱. احوالپرسی و مهر و محبت.

۲. احترام.

۳. آریائی نژاد. از نژاد ایرج = ایران - نیک. رونده به راه راست بر ضد کج می‌باشد.

۴. پیشوای دین.

۵. فریضه خود را انجام ندهند.

۶. انواع.

۷. اثاثیه = زیان - آزار.

۸. مرده.

۹. خوردن گوشت حرام.

۱۰. مطابق قانون انگارند.

۱۱. ثواب.

۱۲. آماده کنند.

۱۳. ردیلت (ضد فرارونی = فضیلت)

۱۴. بینی - بخل - خست.

۱۵. گمراهی.

۱۶. شکیت = سخت، مشکل. شگفت = تعجب (گزارش گ. ش در ۱۳ بند ۸۹)

۱۷. به اوستائی، Xnura سخت: خونخوار. Cruel از همین لغت می‌باشد. سخت درفش، صفت خشم است.

۱۸. ایویا نگهانه اوستائی در متن aibyangan به معنی کستی (کمر بند زرتشتیان) باشد = همیان.

۱۹. به یادداشت ترجمه رجوع شود.

۲۰. هیپیر = آخال - پلیدی.

۲۱. تطهیر.

۲۲. چاله - مغاک.

۲۳. جایگاه موقتی میت - زادمرگ.

۲۴. برسم.

۲۵. یادداشت ترجمه رجوع شود.

۲۶. احوط باشد.

۲۷. پرستش.

پاذخشائے بهوذ کردن، اندا این دین په نیستیه و نزاریه نرسد، په ته صد، په ته هزار، په بیور، یک ته بهوذ که په این دین و رویذ، ^(۱) آنیچه و رویذ کار ازش نکوند، آتش ئی وره رام به ئو نیستیه و نزاریه رسد، از هزار او از ئو (ئی) یک پهریزند، آنیچه ائسم ^(۲) و بود داذیها ^(۳) پذیرش ندهند. (۳۲) ایوپ، که مرذئه ئی یش ^(۴) کرد استذ و نیرنگستان نداند، په وه میئنیکیه به اوروزد، پاذخشائے بهوذ.

(۳۳) خواستک و آزمیکیه هماک به ئو جوید کیشان جوید ریستکان رسد. (۳۴) و کرپکگرئی نیوک از دوزک ئی آزاد- مردان، موع- مردان به ئو و شاذ دوبار شنبه ^(۵) استند.

(۳۵) خورذکان دوخت ئی آزادکان، و زورگان؛ موع- مردان په زنیه گیرند. (۳۶) آزادکان و وزورگان و موع- مردان به ئو شکند گیه بند کیه رسند؛ وزویش و خورذک به ئو و زور گیه و پاذخشاییه رسند؟ و اوارکان خورذکان به ئو پیشگاسیه ^(۶) و راینیذاریه رسند. (۳۷) و گویشن ئی دین بورذاران، موهرک (?) و ویچرذ ^(۷) ئی داذوبر ^(۸) ئی راست گویشن ئی راستان و آنیچه اشوکان انگیزینشن ^(۹) بهوذ؛ گویشن ئی خورذکان، اسپزگان ^(۱۰) اوارونان ^(۱۱) و اوسوسگران ^(۱۲) و آن ئی دروگ داذستانان ^(۱۳) راست و وار دارند. (۳۸) و سوکند په دروگ پذیرش خورند، و زور ^(۱۴) گوکاسیه پذیرش دهند، و زور و اناست ^(۱۵) اورمن اوهرمزد گویند.

(۳۹) اوشان که په اثر پذیریه و هاوشتیه ^(۱۶) نام برند، یک ئو دوز رائه و ذ خواهند و آهوک ^(۱۷) گویند و آهوک اور نکیرند؛ و شان اهرمن و دیوان پتیارک ^(۱۸) اورویش بورذاستد. (۴۰) و از وناس ^(۱۹) ئی مرذومان کوند، از پنج وناس سه وناس اثر پدان هاوشتان کوند، و وهان دوشمن بهوند، - کویک ئو دو ذرائه و ذآهوک پذیرش گویند؛ ویزشن ئی پذیرند نکوند، بیم از دوش اخو ندارند.

(۴۱) و اندر آن دھوم ستوک - زم ته ئی هزارک تی تو سربهوذ، سپیتامان زرتوهشت! هماک مرذوم

۱. وروستن = گرویدن.

۲. هیزم.

۳. به موجب قانون مقرر شده است.

۴. دعا خواندن.

۵. دواریدن = رفتن اهریمنی، حمله کردن، دودیدن.

۶. پیشگاه = صاحب تخت و مستند.

۷. ویچوردن = گزاردن، رأی و فتوی دادن، بیان کردن، داوری کردن. کلمه وزیر تحریفی از: ویچیر و به معنی فتوی و حکم دهنده است.

۸. داور.

۹. انگیزانیدن = باعث شدن - تحریک کردن.

۱۰. نارو زندگان - بدگویان.

۱۱. بدکاران (ضد فراروانان که نیکوکاران باشد).

۱۲. افسونسگر = دلفک - مسخره.

۱۳. فتوی دهندگان به ناحق.

۱۴. به جبر.

۱۵. ناسزا، ناحق.

۱۶. هاوشت = اهل شرع - صحابه - طلبه - پیروان دین.

۱۷. آهو = عیب نقص. خطب. ابوشکور:

یک آهوست خان را چوناریش پیش

چو پیش آوریدی صد آهوش پیش.

۱۸. دشمنی. ضدیت - ویا.

۱۹. گناه.

آزپرست^(۱) اناستک دین بیهوند. (۴۲) و ابرئه ئی کامکار و واژئی ارذائه^(۲) په هنگام و زمان ئی خویش واران کردن نشائند. (۴۳) هماک آسمان ابرویزم^(۳) شپینید. (۴۴) آن ئی گرم واژ^(۴) و آن ئی سرز واژ رسد، برو توخم ئی جورذا^(۵) آن ببرذ. (۴۵) وارانچه په هنگام ئی خویش نوراذ، خرفستر^(۶) ویش وارذکو آو. (۴۶) و آوئی روزان و خانیکان^(۷) بکاھذ و اوزایشن به نبهوذ. (۴۷) و ستور و گاو و گوسپند کوزکتر زائند، و وذهونر ترزائند، و بار کم ستانند، و موی کمتر و پوست تنوکتتر،^(۸) و شیر نه اوزایذ؛ و چربشت کم دارد. (۴۸) و گاو ورزاک^(۹) نیروک کم، و اسپ ئی ارونند^(۱۰) هونر کم، په تاک^(۱۱) کم برذ.

(۴۹) و مردوم، په آن شکفت انبام، سپیتامان زرتوهشت! که کوستیک په میان دارند، اناکیه خواستاریه ئی دوش پاخشائیه و وس آن ئی دروگ دادستان یش اورمذاستند، یش آن زیند کیه اندر نه آوایذ، مرگیه په ایاپت^(۱۲) خواهند. (۵۰) و گوشنان^(۱۳) و اپورنایان^(۱۴) پیم^(۱۵) مینشن بیهوند؛ و شان جوپششیک^(۱۶) و ازیک و رامشن^(۱۷) ازدیایان اورنآیذ.

(۵۱) و جشن ونهاذک^(۱۸) ئی پیشینیکان، و اوسو فریذئی یزدان، و یش و یزشن و گاسانبار و فروذیگان جاک جاک کونند؛ و آنچه کونند پذیرش اوه - گومانیها^(۱۹) نه ورویند. (۵۲) و پاذهشن داذیها ندهند؛ و دهشن و اشوک داژ^(۲۰) ندهند، آنچه دهند او از اوخشائند.

(۵۳) و آنچه و هدین مردوم، که این دین ئی وه ئی مازدیسنان ستانداستند، په آن ئی اوشان راس و ریستک برهمک^(۲۱) روبشن فراز روند؛ و شان په آن ئی خویش دین نه ورویند. (۵۴) و آژاذ و وزورگ و دهگان ئی نیوک، از ده و جاک ئی خویش، په اوزدهیکیه،^(۲۲) ازبون جاک^(۲۳) و دوزک ئی خویش. بشهوند، و

۱. حریص - طماع. ۲. ارده = تندرو - (کارنامه ا. پ در ۴ - ۱۰)

۳. گزم = وحشتناک (گزارش گ. ش در ۱۴-۱۴ متن).

۵. جوردايان = جویات (گزارش در ۱۶ - ۳۵ متن).

۶. جانوران زیانکار - حشرات موزی (ص ۲۱ ترجمه یادداشت ۴ دیده شود) مینو خرد پرسش ۶۱ - ۳۶.

۷. جویبار. ۸. تنکتر - نازکتر.

۹. ورزا - گاو کشاورزی (به زبان مازندرانی نیز به همین معنی است). ۱۰. تیزرو.

۱۱. تکاوری.

۱۲. ایافتن = مراد طلبیدن - حاجت خواستن در لغت آثای دهخدا آیفست ضبط شده. دقیقی:

ناسزا را مکن آیفست که آبت بشود به سزاوار کن آیفست که ارجت دارد.

۱۳. جوانان. ۱۴. اپرنایان = خردسالان (کارنامه در ۱۴-۳).

۱۵. دل و دماغ. ۱۶. طرب - نشاط.

۱۷. رسم - وضع. ۱۸. با بیگمائی - با اطمینان - از روی یقین.

۱۹. بخشش به مرد پرهیزکار = صدقه. ۲۰. ورهمه - پرهمه = جامه، لباس مبدل.

۲۱. جلاي وطن - دریدری. ۲۲. جای اصلی.

از خورذکان و وتران چپش په نیاز خواهند، ئودر یوشیه^(۱) اوارکیه رسند. (۵۵) این مرزوم، په ده نه، په کوست ئی اواختر،^(۲) به او سهند.

(۵۶) په اوشان دوش خوداییه، هر چپش ئو نیستیه و اوراکیه و سپوکیه و هنستکیه^(۳) رسد. (۵۷) سپندارمذ زمیک دهان او از و شاید، هر گوهر ایو کشوست^(۴) ئوپیدا کیه رسد، چون زر و آسیم و روی و ارزیز و سرپ. (۵۸) و خوداییه و پادخشاهییه ئو انیران^(۵) بندکان رسد، چون هین^(۶) ئی تورک و اتوروتوپید، چون او درک و کوپیار^(۷) و چینیک و کاوولیک و سوپتیک و اروماتیک و کرمیک رخت^(۸) سپیدهین په ئو ایران دهان ئی من پادخشاهییه بهوند؛ فرمان و کامک ئی اوشان په گیهان روباک بهوذ.

(۵۹) پادخشاهییه از اوشان دو بال^(۹) کوستیکان و تازیکان و اروماییکان به ئو اوشان رسد. (۶۰) اوشان ایزون دوش پادخشاهییه بهوند، کو که مرذئه اشوک ئی نیوک زند مکس ته، په چشم ئی اوشان هر دو یک بهوذ. (۶۱) و در پاس^(۱۰) (?) و خویذیه^(۱۱) و آواذیه و ده و دوزک و خواستک و دستکرد^(۱۲) و کتس^(۱۳) و رود و خانیک^(۱۴) ئی ایران و هدینان ئو اوشان انیران رسد، و سپاه و مرزودرفش ئو اوشان رسد؛ و (په) اشم - کامیکه خوداییه په گیهان روند. (۶۲) و آز - چشم ئی اوشان از خواستک پور نبهوذ؛ و خواستک گیهان گرد کوند؛ و آزیروئی زمیک پنهان کوند. (۶۳) و دروندیه رائه کون - مرز^(۱۵) و دشتان - مرز^(۱۶) ئی وش کوند؛ و ورون^(۱۷) ئی اوارون^(۱۸) وس ورزند.

(۶۴) و اندر آن ئی شکپت انبام، شپ روشنتر؛ و سال و ماه و روز سه یک ته بکاهاذ؛ و سپندارمذ دمیک اور آید؛ و سیج^(۱۹) و مرگیه و نیاز اومندیه به گیهان سخت تر بهوذ. (۶۵) گوپتش اوهرمزد ئو سپیتامان زرتوهشت: این آن ئی پیش گویم.

۱. درویشی = فقر.

۲. باختر = شمال.

۳. آلودگی.

۴. ایوخست = گوهر کان - فلزات.

۵. غیر ایرانی.

۶. لشکر. این لغت خیون نام قبیله هونها نیز خوانده می شود. در لغت فرس ضمن لغت یون از عنصری شاهد می آورد:

به گوش جنگ نماید همی خیال دوال.

هیون چو جنگ بر آورد و یون فکند براو

۷. کوه نشینان.

۸. قرمز - Chrmn

۹. چرمین. یادداشت ۱۲ ترجمه دیده شود.

۱۰. نگاهیانی؟

۱۱. خوید = تازگی - طراوت (در سوم - ۱۵)

۱۲. دسترنج - اثر.

۱۳. کاریز.

۱۴. قنات Ganak = Xanik awvKandن.

۱۵. بچه بازی.

۱۶. مرزیدن = نزدیکی - مقاربت دشتان = زن حایض.

۱۷. شهوت.

۱۸. رذیلت در فارسی جدید با لغات: ورون - وارن - واژگونه - واژون - آواره - آوارین - و رنج مقایسه شود.

۱۹. «رنج و محنت و مشقت باشد» برهان قاطع.

(۶۶) اوی دروند گناک - مینوئه ؛ که به آواژد او سهینیدن ستهمبکتر دوش - پاڅخشائه تر بهوذ.

(۶۷) ایدونش گویت اوهرمزدئو سپیتامان زرتوهشت: کو بخوان، و نرم بکون،^(۱) په زند و پازند، و وازارشن بچاش^(۲) ئواثر پدان و هاوشتان گوئه، و په گیهان فراز گویند اوشان که از ستوزم نه آکاسهند ادینشان گویند، همیمید^(۳) ئی تن ئی پسین^(۴) رائه، بوختاریه^(۵) ئی روبان ئی خویش رائه، ارگ^(۶) و اناکیه و پتیارکیه^(۷) ئی اوشان جوید- دینان دیویسنان اور گیرند^(۸) ببرند.

(۶۸) وت اینیچ گویم، سپیتامان زرتوهشت! کو که، په آن انبام، تن خواهد، روبان بوختن نتوبان، چی، تن فریبه، روبان کرس نزار په دوش اخو که روبان خواهد، تن کرس نزار، په گیتاه شکننگ و دریوش، وش روبان فریبه په وهشت.

در پنجم

(۱) پور سید زرتوهشت از اوهرمزد! کو اوهرمزد! مینوئه ئی اوزونیک! داڅار گیهان ئی استومندان اشوک! - هت اوهرمزد، اشوک، په خوانشن، و اوره. په ستایشن؛ هست که داڅار اشوک گوید؛ داڅار! په آن ئی شکیت انبام، اشوک بهوند ودینیک^(۹) بهوند، که کوستیک په میان دارند، و دین په برسوم یزند؟ و شان دین ئی خویتو کدس^(۱۰) په دوزک روډ؟

(۲) گویتش اوهرمزد ئوسپیتامان زرتوهشت: کو مردان (ئی) پاشوم^(۱۱) آن بهوذ که، اندر آن ئی شکیت^(۱۲) انبام، کوستیک په میان دارد، و دین په برسوم یزد، نه (ایدون چون) په خوداییه ئی ویشناسپ شا. (۳) که، اندر آن ئی شکیت انبام «اینها آذیمیده» «اشم وهو^(۱۳)» بگوید، و نرم کرډ^(۱۴) استد، ایدون چون، اندر خوداییه ئی ویشناسپ شا دوازده هومیسست ئی په زوهر (یشت استد). (۴) و کش یشت کرډ استد، و گاسان سروډ استد، اوین چون کش، په خوداییه ئی ویشناسپ شا، یشت واج^(۱۵) سروډ کاسان بوذهئه.

(۵) اشوکان پاشوم آن بهوذ، که په وه دین ئی مازدیسنان استد؛ وش دین ئی خویتو کدس په دوزک روډ.

(۶) گویتش اوهرمزد: کوسپیتامان زرتوهشت! اندر این نه هزار سال ئی من اوهرمزد داد، مردوم اندر آن ئی

۱. از بر کردن.

۲. معنی پیامور. چاشیدن= درس دادن. چشیدن= درس گرفتن.

۳. امید.

۴. معاد.

۵. رستگاری.

۶. رنج.

۷. دشمنی.

۸. برگرفتن= تحمل کردن.

۹. دیندار.

۱۰. خویشی دادن به یادداشت ترجمه رجوع شود.

۱۱. بهترین.

۱۲. سخت (در چهارم - ۲۶)

۱۳. یادداشت ترجمه دیده شود.

۱۴. از بر کند - یاد کند.

۱۵. باز - باژ - واز - باج، زمزمه و دعای زرتشتیان. این لغت از ریشه وچ - واج اوستایی به معنی سخن گفتن آمده و با واژه از یک ریشه است. پدواز (پتواچک - پدواژه =

سؤال و جواب Pahvácik (کتاب خسرو وریدک چاپ اونوالا ص ۹۲ دیده شود). اپدواج= بی جواب (لغت فرس ص ۱۸۵ پدواز را به غلط معنی کرده است).

شکفت انبام شکفت بیهوند. (۷) چی اندر دوشخوداییه^(۱) ئی آزی دهاک و فراسیائوئی تور، مردوم، ئی اندر آن ئی شکفت انبام ویه زیوشتنر و ویش زیوشتنر بوذهند و شان پتیارک از اهرمن و دیوان کمتر بوذ. (۸) چی اندر آن ئی اوشان دوشخوداییه، اندر ایرانشتر^(۲) پنج ده ئی اویران نبوذ، آن ئی که هزارک ئی تو سر بهوذ؛ سپیتامان زرتوهشت! (۹) چی، هماک ایران دهان، په اسپ سومب ئی اوشان بکنیهذ؛ اوشان درفش اندر ئویدشخوارگر رسذ، گاس و دین^(۳) ستهم پاذهشائیه از آنوک ببرند؛ و شان زنشن^(۴) از آنجاک رسذ.

(۱۰) سپیتامان زرتوهشت! این آن ئی پیش گویم.

(۱۱) که ازهستان^(۵) ایدون په یزشن اور^(۶) (وه؛ - کویرشن ئی) اوی وه که اوهرمزد رائه یزشن ویش کونذ؛ اوهرمز آکاس از اشهیه (آواکیه)؛ چیکامچائه،^(۷) کو (چیکامیچه) کارو کرپک مزد و پاذهشن، اوهرمزد آکاس از اشهیه دهذ؛ و هنجمنیکان^(۸) نران و ناریکان یزم؛ امهوسپندان، که نریچ ناریکیچ، اوشان وه هند.

در ششم

(۱) پورسید زرتوهشت از اوهرمزد: کو اوهرمزد مینوئه ئی اوزونیک! داذارئی گیهان استومندان اشوک! از کواواز ویرایند^(۹) این دین ئی وه ئی مزدیسنان؟ و په چی اوزار بزندن این دیوئی و چارذورس ئی ائشم توخمک؟ (۲) داذار! من ئوش ده،^(۱۰) و انباذکان ئی من ئوش ده - کومه ئه زیوند اندر آن ئی شکفت انبام؛ - اشوک زیوشنیه ده، کودرو - ندیه و راس ئی دوش اخونه ویرایند.

(۳) گوپتش اوهرمزد: کوسپیتامان زرتوهشت! پس از نیشانک ئی سها، پاذهشاییه، از اوشان ائشم توخمکان، (ئو) سلمان دهان دروج ئی شیداسپ ئی کرسیاکیک (رسذ)؛ هت ماهوینداذ گوپت کوارومائیک بهوند؛ و روشن گوپت کوسوخر^(۱۱) کلاه و سوخرزین و سوخر درفش بهوند؛ هت که دخشک ئی اوشان بهوذ. (۴) که بآیند، سپیتامان زرتوهشت! خورشید و یزم^(۱۲) نیشان نمائذ، و ماه از گونک ورذذ؛ په گیهان و یزم و توم تاریکیه بهوذ؛ په آسمان نیشانک ئی گونک گونک پیداک بهوذ؛ و بوم گزندگ^(۱۳) ئی وس، بهوذ واذسته مکرتر آید؛ و په گیهان نیاز و ننگیه و دوشخواریه^(۱۴) ویش ئو دیدار آید؛ و تیر^(۱۵) و اوهرمزد^(۱۶) و تران رائه پاذهشاییه

۱. دژ خدائی - حکومت جابرانه.

۲. مملکت ایران.

۳. جایگاه دین.

۴. حمله - ضربت.

۵. هستی ها - موجودات.

۶. برتر.

۷. هر کسی نیز.

۸. انجمنان به زبان کردی: هنجمن.

۹. مرمت کنند.

۱۰. پمیران - مرگ بده لغت فرس ص ۲۱۱.

۱۲. در چهارم - ۴۳.

۱۳. زمین لرزه.

۱۴. دشواری.

۱۵. عطارد.

۱۶. مشتری.

۱۱. به زبان کردی: sur, suhra در فارسی نامه ابن الهیثمی ضمن طبقه اول از ملوک فرس. افریدون می نویسد: «سید گاو و سهر گاو یعنی سرخ گاو».

رایند.

(۵) نه صد کانک و نه هزار کانک و بیور کانک بهوند دروج ئی شیداسپ ئی کلیسا کیک درفش ئی سوخر دارند؛ و شان رویشن وس، تازندئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داڊ، اندا اروند^(۱) بار؛^(۲) هت بوڊ که فرات روڊ گویت، اندائو دو وان ئی آسورستان مانشنیه؛ هت دو وان سخت همار، وش اسوریک مانشنیه نه کو مردوم ئی اسوریک پڊش مانند، آن ئی اوشان نشیمک، هت بوڊ که گریستک^(۳) ئی دیوان گویت.

(۶) ایدون به او زند^(۴) آن ئی اوشان ائشم توخمکان صد کانک و هزار کانک و بیور کانک، و او از ورزند درفش نیشان امر سپاه ئی اوشان دیوان ئی و چارذورسان؛ برسند ئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داڊ (و) هین ئی فرا خوانیک^(۵) دوشمن تورک و کلنیر، هت هول درفش هند، چی درفش هول گیرند، هت په وس مرکیه ئو ایران دهان (ئی من اوهرمزد داڊ) چون بوش^(۶) ئی اسپ بایستند، تورک ئی دوبال کوستیک ارومائیک شیداسپ ئی کلسیاکیک په همر سشنیه فراز رسند.

(۷) و په همکو خششنیه، په سه جاک، ارذیک^(۷) ئی و زورگ سه بار بوڊ بهوڊ سپیتامان زرتوهشت!

(۸) یک، په خوداییه ئی کته اوس^(۸) که په آن ئی دیوان آواکیه،^(۹) او اامهوسپندان.

(۹) و دذیگر، که تو سپیتامان زرتوهشت! دین پذیرپ، و همپورسکیه ئی تو، ویشتاسپ شاه و ارجاسپ ئی ائشم و شود په کاریزارئی دین په همکو خششنیه په سپیذر زور؛^(۱۰) هت بوڊ که اندر پارس گویت.

(۱۰) وسذیگر. که هزارک ئی تو سر بهوڊ. سپیتامان زرتوهشت! که آن هر سه توئد جاک رسد: و تورک و تازیک و ارومیک؛ هت، بوڊ که دشت ئی نیهاوندک گویت؛ هماک ایران دهان ئی من اوهرمزد داڊ. از گاس ئی خویش، به ئو پڊشخوار گر رسد؛ هت بوڊ که آذرگوشنسپ په ور^(۱۱) ئی چیچست^(۱۲) ئی زیر^(۱۳) ئی گرمو آوئی

۱. دجله. در پهلوی لغت دجله نیز آمده است.

۲. ساحل. لغت فرس، در لغت استرننگ این شعر از عسجدی نقل شده:

هند چون دریای خون شد، چین چو دریا باراوی - زین قبل روید به چین بر شبه مردم استرننگ.

کتاب التفهیم ص ۱۹۸ «... و آتج به دریا بار است.» زنگبار شاید مقصود از ساحل سرزمین زنگ است. در حدود العالم بارگاه و بارکده در وصف بنادر آمده است.

۳. گریسته = آرامگاه اهریمن و دیوان (گزارش گمان‌شکن در ۱۴-۸۵).

۴. اوزدن = کشتن.

۵. پیشانی فراخ.

۶. bush یا ل اسپ. در لغت فرس بشن به فتح اول به معنی موی گردن اسپ آمده. (ص ۲۱۸) در تاریخ سیستان (ص ۳۶): «... آذر گشسپ پیداگشت و روشنائی برگوش

اسپ او بود...» مطابق روایات پارسیان فره به بوش یعنی یال اسپ بوده است و به طور مسلم گوش اشتباه مستسخ می‌باشد.

۷. اردی = جنگ - پیکار (گزارش متن در ۱۶-۱۷).

۸. کی‌کاوس شکل غلطی است که مورخین بعد از اسلام کی را دوباره تکرار کرده‌اند و اصل لغت چنانکه در دینکرد و دادستان دینیک و مینو خرد و غیره آمده کی‌اوس

می‌باشد. A.Christensen, Les Kayanides, P 51. کمک - یاری.

۱۰. یادداشت ترجمه دیده شود.

۱۱. دریاچه.

۱۲. اسم دریاچه ارومیه.

۱۳. ژرف (یادداشت ۱).

جویذ دیو (گوپت)؛ هت آنو کیچ دین پیذاک؛ هت بوذ که ماهیک گوپت، آتروک گوپت کو کرچنگ - ایدون په تازشن بهوذ په این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد، از ائشم توخمکان، سپیتامان زرتوهشت؛ کو این مردوم ئو پدشخوارگر و پارس، و سوراک^(۱) مانشنیک و کوپ مانشنیک و دریا مانشنیک، ادینش نیهنگ^(۲) بماند.

(۱۱) چی، که شوی خویش بتوبان بوختن،^(۳) ادینش زن و فرزند و خواستک ایاذ نبهوذ.

(۱۲) پس زرتوهشت گوپت: کو داداز! من ئوش ده^(۴) انباذکان^(۵) ئی من ئوش ده، کومه(ئه) زیوند اندر آن ئی شکفت انبام.

(۱۳) (گوپتش اوهرمزد: کو بیم مدار سپیتامان) زرتوهشت! چی، آن روز که ستوزم (ئی دھوم ئی) هزارک ئی تو سر بهوذ ئی زرتوهشتان، که هیچش در وند از این هزارک اندر آن هزارک نشهوذ.

در هفتم

(۱) پوزسیذ زرتوهشت از اوهرمزد: کو اوهرمزد مینو- ئه اوزونیک! دادارئی گیهان استومندان اشوک! داداز! که اوشان ایدون وس مرک^(۶) هند، یه چی اوزاد بشائند او سهینیدن؟

(۲) گوپتش اوهرمزد: کو سپیتامان زرتوهشت! که دیوئی و چار ذورس ئی ائشم توخمک ئو پیداکیه آید، یه کوست ئی خوراسان، نزدیست،^(۷) نیشان ئی سها پیداک بهوذ؛ زاید اوشیدرئی زرتوهشتان په ورئی فرزندان؛ هت (بوذ) که په زرائه^(۸) ئی کیانسیه گوپت؛ هت بوذ که په کاولستان گوپت.

(۳) (په) سی سالکیه ئو همپورسکیه ئی من اوهرمزد رسد: سپیتامان زرتوهشت! (هت بوذ که) په کوست ئی چینستان گوپت؛ هت بوذ که اندر هندوکان گوپت.

(۴) زاید گیئه- هت پیدئی اوی کی از کیان توخمک. په ایاریه ئو اوشیدر (ئو) هندوکان شهوذ. (۵) پئه صد سالکیه؛ کامک ئو زنان بهوذ؛ وش ازش زاید کیئه ئی دینیک^(۹) و هرام ئی ورزاوند^(۱۰) نام خواند، هت بوذ که شاپور گوپت.

(۶) کو آن شپ که آن کی زاید، نیشان ئو گیهان رسد، ستارک از آسمان وارذ؛ که اوی کی زاید، ستارک نیشان نمائد، هت داد اوهرمزد گوپت: کو آوان ماه و وادروز؛ پیدئی اوی کی فرجام بهوذ؛ په کنیکان^(۱۱) ئی شا پرورند؛ خودائه زن ئه بهوذ.

۱. در سوم متن ۲۳ پهریز.

۳. مخفی (در چهارم متن بند ۱۶ دیده شود).

۵. همین در بند-۲.

۷. نخست.

۹. کتاب دینی.

۱۱. کنیزان = دوشیزگان. کویکان = به زبان کردی Kani به معنی کنیزک است.

۲. سوراخ.

۴. نجات دادن.

۶. مره = شماره.

۸. زره - زرایه = دریا. در لغت فرس به غلط ژر آمده است.

۱۰. با سطوت - با قوت.

(۷) اوی کی، که سی سالک بهوذ، هت بوذ که انبام گویت، په امر درفش سپاه، سپاه ئی هندوک و چینیک هول گریپت درفش اومند، چی درفش هول گیرند، اوراستک اومند، اوراستک زینومند؛^(۱) په تازشن هول تازندا نداوه روذ، بوذ که بومه ده گویت، اندا اندرگ^(۲) بارئی بهار^(۳) ئی بهران، سپیتامان زرتوهشت!
(۸) که ستارک ئی اوهرمزد^(۴) هول^(۵) ئوبالست^(۶) رسد، اناهیذ^(۷) رائه فروذ او کند، خوداییه ئو کی رسد، وس امر^(۸) گوندزیناوند^(۹) آراستک درفش اومند.

(۹) هت بوذ که از سگستان و پارس و خوراسان (گویت)؛ هت بوذ که از ور^(۱۰) ئی پذیرخوار گر گویت؛ هت بوذ که از هریان کوپستان گویت؛ هت بوذ که از تورستان گویت.
(۱۰) و از آن کوستک، ایرناییک^(۱۱) ته خواستار، به ئوپیدا کیه آید؛ هت درفش ئی آراستک ووس مرک سپاه ئی پذیرخوارگر از ایرانشتر زینیکان^(۱۲) و گوند و سپاه؛ بوذ که گویت، کو کورذیچ و کرمانیکچ خوانند رائه پیذاک.

(۱۱) کوپه هم ایاریه هم درفش، ئو این ایران دهان، وس مرک به او زند او شان ائشم توخمکان ئی شیداسپیک، هین^(۱۳) ئی فراخوانیک^(۱۴) و سهم ئی گورک ئی دو زنگ^(۱۵) و دیوئی دوبال کوستیک.
(۱۲) په ارونبار، سه کاریزار کوند؛ (یک په...) یک په سپیدرزور^(۱۶) و یک په دشت ئی نیهاوندک.
(۱۳) هت بود که گویت کوپه ورئی سه تخمک؛ بوذ که گویت کواندر مروئی شیدان،^(۱۷) هت بوذ که اندرپارس گویت.

(۱۴) ئوپوشت ئی ایران دهان امر سپاه ئی خوراسانیک اوراستک درفش هند؛ کو درفش ئی بور پوست دارند؛ و شان واذ درفش و بندوک^(۱۸) سپید.

(۱۵) و امر هول سپاه ویسوبارند^(۱۹) اندئو گریستنک^(۲۰) ئی دیوان؛ ایدون به او زند کوهزار زن پس مرذئه

۱. به معنی سلاح نیز آمده است.

۲. درون.

۳. دریا به زبان سانسکریت نیز به همین معنی است. بحر عربی همین لغت می باشد.

۴. مشتری.

۵. اوج.

۶. ترفیع - به اصطلاح نجومی: خائۀ شرف (کارنامه در سوم ۵).

۷. زهره.

۸. پیشمار.

۹. یادداشت ترجمه دیده شود.

۱۰. در اینجا به معنی جانب و سوی می باشد.

۱۱. در ششم بند ۶.

۱۲. سلاحداران.

۱۳. زنگ لغت اهریمنی به معنی لنگ و پاچه می باشد. بهرام یزدو می گوید:

ز کستی دوال و ز روم و فرنگ

ز دیو سیه پوش و گرگ دوزنگ.

۱۴. در ششم - ۹.

۱۵. زنگ لغت اهریمنی به معنی لنگ و پاچه می باشد. بهرام یزدو می گوید:

ز کستی دوال و ز روم و فرنگ

ز دیو سیه پوش و گرگ دوزنگ.

۱۶. در ششم - ۹.

۱۷. درخشان شید= نور - تابش.

۱۸. نظر به چیزی داشتن. بشتابند بتازند (کارنامه در چهارم - ۱۷).

ویند و بگریند.

(۱۶) که زمان سربهوژ، سپیتامان زرتوهشت! اوشان دوشمنان ایزون به اوسهند چون درخت ته بن، که په ته شپ، ئی زمستان ئی سرژ اور رسد، په ته شپ ولگ به او کند.

(۱۷) اواز ویرایند این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد.

(۱۸) په دوبارشن^(۲۱) دوبارژ^(۲۲) گناک - مینوئه اوا دیوان و وتر توخمکان و ائشم ئی خرو- دروش، به ئو پوشت و ایاریه ئی اوشان دیویسنان^(۲۳) ائشم توخمکان رسد، سپیتامان زرتوهشت!

(۱۹) و من دادار اوهرمزد فریستم نیریوسنگ یزد و سروش اشوک، به کنگ - دزئی سیاوخش ئی بامیک^(۲۴) کرد، به چیترومیان ئی و شناسپان، کیان خوره ئی دین راست ویراستار: کوای پیشیوتن ئی بامیک! فراز روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد، و (په) آتش و آوان فرازیزها ذوخت و دوازده هومیست؛ هت په آتش و آوان فرازیز آن ئی په آتش و آوان پیداک.

(۲۰) و روز نیروک سنگ یزد و سروش اشوک، از وه چکاژ^(۲۵) ئی دائیتییک؛ ئو کنگ دزئی سیاوخش ئی بامیک کرد؛ وش وانگ کونند: کو فراز رو، پیشیوتن ئی بامیک چیترومیان ئی و شناسپان، کیان خوره^(۲۶) ئی دین راست ویراستار! فراز روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد، او از ویرائه گاس ئی دین و خوداییه.

(۲۱) اوشان مینو ئیها^(۲۷) اور روند، و شان یزند دوازده هومیست ئی په زوهر.^(۲۸) (۲۲) و فراز روز پیشیوتن ئی بامیک اوئه صذ پنجاه مرژ ئی اشوک، که هاوشت ئی پیشیوتن هند، که سها سمور جامک په مینوئه وه دارند؛ هول روند په هومت، هوخت، هوورشت؛ و (په) آتش و آوان فرازیزند هاذوخت و بغان یسن؛ فراز ستایند من اوهرمزد اوا امهوسپندان. (۲۳) پس از آن بشکند پتیارک سه یک ته.

(۲۴) فراز روز پیشیوتن ئی بامیک، اوئه صذ پنجاه مرژ، که سها سمور دارند، ئو آذر ئی خوره اومند،^(۲۹) ئی روشن کرپ خوانند، په داد - گاس نشاست، ئی گان ئی آذر فرنغ ئی پیروزگر، وش په همزوتیه^(۳۰) یزشن فراز سازند، بر سوم فراز - وسترنند، ویزند خورداد، امورداد یسن، په نیرنگ و نیرنگستان ئی دینییک. (۲۵) و شکند پتیارک سه یک ته.

(۲۶) فراز روز پیشیوتن ئی و شناسپان، په هم ایاریه ئی آذر فرنغ و آذر گوشوسپ و آذر بورزین متر، ئو

۲۰. در ششم - ۵.

۲۱. دوبارگی.

۲۲. در سوم - متن ۲۳.

۲۳. دیوپرستان مقابل مزدیستان.

۲۴. بامی = درخشان (در سوم متن - ۲)

۲۵. قلّه کوه. یادداشت ترجمه دیده شود.

۲۶. فره روح القدس. نور الوهیت و تقدس که از زمان کیومرث با پادشاهان کیان بوده است.

۲۷. به صورت روحانیون - غیرمرئی.

۲۸. به یادداشت ترجمه رجوع شود.

۲۹. باشکوه و جلال.

۳۰. نماز جماعت.

اوزدیسټزار^(۱) ئی وزورگ نشیمک ئی دروند گناک مینوئه و ائشم ئی خرو - دروش و هماک دیوان و دروجان و دتوخمکان و یاذوکان، ئو آن ئی زوپائه توم^(۲) دوش اخو رسند؛ بکنند آن اوزدیسټزار په همکو خششینه^(۳) ئی پیشیوتن ئی بامیک.

(۲۷) ومن داڅار اوهرمزد اوا امهوسپندان ئی گرئی هوکیریاذ آییم، و فرمائیم ئو امهوسپندان، کو گویند ئو هماک یزدان ئی مینویان: کو روید و رسیځو ایاړیه ئی پیشیوتن ئی بامیک.

(۲۸) و مترئی فراخوگویاوت^(۴) و سروش تکیک^(۵) و رشن ئی راست و ورهراځم ئی آماوند^(۶) و آشتاذئی پیروزگر و خوره ئی دین ئی مزديسنان نیرنگ^(۷) ئی را یښځاړیه ئی گیهان آراستار، په فرمان ئی (من داڅار رسند).

(۲۹) من داڅار ئو پوشت رسم، ئو ایاړیه ئی پیشیوتن ئی بامیک.

(۳۰) بزند دیوان ئی توم توخمکان.

(۳۱) وانگ کوند گناک مینوئه ئی دروند ئو مترئی فراخوگویاوت: کو په راستیه هول ایست، تومترئی فراخوگویاوت!

(۳۲) پس مترئی فراخوگویاوت وانگ کوند: کو این نوه هزار سال پشت^(۸) ئی یش کرځاندا کڼو دهاک ئی دوش^(۹) دین و فراسیاوئی تور و الکسندر^(۱۰) ئی ارومائییک و اوشان دوبال کستییکان دیوان ئی و چارذورس، هزار سالان انبام، ویش از پځمان خوداییه کرد.

(۳۳) سترځ^(۱۱) بهوځ آن دروند گناک مینوئه که ایدون اشنوځ.

(۳۴) میتريی فراخوگویاوت بزند ائشم ئی خرو - دروش ئی په ستوبیه دوبارځ. (۳۵) آن دروند گناک مینوئه او اوشوځکان ووځ توخمکان، اوازئو تاروتوم ئی دوش - اخو دوبارځ.

(۳۶) و وانگ کوند میتريی فراخوگویاوت ئو پیشیوتن ئی بامیک: کو بکن و بزڼ آن اوزدیسټزائی دیوان نشیمک؛ روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داځ، او از ویرائه گاس ئی دین و خوداییه، چی دروندان که تو

۱. اوزده = بکنده معبد بت پرستان.

۲. ژرف ترین.

۳. پاکوشش و کارزار توأم.

۴. یادداشت ترجمه دیده شود.

۵. تکارو - دلیر - تاخت آور.

۶. هماوند نیز آمده است به معنی دلاور سخت زور - بی باک - قوی - زورمند می باشد. به سانسکریت و فرس قدیم نیز به همین معنی است و همت عربی ازین لغت گرفته

شده. لقب بهرام است به کتاب علمای اسلام و Justi, Horn مراجعه شود. ۷. عزایم incantation

۸. در چهارم متن - ۱۱. ۹. یادځ = بد مانند، دشنام، دشمن، دشوار درخیم.

۱۰. در اغلب متن های پهلوی الاسکندر مانند زبان های اروپائی Alexandre نوشته می شود گویا بعدها به صورت سکندر در آمده است.

۱۱. سترده - متحیر.

وینند بشکنند.^(۱)

(۳۷) و اور رسذ پیشیوتن ئی بامیک و آذرئی فرنبغ و آذرئی گوشوسپ و آذرئی بورزین میترنئی پیروزگر؛ بزند آن دروج ئی وس اوج^(۲) بکنذ آن اوزدستزار کونشیمک ئی دیوان؛ ویزشن فراز سازند. برسوم فراز وسترند ویزند دوازده هومیست، ستاینند من اوهرمزد اواامهوسپندان (۳۸) این آن ئی پیش گویم.

(۳۹) فراز رسذ پیشیوتن ئی بامیک، ئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد، ئو ارونند و وه روذ؛ که دروندان اوی وینند بشکنند اوشان توم تخمکان نه ارزانیکان.^(۳)

در هشتم

(۱) آن ئی وهرام ئی ورزاوند^(۴) رائه پیداک، کویه پور خورهیه^(۵) فراز رسذ و وید ذهیم فراز بندذ^(۶) په گاس ئی مغوپدان مغوپذیه، و گاس ئی و چرذ^(۷) ئی راست ئی دین گومارذه، او از ویرایذ این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد. (۲) آز و نیاز و کین و ائشم و ورون و ارشک و دروندیه از گیهان به نرپسذ. (۳) گورگ انبام بشهوذ و میش انبام اندر آید. (۴) و آذرئی فرنبغ و آذرئی گوشوسپ و آذرئی بورزین میترا او از ئو گاس ئی خویش نشانند، و ائسم و بوددازیها^(۹) بدهد. (۵) و سترذ اوه هوش^(۱۰) بهوذ گناک مینوئه اوا دیوان و توم توخمکان.

(۶) ایدون گوید پیشیوتن ئی بامیک: کوزذ باذ دیو، و زذ پریک! زذ باذ دیو دروجیه و وتریه! زذ بوند توم توخمکان دیوان! و اوزایاذ اوهرمزدئی خودائه ئی مهست^(۱۱) داناک، اواامهوسپندان هوخوذا آن ئی هوذاکان^(۱۲) و خوره ای دین ئی مزدیسنان! و اوزایاذ دوزک ئی راذان و راستان ئی هوورشت ورزیداران! (۱۳) خوپ ویراستار باذگاس ئی دین و خوداییه! (۷) فراز رسذ^(۱۴) پیشیوتن ئی بامیک، فراز رسذ اوئه صد پنجاه مردئی هاوشت^(۱۵) که سها سمور دارند؛ و گیرند تخت گاس ئی دین و خوداییه ئی خویش.

(۸) گوپتش اوهرمزد ئو سپیتامان زرتوهشت: این آن ئی پیش گویم! که هزارک ئی زرتوهشتان سر بهوذ، اوشیدران بون بهوذ.

۲. زورمند- بسیار توانا.

۱. شکست بخورند.

۳. ناززانیان.

۴. فرمند- ارجمند- «او (کیکائوس) سخت خرم گشت از آنچه بر هنر بود و ورجمند» فارسنامه ابنالبخی. کارنامه اردشیر در دهم ۷ در اینجا لقب بهرام است.

۶. دستگیر کند- اسیر کند- بگمارد.

۵. با فرقه بسیار.

۸. کاستن. اصطلاح نجومی برای کوچکتر شدن ماه.

۷. در چهارم بند ۳۷.

۱۰. بی هوش.

۹. در چهارم بند ۳۱.

۱۲. بادانش نیک.

۱۱. مهمترین- مهین.

۱۴. قیام کند- ظهور کند.

۱۳. نیکوکاران.

۱۵. در چهارم - ۳۹.

در نهم

- (۱) اوشیدر رائه پیداک، کویه ته هزار و هشتصد سال بزیاید؛ په سی سالکيه ئو همپورسکيه ئی من اوهرمزد رسد و دین پذیرد. (۲) که از همپورسکيه بآیدوانگ کوندئو خورشید ئی اروناسپ: (۱) کوبایست.
- (۳) بایستد خورشید ئی اروناسپ، ده روز شپان. (۴) که این بهود، هماک مردوم ئی گیهان په وه دین ئی مازدیسنان بایستند.
- (۵) مترئی فراخو گویائوت وانگ کوند ئو اوشیدرئی زرتوهشتان: کواو شیدرئی دین راست ویراستار! وانگ کون ئو خورشید ئی اروناسپ: کو برو، چی تاریک هست په کیشورئی ارزه و ورویرشن و وروجشن و نیم ته خونیرس (۲) ئی بامیک.
- (۶) ووانگ کوند اوشیدرئی زرتوهشتان ئو خورشیدئ اروناسپ: کو برو.
- (۷) بروذ خورشیدئ اروناسپ ئی و رزاوند: (۳) و هماک مردوم په وه دین ئی مازدیسنان به ورویند.
- (۸) گوپتش اوهرمزد: کوسپیتامان زرتوهشت! این آن ئی پیش گویم، کو این دام (۴) اواز ئو هستیه ئی خویش آورد. (۹) و که نزدیک ئی هزارک سر بهود، پیشیوتن و شتاسپان ئو پیداکیه آید؛ خوره ئی کیان (۵) ئی پیروزگر به اوی رسد (۱۰) آن دشمن که در وجیه (۶) اورنشست، چون تورک و تازیک و ارومائییک، و وتران ئی خودائی ایرانک په چیریه و ستهمبکیه و خودائه دوشمنیه روند، و آتش زند، و دین نزار کوند، و اماوندیه (۷) و پیروزگریه ازش برید؛ و آن (ئی) داو و دین هرکه کامکیها پذیرد اینیا (۸) اکامکیها اورپذیرد، آن داو (۹) و دین هماک زند، اندا که هزارک سر بهود.
- (۱۱) و پس که هزارک ئی اوشیدر ماه آید، په اوشیدر ماه دام روباکتر په نیروکتر بهود، و دروج ئی از چیهک (۱۰) بزند، و پیشیوتن ئی و شتاسپان همگونک دستوبر وراذ (۱۱) ئی گیهان بهود.
- (۱۲) و اندر آن هزارک ئی اوشیدر ماهان، مردوم په بزشکیه ایدون کیروک (۱۲) (؟) بهوند، داروک و درمان

۱. اوود- اسپ= دارنده اسب تندرو. لقب خورشید است.

Vendidad, D.H.Jamasp. Vol II, Bombay.P.30.

۲. نام چهار کشور از هفت کشور زمین. خونیرس در مرکز هفت کشور واقع شده است. (بند هشن در پنجم - ۹).

۴. آفریدگان جهان.

۳. ورجاوند (در هشتم متن - ۱).

۶. فریب- دروغ.

۵. در هفتم - ۲۰.

۸. به طریق دیگر (گزارش گ. ش. در سیزدهم متن ۵۹).

۷. در هفتم متن - ۲۸.

۱۰. دیو سیرت.

۹. آئین- قانون.

۱۱. پیشوای دینی.

۱۲. زیردست- ماهر- کارگر؟ (گزارش در شانزدهم متن - ۳۱ با لغت کیرو مقایسه شود).

ایذون په کار آورند و برند، که به ئو مرگيه دادستانیه،^(۱) ادینش نمیرند، که په شمشیر و کارذ زند و اوزند. (۱۳) پس آشموک^(۲) ئه از بهر داسر^(۳) ئی آئینیکیه خواهد، و تریه و آشموکیه رائه ندهند. (۱۴) و آشموک، از آن کین، و یاوذ^(۴) اورئو آن کوپ ئی دماوند،^(۵) کویورسپ^(۶) رون،^(۷) درایذ: ^(۸) کو کنو نوه هزار سال هست فریذون نه زیندک (زیونی) چم^(۹) رائه که تو این بند به نه ویسنجید^(۱۰) و اور نه آخیزید؟ که این گیهان پور از مردوم هست، و شان از ور^(۱۱) ئی جمکرذ اور آوردهند.

(۱۵) پس آن آشموک ایذون همچون این درایذ؛ از آن چون ازی دهاک از بیم ئی آن فریذون ویسیک^(۱۲)؟!؛ ئی په کرب^(۱۳) ئی فریذون پیش هول استذ آن فردوم^(۱۴) نه ویسنجذ. اندا که آشموک آن بند چوپ از بون بویسنجذ. (۱۶) پس دهاک زوهر اوزایذ، بند از بن بویسنجذ، (په) دوبارشن^(۱۵) استذ، و په جاک^(۱۶) آن آشموک او از اوپارذ؛^(۱۷) اندر گیهان دوبارشن و ناس کردن و امر و ناس ئی گران کوند؛ از مردوم و گاو و گوسپند و اوره دام ئی اوهرمزد په سه یک ئه او از اوپارذ؛ و آو و آتش و اورور^(۱۸) زند، و وناس ئی گران کوند.

(۱۷) پس آو و آتش و اورور پیش ئی اوهرمزدئى خودائه په گرزشن^(۱۹) استذ، (۱۸) گرزشن این کوند: کو فریذون زیندک او از کون، اندا ازی دهاک بزند؛ چی اگر تو اوهرمزد! تو این نکونائه، ایما په گیتاه نشائیم بوذن. (۱۹) آتش گوید کونه و خشم،^(۲۰) و آو گوید، کونه تچوم.^(۲۱) (۲۰) و پس من اوهرمزدئى داذارئو سروش و نیریوکسنگ یزد گویم: کوتن ئی سامان کرساسپ

۱. مقدر است که بعیرد.

۲. مرتد. یادداشت ترجمه دیده شود.

۳. سهم - انعام.

۴. دست یابد - برسد (گزارش در سیزدهم متن - ۷)

۵. دنب آوردن - دنباله دار - دنب معرب دنب است و ذوذنب = دودنب.

۶. ده هزار اسپ. لقب ضحاک است.

۷. جهت - جانب - تمایل (گزارش ص ۹۳ بند ۲۵۲).

۸. هرزه درائی.

۹. سبب - علت.

۱۰. ویسنجیدن = شکستن - گسستن.

۱۱. در اینجا ور به معنی حصار می باشد.

۱۲. ویس = خیابان. ویسپوهرگان = اعیان زادگان. شاید به معنی دیس باشد.

۱۳. قالب مثالی - جسم مینوی (در سوم متن - ۶)

۱۴. ابتدا - اولین. فرد عربی از این لغت گرفته شده.

۱۵. دواریدن - حمله کردن، دویدن اهریمنی (در سوم متن - ۲۳)

۱۶. در جای = فوراً.

۱۷. اوپاردن - هویاردن = هپرو کردن - بلعیدن. خوردن اهریمنی باشد مقابل: گواریدن. در لغت فرس: اویار به معنی فرو بردن به گلو آمده. رودکی:

از آن به که ماهی بیو باردم.

به دست ار به شمشیر بگزاردم

نوالیدن یعنی نجویده فرو بردن به همین معنی است. (گزارش در شانزدهم متن ۱۷).

۱۸. در سوم - ۱۰.

۱۹. نظم - شکایت. در لغت فرس گرزش آمده. خسروانی:

سوی خواجه خواهم شد از تو بگزرش.

بده داد من زان لبانت وگرنه

۲۱. روان نشوم.

۲۰. وختش = افزایش - برکت. به زبان سانسکریت نیز به همین معنی است.

بجمنانینید، اندا اور آخیزد.

(۲۱) و پس سروش و نیرو کسنگ یزدنو کرساسپ شهوند، و سه بار وانگ کونند. (۲۲) و چیهاروم بار، اوا پیروز گریه، سام اور آخیزد، و پذیرک^(۱) ئی آزی دهاک شهوذ؛ وش سخون از ش نه اشنود، وش گد^(۲) ئی پیروزگر ئوسرید کوپد وزند و اوزند.

(۲۳) پس و دروشک^(۳) و پتیارک از این گیهان بشهوذ، اندا هزارک بون کونم.

(۲۴) و پس سوکشویوس دام اویزک او از کوند، وریست آخیزوتن. ئی پسین بیهوذ.

انجام

فرجیت په شنوم^(۴) و شاذیه و رامش. په پردان کام باذا! ایذون باذا! ایذونتریچه باذا!

۱. پذیره=برخوردن-روبروشدن، مصاف دادن-دچار شدن. بهرام پژدو می‌گوید:

بخواب اندرون دید کز باختر

مر او را پذیره پراه آمدند،

در لغت فرس به معنی استقبال کردن ضبط شده است. فردوسی:

پذیره شدند و چیره شدند

(کارنامه در چهارم، ۱۹)

۲. گد = گرز.

۴. خشنودی.

۳. دروغ.

یکی لشکر گشن بسیار مر

به نزدیک او کینه‌خواه آمدند.

سپاه و سپهد پذیره شدند.

درایشن^(۱) ئی اهرمن ئو دیوان

(۱) پیداک کو اهرمن هرشپ ئو دیوان درایذ: کواندر گیهان شوید؛ و فردوم^(۲) ئو زرایه^(۳) شوید، و زرایه بخوشینید؛^(۴) و ئوهوم ئی سید شوید، هماک بخوشینید، چیش ریست^(۵) ئی مردومان پذیرد؛ و ئو کوپ شوید، کوپ هماک بجنینید، چی کوپ وینارشنیه^(۶) ئی گیهان هست؛ و ئو اورور شوید، و اورور هماک بخوشینید؛ و ئو کذ کیهامان ئی مردومان شوید، و فردوم و گاو و گوسپند هماک بزید، کمیه برید. ویشیه ئو ویشیه برید، دوش آکاسان^(۷) نیو کیه اور برید، اندا داناکان گومان^(۸) بهوند؛ و هیتورنگ منکیرید، ئو ونند منکیرید، کوتان کار کردن توبان باذ.

(۲) اوشان دیوان و دروجان ئو زرایه شهوند؛ سین مرو^(۹) وانگ کوند، و سوست بهوند، و هوم ئی سید شهوند، و آنوک کرماهییک^(۱۰) سراز آو اور دارد، و سوست بهوند؛ و ئو کوپ شهوند، آنوک کرکاس مرو وانگ کوند، و سوست بهوند، و ئو دشت شهوند، آنوک وهومن مورو وانگ کوند، و سوست بهوند؛ و ئو کذ کیهامان ئی مردومان شهوند، از گروذمان وانگ، از هربورز^(۱۱) امهوسپندان، آید، از کنگ دیزرپتار^(۱۲) پیشیوتن وانگ آید؛ و سوست بهوند؛ اور آسمان نکیرند، و نند و هیتورنگ وینند، و شان نیروک بشهوذ.

(۳) پس سروش دست ئو خروس^(۱۳) موزند؛ که خروس مورو وانگ کوند بهر ئه آتش ئی و هرام؛ و بهر ئه آتش ئی خانک، که به نیمشپ به اوروزند، بزند،^(۱۴) بهر ئه مینوئه درون زند، اوره سوش هماک بزند.

دنباله

من دین بندک، مرزبان فریدون و هارام نپشتم، از پچین^(۱۵) ئی ایریت اردشیر و هارامشاروستهم و هارامشاذ نپشته، اندربوم شتر کرمان؛ من هم اندر شتر کرمان نپشتم.

۱. درانیدن لغت اهریمنی مقابل گفتگو کردن = هرزه‌درایی - یاوه‌گویی.
۲. فردم مقابل اقدام به معنی: ابتدا، نخست (گزارش در سیزدهم متن - ۶).
۳. دریا (زند وهومن متن در هفتم - ۲).
۴. خشک کنید (با گزارش در چهاردهم متن - ۱۵ مقایسه شود).
۵. مرده - لاشه.
۶. آرایش.
۷. دش + آکاسان = بدآگاهان - بی‌خبران (گجسته ابالیس پرسش ۷-۲).
۸. گمان = شک.
۹. مرغ.
۱۰. کرماسی = خرماهی، ماهی بزرگ.
۱۱. کوه افسانه‌ای البرز که بعد از اسلام معروف به کوه قاف شده است.
۱۲. رهسپار - مسافر.
۱۳. به شکل خروه نیز آمده است (به کارنامه اردشیر در دهم متن - ۷ مراجعه شود). در لغت فرس نیز خروه ضبط شده است. عنصری: شب از حمله روز گردد ستوه شود پر زاعش چو پر خروه.
۱۴. زند = کتک زدن، ضربت وارد آوردن. اوزدن = کشتن.
۱۵. رونویس کرده - کپی.

خوب فرجام^(۱) باذا! ایدون باذا! ایدونتریچه باذا! پیروز باذ خوره ئی اویزک وه دین ئی مزدیسنان! په یزدان و
امهوسپندان کامک باذا!

«اشم و هو و هشتم استی»
شه آواذیه پاشوم^(۲) هست

۱. عاقبت به خیر.

۲. بهترین.

بخش ۳
یادگار جاماسپ

«یادگار جاماسپ» یا جاماسپ‌نامه که نسخ متعددی از آن به فارسی و پازند و پهلوی وجود دارد، کتابی است که در آن گشتاسپ شاه پرسش‌هایی راجع به مسائل گوناگون دینی و تاریخی و جغرافیایی و غیره از جاماسپ می‌کند و او پاسخ می‌دهد. قسمت آخر آن مربوط به موعود زرتشتی است و نویسنده در آن پیش‌آمدهایی را که هنگام ظهور هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس رخ خواهد داد شرح می‌دهد و پیشگویی‌های زرتشت را از زبان جاماسپ نقل می‌کند. در اینجا دو باب آخر کتاب که شباهت تامی با پیشگویی‌های «زند و هومن یسن» دارد و تقریباً یکدیگر را تکمیل می‌کنند از روی نسخه چاپ مسینا^(۱) نقل می‌شود. از آنجا که قطعه نامبرده تحت لفظ به فارسی جدید برگردانیده شده از نقل متن پهلوی صرف‌نظر شد و برای اطلاعات بیشتر خواننده را به مراجعه اصل کتاب توصیه می‌نمایم.

در شانزدهم

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که: این دین اویره چند سال روا (رایج - برقرار) باشد، و پس از آن چه هنگام و زمانه رسد. (۲) جاماسپ بیتخش^(۲) گفتش که: این دین هزار سال روا باشد. پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه به مهر دروجی (پیمان شکنی) ایستند؛ با یکدیگر کین و رشک و دروغ کنند، و به آن چم (سبب) ایرانشهر (مملکت ایران) را به تازیان بسپارند و تازیان هر روز نیرومندتر شوند و شهر شهر را فرا گیرند. (۳) مردم به اوارونی (رذیلت) و دروغ گردند و هر آنچه گویند و کنند به سود خودشان باشد؛ از ایشان روش فرارون (کردار نیکو) آزرده شود. (۴) به بیدادی به این ایرانشهر و دهبدان (فرمانروایان) بارگران رسد؛ و آمار (مقادیر) زرین و سیمین و نیز بسی گنج و خواسته انبار کنند. (۵) و همه نابین (نامری) و ناپیدا شود، و بس گنج و خواسته شایگان نیز به دست و پادشاهی (در اختیار) دشمنان رسد. و مرگ بی‌زمانه (ناگهانی) -

1. G. Messinas. I, Ayatkari Zamaspi, Roma, 1639.PP.6680.

۲. در جاماسپ‌نامه فارسی به معنی حکیم و دانشمند آمده. در اصل پتی اخشاه می‌باشد. و هسینا به معنی پرتو آسمان و چشم خدا آورده و به لغت Majordome ترجمه می‌کند.

ناهنگام) بسیار باشد. (۶) و همهٔ ایرانشهر به دست آن دشمنان رسد و انیران (بیگانگان) اندر ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنانکه ایرانی از نایرانی پیدا نباشد: آن ایرانی باز نایرانی باشد. (۷) و به آن هنگام بد توانگران را از درویشان فرخنده‌تر دارند، و درویشان خود فرخنده نباشند. و آزادگان و بزرگان به زندگی بیمزه رسند، ایشان را مرگ چنان خوش نماید که پدر و مادر را از دیدار فرزند و مادر را از دیدار فرزند و مادر را به کابین دختر باشد. (۸) و دختری که زاینده به بها بفروشد؛ و پسر پدر و مادر را زند و اندر زندگی کدخدایی را از ایشان جدا کند (بگیرد)، و برادر کهتر برادر مهتر را زند و خواسته ازش بستانند، و برای به دست آوردن خواسته زور و دروغ گوید، و زن شوی خویش را به مرگ ارزان بدهد (محکوم به مرگ کند). (۹) و مردمان نامرد (زن صفت) ناپیدا (گمنام) به پیدایی رسند و زور و گواهی ناراست و دروغ فراخ شود. (۱۰) شب با یکدیگر نان و می خورند و به دوستی روند و روز دیگر به جان یکدیگر چاره سازند و بد اندیشند.

(۱۱) و اندر آن هنگام بد آنرا که فرزند نیست فرخ دارند، و آنرا که فرزند است به چشم خوار دارند. و بسیاری مردم به اوزدهکی (در به دری) و بیگانگی و سختی رسند. (۱۲) و اندروای (آتمسفر - در هوا) آشفته‌گی و باد سرد و باد گرم وزد و بر اوروران (نباتات) کم باشد و زمین از بر بشود. (۱۳) و بوم گزندک (زمین لرزه) بسیار باشد و بسی ویرانی بکند و باران بی‌هنگام (بی‌موقع) بارد و آنکه بارد بی‌سود باریده باشد، و ابر بر آسمان گردد.

(۱۴) و دبیر را از نوشتن بد آید و هر کس از گفت و گفتار نوشته و پیمان باز ایستد (خودداری کند). (۱۵) و هر کس که او را اندک بهی (رفاه) است، زندگیش بیمزه‌تر و بتر باشد؛ و کلبه ناکرده (نا تمام - خراب) خانه باشد (۱۶) سوار پیاده و پیاده سوار باشد. بندگان به راه آزادگان روند هر چند آزادی به تنشان مهمان نباشد. (ولیکن آزادی در وجودشان یافت نشود). (۱۷) و مردمان بیشتر به فسوسگری (دل‌قگی) و اوارون کنشی (نابکاری) گردند و مزهٔ راست را ندانند. مهر و دوشارم (دل‌بستگی) ایشان به دهی (درشتی - پستی) باشد. (۱۸) مردم برنا زود پیر شوند، و هر کس از کردار بد خود شاد باشد و برمندش (مقابل فرومند یعنی ارجمند) دارند (۱۹) و شهر شهر و ده ده و روستا روستا با یکدیگر کوخشش (ستیزه) و کارزار کنند و از یکدیگر چیز بستانند (۲۰) و سترگ ورزد (حریص - طماع) و مرد ستمگر را به نیکی دارند و فرزانه و مردم بهدین را دیو دارند. و کسی نیز چنانکه باید به کام خویش نرسد.

(۲۱) و مردمی که بدان هنگام بد زاینده از آهن و روی سخت‌تر باشند. گرچه از خون و گوشت باشند همانگونه از سنگ سخت‌تر باشند. (۲۲) و فسوس (دل‌قگی) و ریاری (تمسخر) پیرایه باشد؛ و هر کس با اهریمن بیگانه است به خویشی او رسد. و مهر - دروجی (پیمان‌شکنی) و گناه که اندر آن هنگام کنند؛ (۲۳)

نیز و زود دست به پاسخ برسند چون آبی که به دریا بتازد.

(۲۴) و آتشان ایرانشهر به انجام و افسردگی رسند؛ دهیر و خواسته (مال و منال) به دست انیران (ناایرانیان) و دروندان (کفار) رسد، و همه بی‌دین بباشند. (۲۵) و خواسته بسیار گرد کنند و بر آنرا نخورند، و همه به دست سرداران بی‌سود (فرومایه) رسد. (۲۶) و هر کس کاری کند کردار او را به دیگری نپسندد. و سختی و انائییه (کاهش - زیان) ایشان از آن برسد، که زندگی بیمزه شود و به مرگ پناه برند.

(۲۷) پس اندر زمین خراسان مرد خورد (خرد) و ناپیدایی (گمنامی) با بسیار مردم، اسپ و سرنیزه تیز برخیزد و شهر به چیرگی به پادشاهی (فرمانروایی) خویش درآورد. (۲۸) خود میان پادشاهی نابین (نامریی) و ناپیدا باشد. (۲۹) پادشاهی همه از ایرانیان بشود و به ناایرانیان رسد؛ و بسیاری کیش و داد و گروش باشد، و اوزدن (کشتن) یکدیگر را کرپه (ثواب) دارند و مردم‌کشی خوار باشد.

(۳۰) ترا این نیز گویم که: اندر آن گاه باشد که خداوند پیروزمندی اندر زمین اروم بسیار شهر و بسی شهرستان گیرد، و بس خواسته به آوار (غنیمت - چپو) از زمین اروم بیاورد. (۳۱) پس آن خداوند پیروزمند بمیرد، و از آن فراز فرزندان او به خداوندی نشینند. (۳۲) و شهر به چیرگی پایند و بسا ستمگری و بیدادی مردم ایرانشهر کنند، و بسا هیر (مال) همگان به دست ایشان رسد. و پس نیز به افسردگی و نابودی رسند. (۳۳) و اندر آن هنگام بد، مهر و آرم (حرمت) نباشد، ایشانرا مهتر از کهنتر و کهنتر از مهتر پیدا نباشد. و آنان را همپشتگی (دستیاری) نباشد.

(۳۴) ترا نیز این گویم که: اوی بهتر که از مادر نزاید، یا چون زاید بمیرد و این‌اند (چند - چنین) بدو دروشک (دغلی) را به سر رفتن هزاره زرتشتان نه بیند. (۳۵) و نه بیند آن کارزار بزرگی که باید بشود، آن‌اند خونریزی که اندر آن هنگام باید بودن و مردمی در برابر نمی‌مانند.

(۳۶) ایشان تازیان با ارومیان و ترکان اندر گمیزند (مخلوط شوند) و کشور را به وشفند (شلوغ کنند - تاراج کنند). (۳۷) و پس سپندارمذ (فرشته موکل زمین) به اورمزد بانگ کند که: «من این بد و انائییه (زیان) را نتابم، من زیر و زبر شوم و این مردم را زیر و زبر کنم - آب و آتش را مردم بیازارند از بس موسست (آزار و شکنجه) و بیدادی ایشان بدان کنند.»

(۳۸) و پس مهر (سروش مهر) و خشم با هم به پد کفند (برخورد کنند) اندر آن پد کفتن (تصادم) دروجی که وتینگان خوانند و به خداوندی جم بسته شد و به خداوندی بیوراسپ از بند برست. (۳۹) بیوراسپ با آن دروج هم پرسه (مشورت) داشت، و آن دروج را کار این بود که بر جورداپان (حبوبات) می‌کاهید، و اگر آن دروج نبودی هرکس جریبی بکشتی ۴۰۰ جریب بگرفتی، (۴۰) در سال ۳۹۶ مهر (سروش مهر) آن دروج بزند، و پس هر که جریبی بکارد ۴۰۰ اندر انبار کند... و اندر آن هنگام سپندارمذ دهان باز کند بسا گوهر و

ایوشوست (ایوکشتست - فلزات) به پیدایی آورد.

(۴۱) پس از کوست (جانب) نیمروز مردی برخیزد که خداوندی (پادشاهی) خواهد و سپاه گوند (جند - دلیر) آراسته دارد و شهرها به چیرگی گیرد، و بسا خونریزی کند، تا کار به کام خویش باشد. (۴۲) و پس اقدام (آخر) از دست دشمنان به زابلستان گریزد، و به آن کوست (خطه - سوی) شود و از آنجا سپاه راسته بازگردد و از آن فراز مردم ایرانشهر به ناامیدی گران رسند و مهتر و کهتر به چاره‌خواهی رسند و پناه جان خویش نگرند.

(۴۳) و پس از آن از نزدیکی بار (ساحل) دریای پذیرای پذیرای مردی مهر ایزد را به ببیند و مهر ایزد بسی راز نهان به آن مرد گوید. (۴۴) پیغام به پذیرای شاه فرستد که: «این خداوندی کر و کور چرا داری؟ و تو نیز خداوندی چنان کن چونانکه پدران و نیاکان تو و شما کردند.»

(۴۵) به آن مرد گوید که: «من این خداوندی را چگونه شایم کردن که مرا آن سپاه گوند (جند - جرار) و گنج و سپه سردار نیست، چنانکه پدران و نیاکان مرا بود؟»

(۴۶) آن پیغامبر (فرستاده) گوید که: «بیاور (یقین کن) تا ترا گنج و خواسته از پدران و نیاکان تو بیش سپارم.» او را از گنج بزرگ افراسیاب بیشتر نماید. (۴۷) چون گنج به دست آورد، سپاه گوند زابل آراید و به دشمنان شود. (۴۸) و چون دشمنان را آگاهی رسد، ترک و تازی و ارومی بهم آیند که: «پذیرای شاه را گیریم و آن گنج و خواسته از آن مرد بستانیم!»

(۴۹) و پس آن مرد چون آن آگاهی شنود، با بس سپاه گوند زابل، به میان ایرانشهر آید و با آن مردمان به آن دشت چنانکه تو گشتاسپ با خیونان سپید (هونه‌های سفید) به سپیدرزور (صحرای سفید) کردی، با پذیرای شاه کوشش (ستیزه) و کارزار فراز کند. (۵۰) و به نیروی یزدان ایرانشهر، فره کیان و فره دین مزدیسنان و فره پذیرای و مهر و سروش و رشن و آبان و آذران و آتشان کارزار اویر (بسیار) شگفتی کنند و از ایشان بهتر آیند، از دشمنان چندان بکشند که مره (شمار) نتوان گرفت. (۵۱) و پس سروش و نیروسنگ پشوتن، پسر شما را به فرمان دادار اورمزد از کنگ دزکیان بینگیزند. (۵۲) و برود پسر شما پشوتن، با ۱۵۰ هاوشت (امت)، که ایشان پدموزان (جامه‌های) سپید و سیاه، و دست (فره؟...) من به درفش، تا به پارس آنجایی که آتش و آبان نشسته‌اند، (بر قرارند). آنجا یشت کنند. (۵۳) چون یشت سر برود، زوهر (آب یا چربی مقدس) به آب ریزند و آن آتش را زوهر دهند و دروندان و دیویسان را چنان به او سهند (تباه کنند) چنانکه به زمستان سرد برگ درختان بخشکد.

(۵۴) و هنگام گرگ بشود (سرآید) و هنگام میش اندر آید. و هوشیدر زرتشتیان به نموداری دین پدید آید، و انائیبه (زیان) و دروشک (دروغ‌زنی) سرآید، و رامش و شادی و خرمی باشد.

در هودهم

- (۱) گشتاسپ شاه پرسید که: «پس از آنکه دستوران مینویی (روحانی) به ایرانشهر آیند، و آن چند اوزده (بته) را زند (ویران کنند)، و جهان را از اپادیای (آلودگی) و پاکی و بی آلایش گردانیده باشند، چه هنگام و زمانه رسد؟ اندر هزاره یک یا چند خداوند و دهدد (پادشاه - فراوانرا) باشند؟ جهان را چگونه رایشند (اداره کنند)؟ دادستان اندر جهان چگونه؟ به هزاره هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس چه آئین باشد؟
- (۲) جاماسپ بیتخش گفتش که: «اندر هنگام هوشیدر ۱۸ خداوند باشند، اندر هنگام سیاره (آفت - وبال) کم باشد، دروج و گرگ سرده (نوع) به اوسیه (تباه شود)، کار دادستان نه از داد، بلکه از هات مر (زبردستی) کنند، سال و ماه و روز کمتر باشد.
- (۳) چون هزاره هوشیدر به اینگونه پانصد سال سر برود، خورشید دامان (آفریدگان) را بزند. هوشیدر ماه زرتشتان پدید آید و دین را روا (رایج) کند، و آژ و نیاز سرده (نوع) همه را تباه کند.
- (۴) پس دیو ملکوس آید، و آن زمستان ملکوسان کند و همه دام و جانور اندر آن زمستان تباه شوند. پس ورجمکرد (حصار جم) را به او سیهند (ویران کنند - بگشایند) و مردم، ستور و جانور از آن ور (چینه) بیرون آیند جهان را باز بیارایند.
- (۵) پس (دیو) خشم برود و بیوراسپ را از بند برهاند و جهان را فراز گیرد، پس مردم بخورد و پس جانور بخورد.
- (۶) پس اورمزد، سروش - نیروسنگ را بفرستد که: «سام نریمان را بینگیزد!» ایشان روند و سام را بینگیزند، نیرویشان را چنانکه بود باز دهند. سام برخیزد و به سوی ازی دهاک شود.
- (۷) ازی دهاک که سام نریمان را ببیند، به سام نریمان گوید که: «سام نریمان! هر یک دوستیم، بیاور (یقین کن) تا من خداوند و تو سپه سردار من باشی و این جهان را با هم بداریم!» (۸) سخن نه نبوشد (نشنود) و او گری بر سر آن دروند زند. آن دروند به سام گوید که: «مرا مزن! تو خداوند و من سپه سردار باشیم و این جهان را با هم بداریم؟» و سام سخن آن دروند را نشنود و گری دیگر بر سر آن دروند زند و او بمیرد.
- (۹) پس هزاره سوشیانس اندر آید. سوشیانس به همپرسه (مشورت) اورمزد رود، دین بپذیرد و به جهان روا کند. (۱۰) پس نیروسنگ و سروش بروند کیخسرو و سیاوشان، توس نوزدان و گیو گودرزان و دیگران را با هزار گنج و سردار انگیزند، اهریمن را از دامان (آفریدگان) باز دارند، مردمان گیتی هممنش (همفکر) و همگفتار و همکردار باشند.
- (۱۱) اهریمن و گشادگان (زادورود) او را بردارم اورمزد هیچش کار نباشد. پس دیو آژ به اهریمن درآید

(هزه درایی کند) که: «تو به دامان (آفریدگان) اورمزد هیچ کاری نتوانی کرد!» (۱۲) پس اهریمن پیش تهمورث آید: «مرا خورش باید و خورش من و تو مهان (گران - زیاد) باید داشت!» نشنود. (۱۳) ازین رو اهریمن به آز (دیو آز) درآید که: «برو، تو همه دیو و دروج و خرفستر (جانوران زیانکار) و دام من بخور!» دیو آز برود و همه دام و دهش اهریمن را بخورد (تم = تیرگی؟...) سپس گوید که: «سیر نشدم!» پس دیو آز و اهریمن نزار و ناتوان باشند.

(۱۴) پس سوشیانس سه یزش (عبادت) فراز کند: نزدیست (ابتدا) زندگان انوشه، پس مردگان آورد. چون یزش به هاون گاه کند همه مردمان برخیزند؛ چون یزش به ریبتون گاه کند مردمان زنده شوند، چون یزش به اوزرن گاه کند مردمان همه درست و بی دروش (رنج) باشند. (۱۵) چون یزش به اویسروترم گاه کند مردم همه دوگانه (نرینه و مادینه) پانزده ساله باشند؛ چون یزش به اوشهن گاه کند^(۱) شهریور همه کوه‌ها به جهان بتاود، ایوشوست (فلزات) به همه جهان باز ایستد و همه مردم به روی گداخته بگذرند و چنان اویژه و روشن و پاک شوند، چونانکه خورشید به روشنی.

(۱۶) اهریمن را بیرون از آسمان بکشند سرش را ببرند؛ پس دام اویژه (خالص) باشد، مردمان جاودانه، انوشه و بیمرگ و بی‌زرممان (بی‌علت - بی‌غم) به داد (سن) پانزده سال باشند. آنان را چنان باشد که به کام خواهند.

فرجفت (انجام گرفت) به درود و شادی و رامش.

دنباله نخستین

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که: «سیج (بلا) گران چند بار، نیاز چند بار و برف سیاه چند بار، تگرگ سرخ چند بار و کارزار بزرگ چند بار باشد؟»

(۲) جاماسپ بیتخش گفتش که: سیج گران سه بار باشد: یکی به فرمانروایی بیدادانه دهاک و یکی به آن افراسیاب تورانی یکی به هزاره زرتشتان باشد.

(۳) نیاز چهار بار باشد: یکی به فرمانروائی بد افراسیاب تورانی، یکی به خداوندی اشکانیان و یکی به خداوندی پیروز یزدگردان و یکی بسر رفتن هزاره زرتشتان باشد.

(۴) گزند گران سه بار باشد: یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی پیروز یزدگردان و یکی به سر (انجام) هزاره زرتشتان.

۱. «بدانکه شبانه‌روز پنج گاه است چنانکه از شش‌دانگ روز سه دانگ گاه هاون باشد و یک دانگ و نیم گاه ریبتون و یک دانگ و نیم گاه ازیرن باشد. و از شب سه دانگ اویسروتم باشد و سه دانگ دیگر گاه اوشهن باشد.» روایات فارسی هرمزدیار فرامز بهی ۱۹۳۲ ص ۳۰۰ و نیز بند هشت در ۲۵ بند ۱۰-۹ متون پهلوی ترجمه وست. E. W. West دیده شود.

(۵) برف سیاه و تگرگ سرخ سه بار باشد: یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی کی کاوس و یکی اندر هزاره هوشیدران باشد.

(۶) کارزار بزرگ سه بار باشد: یکی به آن کاوس شاه که با دیوان به برز (بالا- آسمان) ستیزه کرد، و یکی به آن شما باخون سپید که دین را جادوگر کرد، که او را ارجاسپ خوانند. و یکی در سرهزاره زرتشتان باشد که به هم آیند ترک و تازی و ارومی چون با آن دهدب ستیزند.

دنباله دوم

(۱) گشتاسپ شاه از جاماسپ پرسید که: به آمدن آن هنگام پسر من دخشه (علامت) و نشان چه نماید؟

(۲) جاماسپ بیتخش گفتش که: گاه هوشیدر که پدید آید، این چند نشان به جهان پدیدار گردد:

(۳) یکی اینکه شب روشنتر باشد.

(۴) دوم اینکه هفتورنگ (بنات النعش) گاه بهلد (مقر خود را تغییر دهد). و به سوی خراسان گردد.

(۵) سوم اینکه درآمد مردمان یکی از دیگری بیشتر باشد.

(۶) چهارم اینکه مهران دروجی (پیمان شکنی) که اندر آن زمان کنند، زودتر و پیشتر (به مقصود) رسند.

(۷) پنجم اینکه مردمان خوار فرمانروا تر و چابکتر باشند.

(۸) ششم اینکه بتران را نیکی بیش باشد.

(۹) هفتم اینکه دروج آز سهمناکتر باشد.

(۱۰) هشتم اینکه بند افسون که اندر آن زمانه کنند دوست تر (?) دارند.

(۱۱) نهم اینکه خرفستران مانند: پلنگ و گرگ چهار زنگ (چارپا) را زیان بیش باشد.

(۱۲) دهم اینکه بد آگاهان بر دین دستوران فسوس (مسخره) بیش کنند.

(۱۳) یازدهم اینکه آزاردین دستوران روا باشد، به ایشان زور و ناراستی گران گویند.

(۱۴) دوازدهم اینکه هامین (تابستان) و زمستان گزیدن (تشخیص دادن) نشاید.

(۱۵) سیزدهم اینکه دوشارم (دل بستگی) بسیار به کهر، دهی (درستی) باشد.

(۱۶) چهاردهم اینکه کسانی که اندر آن هنگام و زمانه زایند بتر و نیروماتر (زیرک تر - زرنک تر) باشند و

نیز به زودی به مرگ رسند.

(۱۷) پانزدهم اینکه آرمیان (محترمین) به بی آزمی و دروجی و داوری دروغ (فتوای دروغ) و زور

گواهی بیش کنند. مرگ و زمان بزرگ شتاب هفتان (سیارگان) به همه کشور رسد.

(۱۸) پس دستور جهان بیابد و پیغامبر زند فرازمرزد (دوباره تصفیه کند).

(۱۹) شانزدهم اینکه دو ور (دریاچه) هست به سگستان (سیستان) بگشاید و زره (دروازه) شهرستان را

آب برد و همه سگستان پر آب بباشد.

زراتشت نامه

«زراتشت نامه» تألیف زرتشت بهرام بن یژدو، در سنه ۶۴۷ یزدگردی مطابق با ۱۲۷۸ میلادی نوشته شده است. نویسنده پس از شرح احوال زرتشت، در آخر کتاب ناگهان پیشگویی‌های زرتشت را چنانکه در «بهمن یشت» آمده است ضمیمه می‌کند. این منظومه در (چهاردهمین نظر) کتاب «دبستان المذاهب» به نثر گردانیده و ضمناً مؤلف ابیاتی از بهرام یژدو نقل می‌کند. در سنه ۱۹۰۴ فریدریک روزنبرگ دانشمند روسی، زراتشت نامه را به همراهی قطعه دبستان المذاهب با چندین نسخه خطی مقابله و با ترجمه فرانسه و یادداشت‌های گرانمایی در شهر پترزبورگ به چاپ رسانیده است^(۱) در اینجا قسمت پیشگویی‌های زرتشت که گویا همان متن بهمن یشت می‌باشد نقل می‌گردد.

۷۵ بی‌مرگی خواستن زراتشت

ز گـفـتـار آن مـوبـد هـوشـمـند	۱۲۷۶ نکو بشنو این قصه ارجمند
ز گـفـتـار دادار پیـروز گـر	بیاورده از زند و وستا بدر
که تا باشد آسان چو تو بنگری	نبشتم من این را به لفظ دری
به هنگام پرسش به پیش خدای	چنین گفت زرتشت پاکیزه رای
روان شد سوی آسمان بلند	بدانگه که با بهمن امشاسفند
دل بد سگالان من خسته کن	۱۲۸۰ که بر من در مرگ را بسته کن
ز راه کژی هیچ نارند یاد	که تا مردم دین بمانند شاد
که ای دین پذیرفته و پرهیز	بدو گفت دادار پیروزگر
بخواهی ز من مرگ بار دگر	در مرگ بر تو ببندم اگر
بنالید در پیش دادار خویش	۱۲۸۵ فرو ماند زرتشت در کار خویش
یکی چیز مانده انگبین	بدادش خدای جهان آفرین

1. F. Rosenberg, Le Livre de Zoroastre, St. Petersbourg 1904.

به زرتشت گفتا که: یک قطره خور
 چو شد خورده آن، مرد دینی ازو
 چنان چون کسی خفته بیند به خواب
 ۱۲۹۰ بدید از تن مردمان خون و مغز
 ز گفتمار و کردار هر یک تمام
 بدانست چند است برگوسفند
 همان برگ و بیخ و گیاه و درخت
 که چندست و چونست و هر یک کجاست
 ۱۲۹۵ بدیدش دگر باره روی بهشت
 گمانی چنان آمد از مرد دین
 چو باز آمدش هوش در تن به جای
 بدو گفت یزدان که: ای خوبکار
 چنین گفت پس مرد پاکیزه دین
 ۱۳۰۰ که دیدم بسی را خداوند مال
 چو از نعمت او نکردند شکر
 بدیدم بسی خلق بی سیم و زر
 به خشنودی آنچه دیدش ز رب
 روان ورا در بهشت برین
 ۱۳۰۵ بسی را بدیدم توانگر به مال
 چو دیدم که منزلگهش دوزخست
 بسی مرد درویش دیدم ز عام
 چو دیدم روانش میان بهشت
 بدیدم درختی برو شاخ هفت
 ۱۳۱۰ یکی شاخ زرین و دیگر ز سیم
 چهارم ز رویین همه شاخ اوی
 ششم شاخ بودش ز پولاد سخت
 چنین گفت زرتشت را دادگر

بگو آنچه بینی به ما در بدر
 بدیدش جهان را و هر چه درو
 بدید او همه بودنی بی حجاب
 ز اندیشه هر کسی زشت و نغز
 بدید آن نکو سیرت نیکنام
 ز موی و ز رنگ و ز چون و ز چند
 بدید آن جوانمرد فرخنده بخت
 به فرمان یزدان نه افزون نه کاست
 همان دوزخ تنگ و تاریک و زشت
 که در خواب بیند دو گیتی چنین
 به فرمان دادار هر دو سرای
 نگر تا چه دیدی به من بر شمار
 به دارنده آسمان و زمین
 روانها به دوزخ میان و بال
 بر اهرمن گفت بایست عذر
 شب و روز در خدمت دادگر
 نیاسود از شکر او روز و شب
 بدیدم به جایی که بد مهترین
 ولیکن ز فرزندان درویش حال
 دلم از غم او پر از آفتست
 ز فرزندان همواره دل شاد کام
 دل و جانم از مهر او شاد گشت
 که هر جایگاهی ازو سایه رفت
 سه دیگر برنج و ز در یتیم
 و پنجم ز ارزیز بودش به روی
 چو هفتم از او بود آهن گمخت
 که: ای مرد باهوش عقل و هنر

درختی که دیدی تو با هفت شاخ
 ۱۳۱۵ بود هفت ره شورش اندر جهان
 پس آن شاخ زرین که دیدی همی
 ز من دین پذیری و پیغام من
 بود شاخ سیم آنکه شاه زمین
 شکسته شود جرم دیو پلید
 ۱۳۲۰ تن خود چو بیند بی کالبد
 ابی کالبد لشگر خویشتن
 به پرهیز دارند در دین پاک
 ز شاخ برنجین که دیدی عیان
 کسی کو بدانگه نه بهدین بود
 ۱۳۲۵ شوند آن گوان تا نه بس روزگار
 ز شاخی که رویین بخوانند اوی
 کجا نام آن شاه هست اردشیر
 جهان را بیاراید او سربر
 دگر باره آراید این دین به
 ۱۳۳۰ پذیرد همه کس از او دین راست
 ببینند همه خلق آن راز اوی
 ابی آنکه آیدش رنجی به تن
 به پنجم که دیدی تو از زیرفام
 که معروف بهرام نامش بود
 ۱۳۳۵ ز مینو بود رامش و شادکام
 چو مردم به گیتی بود شادخوار
 به دوزخ بماند از آن درد و غم
 ششم شاخ پولاد ای هوشیار
 که آن هست هنگام نوشیروان
 ۱۳۴۰ به هنگام او مزدک بد گهر

نهاده جهانست پیشت فراخ
 ز نیک و بد گردش آسمان
 بود آنکه زی ما رسیدی همی
 رسائی یکسایک بدان انجمن
 پذیرد ز تو پاک و پاکیزه دین
 کنندش به زیر زمین ناپدید
 نهانی کنندش همه کار بد
 چو بیند غریوان شود اهرمن
 هم از آب و هم آتش و باد و خاک
 بود پادشاهی اشکانیان
 ازین پاک دینانش نفرین بود
 بگیتی پراکنده و تار و مار
 بود وقت آن شاه با رنگ و بوی
 بود پور ساسان ز من یاد گیر
 رهاند بهان را هم از درد سر
 کند تازه این رسم و آیین به
 ازیرا که برهانش بردین گواست
 گدازند بر سینه اش مس و روی
 از آن پس که قوت بیاید ز من
 بود پادشاهی که بهرام نام
 وزو خلق عالم برامش بود
 ز گیتی بود کار او با نظام
 بود اهرمن زین قبل سوگوار
 بنالد به هر وقت چون زیر و بم
 که دیدی برو بر پسندیده دار
 که گردد جهانی ز عدلش جوان
 بیاید ولیکن نیابد ظفر

بود دین به را چو پتیاره‌ای
چو بر مردم دین کند کار تنگ
بدان را رها کن بکردار خویش
که بدکن بیچد خود از کار خویش

۵۸ دور آهن گمخت

به هفتم از آن شاخ آهن گمیخت
۱۳۴۵ هزاره سر آید ز ایران زمین
بود پادشاهی آن دیو کین
سیه جامه دارند درویش و تنگ
هر آنکس که زاید بهنگام او
نیایی در آن مردمان یک هنر
۱۳۵۰ نه نان و نمک را بود حرمتی
مر آن را که باشد دلش دین پژوه
نبینی در آن قوم رای و مراد
نه با دین پرستان بود زور و تاب
که با اصل پاکست با دین پاک
۱۳۵۵ کسی کو بد آیین بود بیگمان
همه کار او نیک و بازار تیز
گرفته همه روی گیتی نسا
در آمیخته جمله با یکدگر
به ناکام هر جا که پی برنهند
۱۳۶۰ جز آز و نیاز و به جز خشم و کین
به جز راه دوزخ نورزند هیچ
کسی را که باشد بدین در هوا
نمدارند آرم و مقدار او
پس این دین پاکیزه لاغر شود
۱۳۶۵ یزشهای بد مرد باشد روا
بود پر خلل کار آتشکده

ز گیتی بدانگه نباید گریخت
دگرگون بود کار و شکل همین
که دین بهی را زند بر زمین
جهان کرده از خویش بی‌نام و تنگ
بود بتری در سرانجام او
مگر کینه و فتنه و شور و شر
نه پیران‌شان را بود حشمتی
ز دین دشمنان جانش آید ستوه
نباشد به گفتارشان اعتماد
نه با نیک مردان بود قدر و آب
همه نام او بفکنندش به خاک
دروغ و محالش بود بر زبان
جهانی درافکنده در رستخیز
ندارندش از خوردنی‌ها جدا
وزین کار کس را نباشد خبر
چو باشد نسا زو چگونه جهند
نبینی تو با خلق روی زمین
نبینی کسی که بود دین پیچ
بود سال و مه کار او بی‌نوا
بود پر خلل روز و شب کار او
همان مرد دیندار کهنتر شود
چو شد کار و کردارشان بی‌نوا
صد آتش به یک جای باز آمده

نیابند هیزم نیابند بوی
 نه تیمار داری نه انده خوری
 بسی گنج و نعمت ز زیر زمین
 ۱۳۷۰ ردانی که در بوم ایران بوند
 بود جفت آن قوم بی اصل و بن
 همان پور آزادگان و ردان
 به خدمت شب و روز بسته کمر
 چو باشند بی دین و بی زینهار
 ۱۳۷۵ ز ایران زمین و ز نام آوران
 به بیداد کوشند یکبارگی
 چو باشد کسی بی بد و راستگوی
 کسی را بود نزدشان قدر و جاه
 بدانکه هر آن کس که باشد بتر
 ۱۳۸۰ گواهی دهندش همه بر دروغ
 ندارند شرم از گناه چنین
 بدانکه که آید هزاره به سر
 بر آید بسی ابر بر آسمان
 ز گرمای گرم وز سرمای سخت
 ۱۳۸۵ ز چشمه بکاهد همه آبها
 چو باران کم آید همی بر زمی
 بسی کم شود گاو با گوسفند
 شود خردتر مرد را کالبد
 بکاهد تک اسپ و زور سوار
 ۱۳۹۰ کسی را که کستی بود بر میان
 ز بس رنج و سختی که آید بروی
 یزشهای یزدان ندارند یاد
 نه نوروز دانند و نه مهرگان

ز دین دشمنانه رسد گفتگوی
 نه پیدا مر آن بی سران را سری
 بر آرند آن قوم ناپاک دین
 به فرمان ایشان گروگان بوند
 بسی دخت آزاده و پاک تن
 بمانده غریوان به دست بدان
 به پیش چنان قوم بیدادگر
 ز پیمان شکستن ندارند عار
 فتند پادشاهی به بدگوهان
 نرانند جز بر جفا بارگی
 همه زرق دارند گفتار اوی
 که جز سوی کژی نباشدش راه
 بود هر زمان کار او خوبتر
 که تا زان دروغش فزاید فروغ
 نه راه دیانت نه آیین دین
 شود کار عالم به شکل دگر
 که باران نبارد به هنگام آن
 بریزد بسی برگ و بار درخت
 در آید به هر کار در تابها
 پسید آیدش رودها را کمی
 بود جملگی کارها را گزند
 بود قوت مردمان سست و بد
 نماند هنر در تن گاو کار
 بود با نهیب و گریزد نهان
 تن او کنند مرگ را آرزوی
 دگرگونه گردد همه رسم و داد
 نه جشن و نه رامش نه فروردگان

کسی کو کند خود یزشتی پسیچ
 ۱۳۹۵ ز بهر روان هر که فرمود یشت
 بسی مرد بهدین پاکیزه جان
 بسی نامداران و آزادگان
 ز درویشی و رنج و از نام و ننگ
 سفندارمذ برگشاید دهان
 ۱۴۰۰ نه مردم در آن روزگاران بد
 ز ترکان و پیکند و ختلان و چین
 چو برگردد از مهتران تخت و بخت
 بسی نعمت و مال گرد آورند
 گنه کار باشند از کار خویش
 ۱۴۰۵ ز سختی و تنگی و رنج و نیاز
 پس آنگه چنین گفت پروردگار
 که این حال با موبدان و ردان
 بدانند هرکس سرانجام خویش
 به گیتی چو بیند رنج گران
 ۱۴۱۰ چو فرسوده داری تنت را به رنج
 چو آسوده داری تنت را بناز
 حقیقت چنان دان ترا آن سری
 ز نیکی بیایی سرانجام نیک
 دگر باره زرتشت پرسید باز
 ۱۴۱۵ کزان روزگار بد پر خطر
 کسی را که وستا بود بر زبان
 چگونه گذارند با آن گروه
 درون را به برسم چگونه یزند

نیابد ازو یشتنی مرد هیچ
 پشیمان شد از گفت خود بازگشت
 که بر رسم جد دین روند آن زمان
 که آواره گردند از خان و مان
 بود تنگدل مردم و دست تنگ
 برون افکند گنجهای نهان
 ز صد یک نیینی که دارد خرد
 بر آید سپاهی به ایران زمین
 ابا بندگان اوفتند تاج و تخت
 مر آنرا بزیر زمین گسترند
 همی نایدش شرم کردار خویش
 شود چیره بر مردمان مرگ و آرز
 به زرتشت پیغمبر روزگار
 بگو تا بگویند با بخردان
 بورزند کرفه در ایام خویش
 به مینو بود رامش بیکران
 روانت بیاید از آن رنج گنج
 ز ناز تن آید روان در گداز
 همان پيشت آید کز ایدر بری
 ز بدکار کی گفت کس نام نیک
 ز یزدان دارنده بی نیاز
 چه آید ز بد مرد دین را به سر
 و یا بند کستی بود بر میان
 روان در عذاب و تن اندر ستوه
 چگونه بخوانند وستا و زند

۵۹ آگاه کردن زراتشت را در آخر هزاره

چنین داد پاسخ جهان آفرین به زرتشت پاکیزه و پاک دین

۱۴۲۰ چو رنجش بود مرد دین را تمام
نیایش که آن را بخوانند راست
ببود یشت آن روزگزار خطر
که یک واج وستا و زند آن زمان
دگر باره چون سر هزاره بود
۱۴۲۵ ز سختی کشیدن تن مرد دین
نیامد کسی را چنان رنج و تاب
اگر ز زندگی‌شان بود بیشتر
پس آنگاه چو آید هزاره بسر
ز هر جانب آهنگ ایران کنند
۱۴۳۰ چو رخ زی پندشوارگر آورند
رسد کار آن بدسگالان به جان
چنین بود خواهد که گفتم ز راز
نماند به یک گونه کار جهان

۶۰ پرسیدن ز راتشت دگر بار از یزدان

بسپرد ز رتشت بار دگر
۱۴۳۵ که از بعد این محنت روزگار
شود تازه این رسم آئین به
سیه جامه را کی نماید شکست
در آن عمر کوتاه و رنج دراز
سرانجام ایشان چگونه بود
۱۴۴۰ ای افریننده دادگر
که جانم ز تیمار گریان شدست
بدو گفتم دادار پروردگار
که کس جاودانه نماند به غم
به گیتی هر آن کس که محروم گشت
۱۴۴۵ دگر آنچه پرسیدی از روزگار
چو آید به گیتی نشان سیاه

ز هر مزد دادار پیروزگر
بود دین به را کسی خواستار
کند هیچکس یاری دین به
چگونه شود دین ناپاک پست
چگونه شود کار ایشان بساز
که بی‌کار کرفه ز دنیا شود
ازین حال کن بندگان را خبر
دل از انده و رنج بریان شدست
که ای مرد دیندار انده مدار
نماند به کس بر دو گونه ستم
به مینو چنان دان که مفهوم گشت
که کس دین به را بود خواستار
دگرگون شود ساز و آیین و راه

برآید همه کاهمه دیو خشم
 بدانگه بیاید سپاهی ز روم
 ابا جامه سرخ و با سرخ زین
 ۱۴۵۰ چو هنگام ایشان بود در جهان
 زمین خراسان ز نم و بخار
 شود عالم از باد تاریک فام
 بسی اوفتد در زمین بوم و برز
 ۱۴۵۵ شود چیره بر خلق آز و نیاز
 بدان وقت هر مزد نیرو کند
 برآیند با یکدگر ترک و روم
 همیدون بیایند قوم عرب
 تلی کشته گردد ز هر دو گروه
 ز بس گونه گونه درفشان درفش
 ۱۴۶۰ شود مرز ایران سراسر تباه
 همه آذران زی پدشخوارگر
 به دشواری از جایگه برگردند
 بیارند آذر گشسپ گزین
 نشینند در غار و کوه و کمر
 ۱۴۶۵ نیارد پدر یاد فرزند خویش
 چنین گفت زرتشت پاکیزه رای
 که گر عمر این قوم نبود دراز
 نورزند بیهوده باری گناه
 ز کوتاهی عمرشان باک نیست
 ۱۴۷۰ دگر باره گفت ای خداوند پاک
 چو آید بر ایشان زمانه به سر
 چگونه بود آخر کارشان
 چنین پاسخ آورد پروردگار
 برآید نشان از خراسان سیاه

از آن ترک بی رحمت تنگ چشم
 بداندیش و بدفعل و ناپاک و شوم
 یکایک به کردار دیو لعین
 پدید آید از چند گونه نشان
 شود چون شب داج تاریک و تار
 همان آب روشن شود تیره فام
 که ویرانی آرد به هر شهر و مرز
 فزونی بود رنج و درد و گداز
 و ناهید را باز زیر افکند
 در افتند در هم چو باد سموم
 برانگیخته شر و شور و شعب
 ز کشته به هر مرز بر کوه کوه
 جهانی شده سرخ و زرد و بنفش
 ز ترک و ز تازی و رومی سپاه
 برند اندر آن روزگار بتر
 مر آنرا بدشواری آورند
 به چیچست گرماب مردان دین
 نماند کسی در پدشخوارگر
 از آن رنج و سختی که آید به پیش
 از آن پس که نالید پیش خدای
 بیفتند باری به گرم و گداز
 ندارند دیوان خود را سیاه
 کجا مرگ با زندگانی یکیست
 چگونه برآید بدان را هلاک
 ببیند از اول نشان ضرر
 کجا بشکند تیز بازارشان
 به زرتشت پیغمبر روزگار
 چو آید به وقت و به هنگام گاه

چو سی ساله باشد مرآن کاردان
 ۱۴۷۵ که گردد هشیدر ز مادر جدا
 یکی شاه باشد به هند و به چین
 مر او را یکی پور شایسته کام
 هماوند باشد مر او را لقب
 ۱۴۸۰ گروهیش شاپور خوانند نام
 نشان آنکه چون آید اندر جهان
 زمانه دهد باب او را به باد
 چو بیست و یکی ساله گردد پسر
 به هر سو به عالم شود تازیان
 ۱۴۸۵ کشد سوی بلخ و بخارا سپاه
 بسی لشگر آرد ز هند و ز چین
 درفشان بسیار چینی پرند
 وزان پس چو هر مزد بالا کند
 بدانگاه بینی که بنند کمر
 ۱۴۹۰ ز پارس و خراسان و از سیستان
 سه گونه درفش درفشان بود
 شود لشکر دیو ناپایدار
 ز کستی دوال و ز روم و فرنگ
 به ایران باشد سه جنگ تمام
 ۱۴۹۵ همه پارس و شیراز پر غم شود
 بیاید پس آنکه شه سرفراز
 چو دانسته باشد ز کار فلک
 به نیروی دادار پیروزگار
 چنان گردد احوال آن روزگار
 ۱۵۰۰ بگردند هر سو به بازار و کوی
 هر آنکه بینند مردی به راه
 ز بی‌مردی آیند نزدیک مرد

پذیردش دین و ره راستان
 بدین وقت اندر که گفتم تو را
 ز تخم کیان اندر آن وقت کین
 نهاده بر آن پور بهرام نام
 ز شاهان گیتی به اصل و نسب
 بیاید ز گیتی بسی نام و کام
 ستاره فرو بارد از آسمان
 به هنگام آبان مه و روز باد
 ابا لشکر گشن بسیار مر
 بیاید مراد دل از دشمنان
 کند روی کشور ز هر سو نگاه
 شه نامور سوی ایران زمین
 شود شاد از دیدنش مستمند
 و ناهید را زیر خویش آورد
 یکی مرد دین در پذیرخوارگر
 یکی لشکر آرد عجب بیکران
 وز آنجا به یاری ایران شود
 بسی خسته و کشته در کارزار
 ز دیو سیه پوش و گرگ دوزنگ
 بسی کشته گردند مردان نام
 به جای طرب رنج و ماتم شود
 ابا خصم ایران شود کینه‌ساز
 بر آردش دشمن ز قعر سمک
 بر آرد از آن بد فعالان دمار
 کجا زن بیاید ز خانه هزار
 ز بی‌مردی ایشان شده مرد جوی
 تعجب بمانند در وی نگاه
 بدان تا بجویند درمان درد

زمانشان چو آید حقیقت به سر
 که آید به یک شب بدو باد سرد
 ۱۵۰۵ فرستم سوی کنگدز آگهی
 کمر بندد از بهر شاهی و دین
 پشوتن بیاید به نیروی من
 ابا وی سه پنجاه مرد همام
 شود اهرمن جنگ را چاره‌گر
 ۱۵۱۰ از اهریمنان لشکر بیکران
 چو آواز هادوخت و وستا و زند
 دوارند دیوان ز ایران زمین
 بیاید پس آن شاه فرخنده نام
 بگیرد سر تخت و تاج شهان
 ۱۵۱۵ نشیند ابا موبد موبدان
 همه آذران زود باز آورند
 نشانند چون شاه بر گاه خویش
 ز عالم بپرند تخم بدان
 پشوتن کند آفرین بیشمار
 شود سوی شاهی و ایوان خویش

بود چون درختی پر از برگ و بر
 شود برگ و بارش چو از باد گرد
 به نزد پشوتن سرورش بهی
 پس آنگه بیاید به ایران زمین
 جهان را بشوید ز بدگوی من
 پس آنگه کند یشت یزدان تمام
 ابا نره دیوان پرخاشگر
 بیایند نزد پشوتن دمان
 از آن موبدان و ردان بشنوند
 سراسیمه گردند مانده حزین
 که بهرام خوانند ورا خاص و عام
 جهان را رهاند از آن گمرهان
 به پیش اندرش بخردان و ردان
 برو بر بسی وقف ساز آورند
 شود گرگ درنده مانند میش
 نشینند با کام دل بخردان
 بر آن ملک و هم رعیت شهریار
 چو یابد همه کام و فرمان خویش

بخش ۴

حواشی و ملحقات

۱- در نخستین صفحه ۱۹ بند ۱۱- مجلسی از کتاب جامع الاخبار از قول عبدالله انصاری می‌آورد: «... آن حضرت فرمود که: بشنوید به درستی که من الان خبر می‌دهم به شما چیزهایی را که بعد از آن شد نیست، پس برسانید اینها را کسانی که از شماها در اینجا حاضرند به کسانی که از اینجا غایبند. بعد از آن، آن حضرت گریست به طوری که به سبب گریه او همه حضار گریستند، وقتی که از گریه فارغ گردید و ساکت شد فرمود که: بدانید خدا به شما رحمت کند که مثل شما در این روز تا به صد و چهل سال بعد از این برگی است که در آن خار نباشد بعد از آن تا دویست سال خار و برگ هر دو می‌باشد یعنی گاه لذت و نعمت و استراحت می‌باشد و گاه مشقت. بعد از آن خار می‌باشد بدون برگ، یعنی مشقت محض می‌باشد بدون استراحت.»

ترجمه فارسی جلد سیزدهم بحار الانوار

مجلسی چاپ تهران ۱۳۵۶ ص ۲۳۷

۲- در دوم ص ۲۱ بند ۳- «امیرالمؤمنین (ع) خبر داد که حبیبش رسول خدا (ص) با وی عهد و پیمان نموده که خبر ندهد چیزهایی را که بعد از آنروز واقع شدنیست مگر به ائمه که از عترت اویند.»

ترجمه فارسی جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۲۱۳

۳- در سوم ص ۲۳ بند ۷ «۹- آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت اینک کلام خود را در دهان تو نهادم.»

کتاب ارمیاء نبی باب اول

۴- در سوم ص ۲۳ بند ۱۴ «۱۱- پس کلام خداوند بر من نازل شده گفت ای ارمیا چه می‌بینی گفتم شاخه‌ای از درخت بادام می‌بینم.»

کتاب ارمیاء نبی باب اول

۵- در سوم ص ۲۴ بند ۱۸ (۱) این نیز در دین پیداست که زراتشت اسفنتمان یکباره نزدیک اورمزد گفت ای دادار وه افزونی مرا چنان کن که نمیرم تا این دین پیوسته در عالم روا بود و مردمان که بر دین قوی دل باشند و معجزاتی سخت عظیم بزرگ باشد. (۲) ایزد تعالی گفت بدان ای زراتشت که دیوی هست که آنرا تور براتروش خوانند و او را هوش به دست تو است و ترا به دست اوی و اگر تو تا رستاخیز زنده باشی او نیز زنده باشد، پس قیامت رستاخیز نشاید کردن و اگر رستاخیز نکنم مردم بی‌اومید باشند و بکار گرفته تخشش نکنند و دین ضعیف شود. (۳) پس خرد هروسپ آگاه یک ساعت به زراتشت داد. (۴) زراتشت به بهشت و دوزخ بگردید و هر چه خواست تا رستاخیز همه بدید. (۵) کسانی را دید در بهشت که ایشان درین جهان فرزند داشتند و روان ایشان در بهشت خرم و شاد دیده (۶) روان کسانی دید در دوزخ که ایشان را درین جهان فرزند نبود و روان ایشان در دوزخ سوگوار و درمانده و دژم دید. (۷) پس ایزد تعالی را گفت که ای اورمزد مرا فرزند بهتر می‌باید که اهوشی که به همه من تا رستاخیز پیوند بماند. (۸) مرا اینچنین بهتر می‌باید و اهوشی نمی‌باید و نمی‌خواهم.»

صد در بند هش - ۳۶ صفحه ۱۰۷ - ۱۰۶

۶- در سوم ص ۲۴ بند ۲۰ «۲۵- اینک شما را پیش خبر دادم.»

انجیل متی باب بیست و چهارم

۷- در سوم ص ۲۴ بند ۲۳ «۷- و در آسمان جنگ شد. میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش جنگ کردند... ۹- و اژدهای بزرگ انداخته شد یعنی آن مار قدیمی که با ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را می‌فریبد. او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند.»

مکاشفه یوحنا رسول باب دوازدهم

«۴۱- پس اصحاب طرف چپ را گوید ای ملعونان از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است... (۴۶) و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت اما عادلان در حیات جاودانی.»

انجیل متی باب بیست و پنجم

۸- در چهارم ص ۲۷ بند ۴-۱: «...و بیدق‌های سیاه از سمت خراسان رو می‌آورد و یمانی خروج می‌نماید و مغربی از مصر ظاهر می‌شود و شهرهای شام را تصرف می‌کند و لشکر ترکان در جزیره و لشکر اهل روم در رمله فرود می‌آیند و ستاره دم‌دار از مشرق طلوع می‌کند و مانند قمر می‌درخشد بعد از آن کمان خم می‌شود حتی نزدیک می‌باشد که دو طرف آن به همدیگر برسند و سرخی در آسمان ظاهر گردد بعد از آن به همه طرف منتشر می‌شود و آتشی در سمت مشرق نمایان می‌شود و تا سه روز یا هفت روز در هوا باقی

می‌باشد... و شام خراب گردد و سه نفر در آنجا بیدق سلطنت برافراشته به هم می‌افتند و بیدقهای قیس و عرب به مصر و بیدقهای کنده به خراسان داخل می‌شوند... و در بغداد مرگ ناگهان و تلف اموال و میوه‌ها و زراعتها واقع می‌شود و ملخ ظاهر می‌گردد...»

جلد سیزدهم بحارالانوار ص ۲۲۲

۹- در چهارم ص ۲۷ بند ۴-۲: «۲۲- خداوند چنین می‌گوید: ایک قومی از زمین شمال می‌آورم و امتی عظیم از اقصای زمین خواهند برخاست ۲۳- و کمان و نیزه خواهند گرفت، ایشان مردان ستمکش می‌باشند که ترحم ندارند. به آواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود و بر اسبان سوار شده مثل مردان جنگی به ضد توای دختر صهیون صف‌آرایی خواهند کرد...»

(۲۸) همه ایشان سخت متمرّد شده‌اند و برای نامی کردن گردش می‌کنند. برنج و آهن می‌باشند... (۳۰) نقره ترک شده نامیده می‌شوند زیرا خداوند ایشان را ترک کرده است.»

کتاب ارمیاء نبی باب ششم

۱۰- در چهارم ص ۲۸ بند ۱۴ «... در وقتی که دنیا هرج و مرج گردید و فتنه‌ها پشت به همدیگر کردند راههای هدایت قطع شد و بعضی اموال بعضی دیگر را غارت می‌نمایند بزرگ و کوچک رحم نمی‌کنند و کوچکان تعظیم بزرگان را به جا نمی‌آورند پس در آن حال برمی‌انگیزاند خدا کسی را که قلعه‌های ضلالت و دل‌های قفل شده را می‌گشاید...»

ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار مجلسی ص ۲۹

برسی در کتاب مشارق الانوار از کعب بن حرث نقل نموده: «در وقتی که احبار نایاب شدند و اشرار وسعت به هم رسانیدند و تقدیرات الهی را تکذیب نمودند و اموال را با بارها حمل و نقل کردند... و سخنان خلاق اختلاف به هم رسانید و عهد و پیمان شکسته شد و احترام کم گردید اینها در وقتی می‌شود که ستاره دمدار که عرب را مضطرب گرداند طلوع نماید پس در آن حال باران منقطع می‌شود و انهار را می‌خشکاند و روزگارا مختلف گردند و نرخها در جمیع اطراف عالم گران می‌باشد...»

ترجمه بحارالانوار ص ۵۴

۱۱- در چهارم ص ۲۸ بند ۱۵ «۱۰- و در آن زمان بسیاری لغزش خورده یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند ۱۱- و بسا انبیاء کذب ظاهر شده بسیاری را گمراه کنند ۱۲- و به جهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد.»

انجیل متی باب ۲۴

روایت از طالقانی: «... وقتی که خلاق نماز را می‌میرانند یعنی آنرا به توجه دل و خضوع و خشوع که به

منزله روحست برای عبادت به جا نیاوردند و امانت را ضایع کردند و دروغ را حلال دانستند و ربا خوردند و رشوه گرفتند و بنای عمارتها را محکم کردند و دین را به دنیا فروختند و دیوانگان را داخل امر نمودند و به زنان شور کردند و قطع ارحام نمودند و تابع خواهشهای نفس شدند و خونریزی را سهل انگاشتند و حلم در میانشان ضعیف شد... و جور و ستم را فخر دانستند و امرا فاجر و وزراء ستمکار گردیدند و کسانی که کفیل امورات قبایل و عشایرند نسبت به ایشان خیانت نمودند... و شهادت دروغ ظاهر و فجور و بهتان و گناه و طغیان آشکار گردید... و خواهشهای خلاق با همدیگر مختلف شدند و عهدها و میثاقها شکسته گردیدند و بلایی که وعده شده بود نزدیک گردید و زنان از راه حرص و طمع دنیا با شوهرهای خودشان در تجارت شریک گردیدند و صداها فاسقان بلند شد یعنی در میان خلاق مشهور و معروف و مقبول القول گردیدند و سخنان ایشان را شنیدند و اطاعت نمودند و اراذل قوم بر ایشان رئیس شدند و دروغگو را تصدیق نمودند و خائن امین شمرده گردید و شاهد بی آنکه از او شهادت طلبیده شود شهادت کند و شاهد دیگر به ملاحظه مراعات حرمت دوست خود شهادت باطل دهد و دروغ. و مسائل دینیه برای غرض فاسد یاد گرفته شد... و پوست گوسفند را بر دلهای گرگان پوشیدند یعنی ظاهرشان مانند گوسفند و باطنشان مانند گرگ گردید و حال آنکه دلهایشان گندیده تر است از مردارها و تلخ تر است از صبر...»

جلد ۱۳ بحارالانوار ص ۲۱۲-۲۱۳

۱۲- در چهارم ۱۸ ص ۲۸ روایت این عقده: صادق فرمود که پیش از قیام قائم (ع) ناچار است از قحطی که خلاق در آن قحطی گرسنه می شوند و می رسد ایشان را بیم شدید از کشته شدن و نقصان اموال و اولاد و میوه ها...»

جلد سیزدهم بحارالانوار ص ۲۲۶

۱۳- در چهارم بند ۲۱ ص ۲۸ وصایای رستم به برادر خود (شاهنامه)

به ایران چو گردد عرب چیره دست	شود بی بها مرد یزدان پرست
برنجد کسی دیگری برخوردار	به داد و به بخشش کسی ننگرد
ز پیمان بگردند و از راستی	گرامی سود کژی و کاستی
کشاووز جنگی شود بی هنر	نژاد و هنر کمتر آید به بر
بد اندیش گردد پدر بر پسر	پسر بر پدر همچنین چاره گر
شود بنده بی هنر شهریار	نژاد و بزرگی نیاید به کار
به گیتی نماند کسی را وفا	روان و زبانها شود پر جفا
از ایران و از ترک و از تازیان	نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخنها به کردار بازی بود
همه گنجها زیر دامن نهند بمیرند و کوشش به دشمن دهند

۱۴- در چهارم بند ۲۰ روایت از محمد بن یحیی: «...و مرد را دیدی که می‌گوید چیزی را که نمی‌کند. و خلاق را دیدی که به شهادت شاهد دروغگو را باور و اعتماد می‌کنند و حرام دیدی که حلال کرده شده می‌شود و حلال، حرام کرده شده می‌باشد و احکام دین را دیدی که با رأی و خواهش نفس استنباط می‌شود و قرآن و احکامش معطل گردید... دیدی که حکام اهل کفر را مقرب می‌کنند و اهل خیر را دور و حکام را دیدی که در حکم رشوه می‌گیرند... و مردم را دیدی که محارم خود را و طی می‌کنند... و دیدی که سوگند خوردن به خدا از راه دروغ بسیار گردید... و مرد شریف و محترمی را دیدی که او را ذلیل می‌کند کسی که آن مرد شریف از تسلط او می‌ترسد. و دیدی که به سخن تزویر و دروغ رغبت می‌شود دیدی که شنیدن قرائت قرآن بر خلاق گران گردید و شنیدن سخنان لغو و باطل بر ایشان سهل و آسان... و دیدی که راستگوترین خلاق در نزد ایشان دروغگو و افتراکننده است و دیدی که سخن چینی آشکار گردیده و ظلم را دیدی که آشکار شده و غیبت را دیدی که ملیح شمرده می‌شود... و نماز را دیدی که حقیر و خفیف انگاشته شده و مرد را دیدی که مال بسیار دارد به نوعی که از وقتی که به آن مالک شده هیچ زکات آن را نداده و دیدی که مرده از قبرش بیرون آورده می‌شود و اذیت به او داده می‌شود و کفن‌هایش فروخته می‌شود... و مرد را دیدی که به نمازگاه خود می‌رود، برمی‌گردد و حال آنکه از لباسهای نماز در بر آن چیزی نیست یعنی لباسی که لایق نماز باشد در بر آن نیست زیرا که یا نجس است و یا غصبی است و دیدی که دل‌های خلاق را قساوت گرفته و چشم‌هایشان خشکیده... و مردار را دیدی که آشکار شد و خلاق به آن رغبت به هم رسانیده.»

جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۲۳۵ - ۲۳۶

۱۵- در چهارم بند ۳۱ ص ۳۱ روایت محمد بن یحیی: «... و فقیه را دیدی که احکام شریعت را برای غیر دین مانند طلب دنیا و جاه یاد می‌گیرد... و دیدی که عقوق پدر و مادر آشکار گردیده و دیدی که به ایشان اهانت و استخفاف کردند و در نزد اولادشان از بدترین خلاق شده‌اند. و دیدی که خلاق در ترک نمودن امر به معروف و نهی از منکر و ترک کردن دینداری که با اینهاست همه برابر شده‌اند و دیدی که همه منافقان صاحب قهر و غلبه شده‌اند یا اینکه صاحب نصرت و دولت گردیدند یا اینکه بسیار سخن گویند و سخنانشان مقبول می‌شود و اهل حق مغلوب و خاموش گردیدند و اگر سخن بگویند سخنانشان غیر مسموع می‌گردد...»

بحار الانوار ص ۲۳۶

۱۶- در چهارم بند ۳۶-۳۷ ص ۳۱ «... در وقتی که علم برداشته شود و جهل ظاهر گردد... فقهای هدایت‌کننده کم شدند و فقهای گمراه‌کننده و خائنان و شعرا بسیار شدند. و جور و فساد بسیار شد و منکر

ظاهر گردید و امت تو امر به منکر و نهی از معروف نمودند و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کردند و امرا کافر و دوستان ایشان فاجر و یاران و ناصران ایشان ظالم گردیدند و اصحاب رای ایشان فاسق شدند و در این وقت سه خسف یعنی به زمین فرو رفتن واقع می‌شود.»

بحار الانوار ص ۲۵

روایت از شیخ صدوق: «فقهای ایشان بدترین فقهای زیر آسمانند فتنه از ایشان سر می‌زند و به سوی ایشان بر می‌گردد.»

بحار الانوار ص ۲۱۱

روایت مؤلف: «عرض کردم یابن رسول الله قائم شما کی خروج خواهد کرد؟ فرمود: در وقتی که مردان به زنان و زنان به مردان شباهت رسانند و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا نمایند و زنی به روی زین سوار شوند و شهادت به تزویر و دروغ مقبول شود و شهادت عدول مردود گردد و خلائق خون ریختن یکدیگر را و ارتکاب زنا و خوردن ربا را سهل انگارند و از بدان به سبب ترسیدن از سخنان زشت ایشان تقیه کرده شود»

بحار الانوار ص ۲۱۲

۱۷- در چهارم بند ۴۶ ص ۳۲ «حضرت امام جعفر صادق به محمد بن مسلم فرمود که ظهور قائم آل محمد علاماتی چند دارد عرض کرد: چیست آن علامات؟ فرمود که: پیش از ظهور قائم آل محمد شما را امتحان می‌کنم بترس از پادشاهان آل فلان در آخر سلطنت ایشان و جوع بغلاء اسعار و نقص اموال یعنی کساد تجارتها و کمی منافع و نقص جانها یعنی مردن به وبا و طاعون و امثال آن و نقص از ثمرات یعنی کمی ربیع و زراعتها بی‌برکتی میوه‌ها و بشارت ده صابران به تعجیل و خروج قائم.

مظاهر الانوار چاپ تبریز ۱۲۸۰ ص ۴۲۵

۱۸- در بند ۴۹ صفحه ۳۳ «... و با علی سیف قاطعی است که خداوند برای اوروم و چین و ترک و دیلم و سند و هند و کابل و خزر را فتح می‌فرماید... قیام نمی‌فرماید قائم مگر با خوف شدید و تزلزل و فتنه و بلائی که به مردم می‌رسد... و تشنت و تفرقه در دین ایشان و تغییر در حالشان تا به آن حد که تمنا کننده در هر صبح و شام تمنای مرگ کند از بس مراسم درندگی و شرارت خلق بزرگ بیند.»

(از حدیثی که مجلسی در بحار در باب سیر و اخلاق قائم از ابی حمزه ثمالی روایت کرده.) کتاب الفرائد ص ۲۹۰

۱۹- در چهارم بند ۵۷ ص ۳۴ «حیرین نوح روایت کرده که گفتم به ابی سید حذری که هر سالی که بر ما می‌گذرد بدتر از سال سابق است و هر که بر ما امیر می‌شود کار امیر سابق بدتر است. ابوسعید گفت همین را از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود و به علاوه آن می‌گفت که به همین خرابی خواهد بود و تزیاید خواهد یافت تا زمین مملو شود از ظلم به نحوی که نتواند مسلمان نام خدا را یاد کند بعد از آن خدای تعالی کسی را خواهد برانگیخت که از اهل بیت و عترت من بوده باشد و زمین را مملو از عدالت کند و زمین

پاره‌های جگر خود را بیرون بیندازد یعنی زر و گوهر و مال بسیار شود و گنجهای مخفی آشکار گردد.»
مظاهر الانوار ص ۳۹۷
«... در عقد الدرر مرویست از عبدالله بن عباس: و اما مهدی آنکسی ست که پر می‌کند زمین را از عدل چنانچه پر شده از جور... و می‌اندازد زمین پاره‌های جگر خود را. راوی پرسید که پاره‌های جگر او چیست؟ گفتند مانند ستون از طلا و نقره.»

نجم ثاقب چاپ شیراز ۱۲۴۶ ص ۵۷
(نیز رجوع شود به ترجمه بحار الانوار ص ۲۵)
۲۰- در چهارم بند ۶۳ ص ۳۵ «رسول خدا ص فرمود: که حال شما چگونه می‌باشد در وقتی که زنان شما ضایع و فاسد یعنی زناکار و جوانان شما فاسق یعنی لواط کننده شوند و به معروف امر نکنید و از منکر نهی ننمائید.»

بحار الانوار مجلسی ص ۲۰۸-۲۰۷
۲۱- در چهارم بند ۶۴ ص ۳۵ «۷- زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطی‌ها و وباها و زلزله‌ها در جایها پدید آید ۸- اما همه اینها آغاز دردهای زه است.»
انجیل متی باب ۲۴
۲۲- در چهارم بند ۶۷ ص ۳۵ «جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده... حضرت فرمود: بشنوید آنچه را من می‌گویم که بعد از من وقوع خواهد یافت پس باید هر نفسی که از شما حاضر و شاهد است به آن کسی که غایب است تبلیغ نماید.»

کتاب الفرائد ص ۲۶۵

(حواشی در نخستین یادداشت ۱ بند ۱۱ ص ۱۱۰ نیز دیده شود.)
«... من نزدیکترین خلقم بسنت رسول خدا (ص) و سوگند می‌دهم از شماها به کسانی که کلام مرا شنیدند برای اینکه حاضران شما در اینجا سخنان مرا شنیدید برای اینکه حاضران شما در اینجا سخنان مرا به غایبان برسانند»

جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۲۲۹

۲۳- در چهارم بند ۶۸ ص ۳۶ «۱۹- شخصی دولتمند بود که ارغوان و کتان می‌پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال به سر می‌برد ۲۰- و آرزو می‌داشت که از پاره‌هایی که از خوان آن دولتمند می‌ریخت خود را سیر کند بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخم‌های او می‌مالیدند ۲۲- باری آن فقیر بمرد و فرشتگان او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند ۲۳- پس چسبان خود را در عالم اموات گشود

خود را در عذاب یافت و ابراهیم را از دور و ایلغاز را در آغوشش دید ۲۴- آنگاه به آواز بلند گفت: ای پدر من ابراهیم بر من ترحم فرما و ایلغاز را بفرست تا سرانگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد زیرا درین نار معذبم ۲۵- ابراهیم گفت ای فرزند به خاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلغاز چیزهای بد را لیکن او الحال در تسلی است و تو در عذاب.»

انجیل لوقا باب شانزدهم

۲۴- در پنجم بند ۹ ص ۳۸ «۲۸- که تیرهای ایشان تیز و تمامی کمان‌های ایشان زه شده است - سم‌های اسبان ایشان مثل سنگ خارا و چرخ‌های ایشان مثل گردباد شمرده خواهد شد... ۳۰- و در آنروز بر ایشان مثل شورش دریا شورش خواهند کرد و اگر کسی به زمین بنگرد اینک تاریکی و تنگی است و نور در افلاک آن به ظلمت مبدل شده است.»

کتاب اشعیا نبی باب پنجم

۲۵- در ششم بند ۴ ص ۳۹ «۲۹- و فور بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوت‌های افلاک متزلزل گردد.»

انجیل متی باب ۲۴

«۱۰- زیرا که ستارگان آسمان و برج‌هایش روشنائی خود را نخواهند داد. و آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه روشنائی خود را نخواهد تابانید.»

کتاب اشعیا نبی باب ۱۳

۱۰-... آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و ستارگان نور خویش را باز می‌دارند.»

کتاب یوئیل نبی باب ۲

«۲۰- خورشید به ظلمت و ماه به خون مبدل گردد قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند.»

کتاب اعمال رسولان باب ۲

«۲۰- باقر (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود که در پیشاپیش ظهور این امر دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگری گرفتن آفتاب در پانزدهم آن و اینگونه خسوف و کسوف از وقت فرود آمدن آدم (ع) به زمین تا اینوقت واقع نشده پس در این وقت حساب منجمان باطل می‌شود.»

بحار الانوار مجلسی ص ۲۱۷

«امیرالمؤمنین (ع) فرمود که قائم (ع) ظهور نمی‌کند تا وقتی که چشم دنیا کور گردد یعنی اوضاعش منقلب و پربشان شود و سرخی در آسمان ظاهر و هویدا گردد و این سرخی از اشک چشم‌های حاملان عرش است که بر احوال زمین گریه کرده‌اند.»

بحار الانوار ص ۲۲۵

«... و از جمله ظهور بادی سیاه در بغداد پس زلزله شود که اگر شهر فرو رود و از جمله آیات آفاتی ظهور

ستاره دنباله‌دار است از مشرق که چون ماه روشن شود و از آن جمله گرفتن آفتاب است در نصف ماه رمضان و در آخر آن به عکس قاعده نجوم و طلوع آفتاب از مغرب بعد حبس سه شبانه روز زیر کره زمین و اجتماع آن با ماه و این اعجب علامات قریب قیام قائم است...»

حواشی حلیۃ المتقین مجلسی چاپ خراسان ۱۳۱۶ صفحه ۴۵-۴۶

۲۶- در ششم بند ۵ ص ۴۰ «ناگاه سفیانی از سمت وادی یابس در اثنای اشتعال نائره این فتنه بر ایشان خروج می‌کند تا اینکه در دمشق فرود می‌آید از آنجا لشکری به سمت مشرق و لشکری به سوی مدینه می‌فرستد تا اینکه لشکر اول در ارض بابل که از جمله نواحی بلده ملعونه یعنی بغداد است فرود می‌آیند»

بحار الانوار ص ۲۱۰

۲۷- در ششم بند ۹ ص ۴۱ «و لشکری بفرستند به مکه در طلب شخصی از آل محمد که جمعی از شیعیان با آنها باشند و امیر آن لشکر مردی از عرب عطفان باشد چون لقاع ابیض رسیدند یعنی زمین سفید که همان بیداد باشد که در احادیث سابق مکرر ذکر شده و نام برده شده آن زمین ایشان را فرو برد...»

مظاهر الانوار ص ۴۲۸

۲۸- در ششم بند ۱۰ ص ۴۱ «در تفسیر عیاشی از جابر بن عمر جعفری از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که به جابر فرمود بر جای خود قرار گیر و دست و پای خود را حرکت مده تا علامت‌هایی که به جهت تو ذکر کنم ببینی در دمشق شام ندا کنند و خسف اتفاق افتد یعنی فرو رفتن زمین چون دیدی که ترکان گرفتند شام را و آمدند تا به جزیره منزل کردند و رومیان آمدند در رمله منزل کردند در زمین‌های عرب اختلاف و نزاع شود و در شام سه علم بر پا شود: اصب و ابقع و سفیانی غالب شود بر خر سوار یعنی دجال و حاضر شود مردی در دمشق و بکشد او را... و علمی از خراسان بیاید در کنار دجله بغداد فرود آید و در مقابل او و کشته شود و لشکری بفرستند به مدینه و کشته شود.»

مظاهر الانوار ص ۴۲۶-۴۲۷

روایت از شیخ طوسی: «و خودتان را نگهدارید از اینکه در روی زمین لشکرکشی بکنید وقتی که طایفه ترک واهم روم با هم در افتادند و در روی زمین جنگ بسیار گردید...»

بحار الانوار ص ۲۱۹

۲۹- در ششم بند ۱۰-۲ ص ۴۲ «۱۶- آنگاه هر که در یهودیه باشد به کوهستان بگریزد ۱۷- و هر که بر بام باشد به جهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید ۱۸- و هر که در مزرعه است به جهت برداشتن رخت خود برنگردد. ۲۱- زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر می‌شود که از ابتداء عالم تاکنون نشده و نخواهد شد.»

«۲۱- تا به مغاره‌های صخره‌ها و شکاف‌های سنگ خارا داخل شوند. به سبب ترس خداوند و کبریای جلال وی هنگامی که او برنخیزد تا زمین را متزلزل سازد.

کتاب اشعیا نبی باب دوم

«در حالی که به فتنه و آشوب دچار شده‌اند در شهر خودشان که در کنار آبهاست خواه دریائی باشد و خواه بیابانی به قتل می‌رسانند.»

بحارالانوار ص ۲۲۷

۳۰- در هفتم بند ۲ ص ۴۳ «کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای وی می‌خواند. امت‌ها را به وی تسلیم می‌کند و او را بر پادشاهان مسلط می‌کرداند و ایشان را مثل غبار به شمشیر وی و مثل کاه که پراکنده می‌گردد به کمان وی تسلیم خواهد نمود، ۳- ایشان را تعاقب نموده به راهی که با پای‌های خود نرفته بود به سلامتی خواهد گذشت.»

کتاب اشعیا نبی باب ۴۱

ز کسینه شود زندگانی دژم

برآشوبد ایران و توران به هم

زمانه شود پر ز شمشیر کین

پر از جنگ گردد سراسر زمین

کز ایران به توران بینی درفش

بسی سرح و زرد و سیاه و بنفش

شاهنامه

«۲۵- کسی را از شمال برانگیختم و او خواهد آمد و کسی را از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او بر سروران مثل برگل خواهد آمد و مانند کوزه‌گری که گل را پایمال می‌کند.»

کتاب اشعیا نبی باب ۴۱

«ثوبان روایت کرده که رسول ص گفت سه نفر از خلفاء کشته شوند و بعد از آن علم‌های سیاه پیدا شود که همه ایشان را بکشند بعد مهدی خروج کند که از اهل بیت من است»

مظاهر الانوار ص ۴۰۱

«و مقدمات خروج مهدی ۴ به احادیث متفرقه بی ترتیب بسیار است و از آن جمله خروج خوارج از بحر فارس و بنی خالد از مشرق و قتل بسیار در میان دو طائفه عجم و عبور علم سیاه خراسانی از فرات به کوفه...»

حاشیه حلیۃ المتقین مجلسی ص ۴۹

راجع به علم‌های سیاه ابن خلدون جلد ۲ صفحه ۱۵۸ دیده شود. او از حدیثی از قول محمد نقل می‌کند که روزی گفت: «پس از من اهل بیت من به حمل رنجهای بسیاری خواهند کرد ایشان را پراکنده خواهند ساخت و تعقیب خواهند نمود تا هنگامی که مردمانی از جانب مشرق با علمهای سیاه بیایند و فرمانروائی را به مردی

از خاندان من بسیارند.»

دارمستتر حدس می‌زند مردمان طرف مشرق (خراسان) لشکر ابومسلم بوده که از خراسان آمده است و علم سیاه علم خلفای عباسی می‌باشد. خلیفه مأمون حکم کرد لباس سیاه که علامت بنی عباس بوده مبدل به لباس سبز بشود.

«... در زمانی که علم‌های سیاه را دیدید که از خراسان می‌آید نزد آنها بیایید... تا وقتی که از سمت مشرق جماعتی بیایند با علم‌های سیاه پس حق را یعنی خلافت را مطالبه می‌کنند به ایشان داده نمی‌شود با ایشان قتال می‌کنند و نصرت می‌یابند.»

بحار الانوار ص ۳۰
۳۱- در هفتم بند- ۴ ص ۴۳ روایت از ابن عقده. «... از ابی جعفر (ع) شنیدم می‌فرمود وقتی که ظاهر شد بیعت نمودن خلائق به طفلی هر آینه در آن وقت هر صاحب قوت و استعداد با جمعیت خرد برمی‌خیزد و لوای داعیه برافرازد.»

بحار الانوار ص ۲۳۱

۳۲- در هفتم بند ۶ ص ۴۴ «۱۰- و چون فرشته سیم نواخت ناگاه ستاره عظیم چون چراغی افروخته شده از آسمان فرود آمد و بر ثلث نهرها و چشمه‌های آب افتاد.»

مکاشفه یوحنا رسول باب ۸

«۱- و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد. زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پایهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است ۲- و آستن بوده از درد زه و عذاب زائیدن فریاد برمی‌آورد.»

مکاشفه یوحنا رسول باب ۱۲

در متن‌های پهلوی ص ۱۶۰ قطعه‌ای وجود دارد که اینطور شروع می‌شود: «کس خواهد بود زمانی که پیکی از هندوستان برسد؟ آنگاه شاه بهرام از تخمه کیان پدیدار شود...» اما از آنجا که درین متن لغت عربی بصیر و جزیه و مزگت = مسجد آمده نشان می‌دهد که بعد از اسلام نوشته شده است. در کتابی که متعلق به آنکتیل دوپرون بوده^(۱) می‌نویسد: «در کجا بهرام کی پدیدار خواهد شد؟ از جانبی که خورشید برمی‌خیزد و در کشوری که میان هندو چین است؛ می‌گویند از آنجا خواهد آمد. نشان تولد او درین کشور پدیدار خواهد شد، ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت... می‌گویند به سی سالگی درین کشور پدید خواهد آمد... در سال ۹۰۳ پارسی پس از مرگ شاه یزدگرد خواهد آمد... یزدان به آنچه که نهان است آگاه می‌باشد.» در متون پازند گردآورده ارودادالجی کرساسپچی انیتا بمبئی ۱۹۰۹ صفحه ۱۶۱-۱۶۳ دعائی به عنوان بهرام ورجاوند وجود

1. Mss supp. persan. 51 Fol 147

دارد: «دعای بهرام ورزاوند پادشاه دین مازدیسنان»

۳۳- در هفتم بند - ۱۰ ص ۴۵ «۱- و چون عیسی در ایام هیروдіس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده گفتند ۲- کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم.» انجیل متی باب ۲

۳۴- در هفتم بند - ۱۵ ص ۴۶ «۱- و در آنروز هفت زن به یک مرد متمسک شده خواهند گفت نان خود را خواهیم خورد و رخت خود را خواهیم پوشید فقط نام تو بر ما خوانده شود و عار ما را بردارد.»

کتاب اشعیاء نبی باب ۴

۳۵- در هفتم بند ۱۶ ص ۴۶ «۱۴- در وقت شام اینک خوف است و قبل از صبح نابود می‌شوند. نصیب تاراج کنندگان ما و حصه غارت نمایندگان ما همین است.»

کتاب اشعیاء نبی باب ۱۷

۳۶- در هفتم بند ۱۹ ص ۴۷ «۲- و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانه خداوند بر قلّه کوهها ثابت خواهد شد و فوق تل‌ها بر افراشته خواهد گردید و جمیع امت‌ها به سوی آن روان خواهند شد. ۳- و قوم‌های بسیار عزیمت کرده خواهند گفت: بیایید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب برآئیم تا طریق‌های خویش را به ما تعلیم دهد و به راه‌های وی سلوک نماییم زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد. ۴- و او امتها را داوری خواهد نمود و قوم‌های بسیاری را تنبیه خواهد کرد...»

کتاب اشعیاء نبی باب ۲

۳۷- در هفتم بند - ۲۲ ص ۴۸ «۱- و دیدم که اینک بره^(۱) بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را پریشانی خود مرقوم می‌دارند.»

مکاشفه یوحنا رسول باب ۱۴

«شیخ کشی از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده است که گویا می‌بینم عبدالله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا می‌رود، در پیش روی قائم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده‌اند و صدا به تکبیر بلند کرده‌اند.»

حق‌الیقین چاپ طهران ۱۲۵۹ جلد دوم ص ۲۸۷

«باقر (ع) می‌فرماید که به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه در آن حال سیصد و سیزده نفر مرد و پنجاه نفر زن مانند پاره‌های ابر وقت پائیز پی همدیگر می‌آیند در مکه معظمه در غیر موسم حج جمع می‌شوند... آن وقت مردی از آل محمد گوید که این مکه معظمه قریه‌ایست که اهل آن بدکار و ستمکارند بعد از آن سیصد و

۱. بره علامت خوره ایزدی است. در کارنامه ادرشیر پاکان مانند روح القدس به ادرشیر می‌رسد. (در چهارم بندهای ۱۵- ۱۷).

سیزده نفر، بعد از آنکه عهدنامه و بیدق و اسلحه رسول خدا را در نزد آن حضرت می‌بینند آن وقت در میان رکن و مقام به او بیعت می‌کنند.»

بحار الانوار ص ۲۲۴-۲۲۳

«... تا اینکه او با سیصد و سیزده نفر مرد که به قدر اصحاب بدرند از بالای کوه ذی طوی به پائین می‌آیند تا اینکه به مسجد الحرام داخل می‌شوند...»

بحار الانوار ص ۲۵۳

«... اول کسی که از مخلوقات به آن حضرت بیعت می‌کند جبرئیل (ع) می‌باشد بعد از آن سیصد و سیزده نفر مرد بیعت می‌کند.»

بحار الانوار ص ۲۶۶

«حضرت باقر (ع) فرماید گویا نظر می‌کنم به آن حضرت که به نجف و کوفه بالا می‌رود با سیصد و ده نفر که دلهای ایشان مانند پاره آهن است.»

حاشیه حلیه المتقین مجلسی ص ۵۴

۳۸- در هفتم بند ۲۶ ص ۴۹ «۷- و در آسمان جنگ شد. میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند. ۹- و اژدهای بزرگ انداخته شد یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را می‌فریبد او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند.»

مکاشفه یوحنا رسول باب ۱۲

۳۹- در هفتم بند - ۲۸ ص ۴۹ «بیست و هفتم باسط در هدایه و مناقب قدیمه از القاب آن جناب شمرده و آن به معنی فراخ کننده و گسترنده است و فیض آن حضرت چنانچه خود فرمودند مانند آفتاب به همه جا رسیده و هر موجودی از آن بهره دیده و از ایام حضور و ظهور عدلش چنان منبسط و عام شود که گرگ و گوسفند با هم چرا کنند.»

کتاب نجم ثاقب ص ۲۲

۴۰- در هفتم بند ۳۲ ص ۵۰ «سید علی بن طاوس از صحیفه ادریس نبی نقل کرده در کتاب سعدالسعود در ضمن سؤال ابلیس که پروردگارا مرا مهلت ده تا روزی که خلق مبعوث می‌شوند و جواب خداوند که نه ولكن تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم پس به درستی که آن روزیست که من حکم نمودم و حتم کردم که پاک نمایم زمین را آن روز از کفر و شرک و معاصی و انتخاب کنم از برای آن وقت بندگانی را برای خود که آزمودم دلهایشان را برای ایمان...»

کتاب نجم ثاقب ص ۵۹

(و نیز رجوع شود به یادداشت ۱ صفحه ۸۸ گزارش گمان‌شکن، چاپ تهران).

۴۱- در هشتم بند ۲ ص ۵۱ «۶- و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و

گوساله و شیر و پرواری با هم. و طفل کوچک آنها را خواهد راند ۷- و گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد ۸- و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر بازداشته شده دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت ۹- و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادى نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آنهایی که دریا را می‌پوشانند ۱۰- و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه‌یی به جهت علم قوم‌ها برپا خواهد شد و امت‌ها آنرا خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود.»

کتاب اشعیا نبی باب ۱۱

۴۲- در هشتم بند ۳ ص ۵۱ «۲۵- گرگ و بره با هم خواهند چرید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد و خوراک مار خاک خواهد بود. خداوند می‌گوید که در تمام کوه مقدس من ضرر نخواهند رسانید و فساد نخواهد بود.»

کتاب اشعیا نبی باب ۶۵

«... بعد از آن گزندگان زمین و چهارپایان در میان خلاق می‌باشند و هیچ یک از آنها به دیگری آزار نمی‌رساند و زهر هر صاحب زهری را از گزندگان زمین و غیر آن برمی‌دارم و ستم هر گزنده‌ای را زایل می‌گردانم و برکنهای زمین و آسمان را بیرون می‌آورم و زمین به سبب حسن نباتاتش زیبا و خرم می‌شود و همه میوه‌های زمین و انواع چیزهای خوب و پاکیزه آن بیرون می‌آیند و رأفت و مهربانی را به میان اهل زمین می‌اندازم پس با یکدیگر مواسات و مدارا می‌کنند و مال دنیا را با یکدیگر بالسویه قسمت می‌نمایند پس فقیر بی‌احتیاج و غنی می‌شود و بعضی به بعضی دیگر تفوق نمی‌کنند.»

بحار الانوار ص ۲۸۲

۴۳- در نهم بند ۲ ص ۵۳ «۱۲- آنگاه یوشع در روزی که خداوند اموریان را پیش بنی اسرائیل تسلیم کرد به خداوند در حضور بنی اسرائیل تکلم کرده گفت: ای آفتاب برجبعون بایست و تو ای ماه بروادی ایلون ۱۳- پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند مگر این در کتاب یا شر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاده و قریب به تمامی روز به فرو رفتن تعجیل نکرد؟»

صحیفه یوشع باب ۱۰

«پس مفتوح می‌فرماید خداوند برای او شرق زمین و غرب آن را می‌کشد مردم را تا آنکه نماند مگر دین محمد صلی الله علیه و آله... و می‌خواند آفتاب و ماه را پس اجابت می‌کنند او را و پیچیده می‌شود برای او زمین و وحی می‌شود به او پس عمل می‌کند به وحی به امر خدا تعالی.»

کتاب نجم ثاقب ص ۶۶

«... عرض کردم که آن آیه و علامت چیست؟ فرمودند که ایستادن آفتاب است از وقت ظهر تا عصر و نمایان شدن روی و سینه مردیست در روی جرم آفتاب در حالی که خلایق او را با حسب و نسب می‌شناسند...»

بحارالانوار ص ۲۲۳

۴۴- در نهم بند ۱۱ ص ۵۴- در متن فارسی بهمن یشت می‌نویسد که وقتی هوشیدر ماه ظهور می‌کند و هزاره‌اش آغاز می‌گردد چگونه بدی و پتیاره از جهان ناپدید می‌شود به طوری که ده نفر از شیر گاو سیر می‌شوند: «و هزاره اوشیدر چون به سر شود زمانه اوشیدر ماه بامی درآید و اوشیدر ماه بامی درآید و اوشیدر ماه بهم پرسه اورمزد شود و دین همه پذیرد و در جهان روان بکند. بیست شبانروز آفتاب در میان آسمان باز ایستد و مردم جهان چون آن معجزه ببینند دو سه یک بدین استوان شوند و منش بر داد یزدان دارند و در زمان اوشیدر ماه بامی دروج پتیاره آشموغ با ماری اژدهاء سهمگین در جهان رسد و چنان سطر باشد که بسیاری مردم و چهار پای و پرند تباہ کند و اوشیدر ماه بخره ورج ایزدی و نیرنگ اوستا بزند و از جهان مردم باز دارد و جهان پاک کند و بعد از آن هیچ جهنده و گزنده در جهان نباشد و بنماند و دروج آشموغ فریفتاری از جهان بشود و چون زمانه اوشیدر ماه بسر شود پس زمانه ساسانش پر خره باشد ورجاوند به سی سالگی بهم پرسه اورمزد شود و دین زرتشت در جهان آورد و آفتاب سی روز در میان آسمان بایستد و مردم هفت کشور زمین به تمام از این معجزه بر دین بهی استوان شوند و دین بپذیرند و ساسان دین اوشیدر ماه در جهان افروخته‌تر کند و همه زور و نیرو و دیوان درجان از جهان ببرد و جهان چنان کند که هیچ پتیاره و دهشن و آهرمن در جهان نباشد و جهان همچو بهشت پاک و پاکیزه‌تر کند پس دادار اورمزد رستاخیز تن پسین کند و مردمان را برانگیزاند و اهرمن دروند را بدام او نیست کند فیروز باد خره گوه اویژه دین مازدیسنان.»

در دنباله ظهور هوشیدر ماه در متن فارسی شرح می‌دهد که به محض شروع هزاره او ده نفر از شیر گاوی سیر می‌شوند و چون از همپرسه خود با اورمزد برمی‌گردد خورشید ۲۰ شبانه روز می‌ایستد در نتیجه دو ثلث مردم دنیا به دین زرتشت می‌گروند. ازین به بعد خوردن گوشت متروک می‌شود فقط شیر و کره می‌خورند و هزار نفر از شیر گاوی سیر می‌شوند. هوشیدر ماه مار سهمگین را که دنبال آشموغ است به وسیله خوره خود و کلمات اوستائی می‌کشد و هر گونه خرفستر را از جهان نابود می‌سازد و جانوران درنده بی‌آنکه زبان برسانند میان مردم زندگی می‌کنند بدی و آشموغی و فریفتاری ناپدید می‌شود و جهان پر از جمعیت و خوش نما شده مردم از دروغ می‌پرهیزند. پانصد سال که از زمان هوشیدر گذشت سوشیانس پدید می‌آید و همه دروج‌هایی که آتش را می‌زدند تباہ می‌کند. خورشید سی شبانه روز می‌ایستد و همه مردمان به دین زرتشت می‌گروند و سال ۳۶۰ روز تمام می‌شود. دهاک از بند آزاد گردد و یکروز و نیم فرمانروائی جابرا نه نماید. سوشیانس سام

نریمان را بیدار کند که دین را بپذیرد و بی‌مرگ بشود. سام به دهاک پیشنهاد کند که دین بپذیرد اما او می‌گوید که هر دو ما باید که با آسمان برابری بکنیم. سام او را می‌کشد و همه بدیها از جهان ناپدید شود. مردم مانند فرشتگان بشوند و آغاز رستاخیز باشد چنانکه در بندهشن شرح آن آمده است.

در متن فارسی قسمت دیگری راجع به همین موضوع وجود دارد که با متن بهمن یشث اختلافاتی نشان می‌دهد. از جمله اینکه هوشیدر نژاد گرگان، دزدان، راهزنان و جنایتکاران را برمی‌اندازد. چون سیصد سال از زمان هوشیدر بگذرد زمستان ملکوس^(۱) فرا می‌رسد و همه جانوران و نباتات را تباه می‌کند از ده هزار نفر یکنفر می‌ماند پس از آن دنیا را از حصار جم (ورجمکرد) دوباره می‌آریند. بعد از آن هنگام اجتماع ملل در جنگ بزرگ فرات می‌رسد در آنجا کشتار به قدری زیاد است که آب رودخانه سرخ می‌شود^(۲) بازماندگان با تن خونالود به زین اسب خودشان می‌نشینند سپس ورجاوند یکی از سرحد هندوستان آمده پس از جنگ بزرگی ایران را تسخیر می‌کند و بعد پشوتن را از کنگ دز می‌خوانند تا آداب و رسوم دینی را برقرار نماید.

۴۵- در نهم بند- ۱۲ ص ۵۴ «... و دست مبارک خود را بر سر مؤمنان خواهد کشید که عقلشان کامل شود و هر شیعه را قوت چهل مرد خواهد بود با دل محکم‌تر از قطعه آهن... و جمیع امراض و کینه‌ها و سستی‌ها به برکت آن حضرت از ایشان برطرف شود

حواشی حلیه المتقین مجلسی ص ۵۶

« در خرایج راوندی مرویست از حضرت باقر علیه السلام که فرمود هر کس درک کند قائم اهل بیت مرا از صاحب عاهتی و آفتی شفا خواهد یافت یا صاحب ضعفی قوی خواهد شد و در غیبت نعمانی مرویست از سید سجاد که فرمود هرگاه برخیزد قائم علیه السلام ببرد خدای عزوجل از هر مؤمنی افترا و برگرداند به او قوت او را و این تکریم عظیم نه مانند شفا دادن جناب عیسی علیه السلام و سایر انبیاء علیهم السلام است گاهی به جهت اعجاز و اتمام حجت کور یا لال یا پیس یا مرضی را برای جاحدی یا منافقی در موارد معدوده بلکه بردن این آفات و رفتن این بلیات از تمام مؤمنین و مؤمنات از آثار ظهور موفورالسور و طلوع طلعت غرا و تشریف و تقدیم و مراسم قدوم و تهیه آداب لقا و درک فیض شرف حضور حضرت مهدی صلوات الله علیه است.»

۱. ملل ژرمن در افسانه‌های خود اشاره به چنین زمستانی کرده‌اند که در آخر دنیا اتفاق خواهد افتاد. زمستان فیمبول Fimbul راجع به زمستان ملکوس دارمستر.

Etudes Ir جلد دوم صفحه ۲۰۳-۲۰۵ و جلد دوم لغات و تدبیرات تألیف دستور هوشنگ جاماسپ ص ۱۵۴ دیده شود.

۲. «۲۰» و چرخشت را بیرون شهر به پا بیفشردند و خون از چرخشت تا به دهن اسبان به مسافت هزار و ششصد تیر پرتاب جاری شد.»

مکاشفه یوحنا رسول باب ۱۴.

۴- و سیمین پیاله خود را در نه‌ها و چشمه‌های آب ریخت و خون شد.»

همان کتاب باب ۱۶

کتاب نجم ثاقب ص ۶۱

۴۶- در نهم بند ۱۴*۱ ص ۵۵ گویا مقصود از کوه دود کوه دماوند است و یا کوه دخان به این مناسبت ذکر شده که کوه آتشفشان می باشد. «چنانکه گفته اند دجال را عیسی خواهد کشت به کوه دود.»

مظاهر الانوار ص ۴۲۴

«بعضی گفته اند که عیسی بن مریم دجال را در کوه دخان به قتل خواهد رسانید.»

بحار الانوار ص ۲۱۴

«... پیش از ظهور قائم (ع) چند سالی فریب دهنده ای می آید که در آنها راستگو را تکذیب می کنند و دروغگو را تصدیق.»

بحار الانوار ص ۲۳۱

۴۷- در نهم بند ۱۴*۲ ص ۵۴ «... علمای یهود برای اسکات امت و رد دلیل نصاری گفتند که در اقصای عالم که احدی آنرا نداند شهری بزرگ موجود است و امت کثیری از یهود در آن ساکنند و ملک ایشان یکی از اولاد حضرت موسی است و نام آن شهر بن موسی است و در گرد این مدینه نهری از ریگ روان است که به این سبب کسی دخول و خروج از آن نتواند... تا روزی که مسیح موعود ظاهر شود آن وقت این نهر بایستد و امت یهود آنروز بیرون آیند و مسیح را نصرت نمایند.»
با جابلقا و جابلسا مقایسه شود.

الفرائد ص ۱۴۷

۴۸- در نهم بند ۱۵ ص ۵۶ «جواب دویم بقای دجالست در دیر به طرزی که دست های او در گردنش بسته شده و مابین زانوهای وی تا کعبین به آهن مقید کرده اند و در روایت دیگر مذکور شده که در چاهی مقید است.»

بحار الانوار ص ۳۷

۴۹- در نهم بند ۱۶ ص ۵۶ «۲- واژدها یعنی مار قدیمی را که ابلیس و شیطان می باشد گرفتار کرده او را تا مدت هزار سال در بند نهاد ۳- و او را بهاویه انداخت و در را بر او بسته مهر کرد تا امتها را گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد و بعد از آن می باید اندکی خلاصی یابد... ۷- و چون هزار سال به انجام رسد شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت ۸- تا بیرون رود و امت هایی را که در چهار زاویه جهانند یعنی یاجوج و مأجوج را گمراه کند.»

مکاشفه یوحنا ی رسول باب ۲۰

۵۰- در نهم بند ۲۲ ص ۵۷ «سعد بن عبدالله در بصائر از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت کرده است

که شیطان لعنة الله از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده می‌شوند حق تعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم. چون آنروز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش، از روزی که خدا آدم را خلق کرده است تا آنروز و حضرت امیرالمؤمنین برگردد و این آخر برگشت‌های آن حضرت است.. چون آنروز شود حضرت امیرالمؤمنین برگردد با اصحابش و شیطان بیاید، با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک به کوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می‌بینم اصحاب حضرت امیرالمؤمنین را که صد قدم از پس پشت برگردند و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری به زیر آید از آسمان که پر شده باشد از ملایکه و رسول خدا (ص) حربه از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از عقب برگردد و اصحابش به او گویند که اکنون که ظفر یافتی به کجا می‌روی؟ او گوید من می‌بینم آنچه شما نمی‌بینید من می‌ترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول به او برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه هلاک شوند.»

حق الیقین چاپ طهران ۱۲۵۹ جلد دوم ص ۲۸۲

(نیز مراجعه شود به بحار الانوار ص ۳۰۳ و مظاهر الانوار ص ۴۳۷-۴۳۶).

۵۱- در نهم بند ۲۳ ص ۵۷ «۵- و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید اینست قیامت اول
۶- خوشحال و مقدس است کسی که از قیامت اول قسمتی دارد. بر اینها موت ثانی تسلط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.»

مکاشفه یوحنا رسول ۲۰

«... رسول خدا فرمود هرگاه از دنیا نماند مگر یکشب هر آینه خدا او را طولانی می‌گرداند تا اینکه مالک گردد به دنیا مردی از اهل بیت من که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من است زمین را از عدل پر گرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده و اموال را بالسویه قسمت می‌کند. پس هفت سال یا نه سال خلافت می‌کند و بعد از آن نفعی در زندگانی نمی‌باشد.»

جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۳۱

«... و قومی گویند پیش ملائکه بنهادند به شرط آنکه اهرمن در عالم باشد آن مدت که معین کرده بودند، و هر کدام عهد بشکستند پیش از آنکه مدت به آخر رسد او را به شمشیر خود بکشند و چون مدت به آخر رسد اهرمن از عالم بیرون شود و چون بیرون بود عالم خیر محض باشد و شر و فساد باقی نماند.»

تبصره العوام چاپ تهران ص ۱۳

۵۲- درایش اهریمن بند ۱- ص ۵۸ «۲- و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کناره نهر درخت حیات را که دوازده میوه می‌آورد یعنی هر ماه میوه خود را می‌دهد و برگ‌های آن درخت برای شفای امتهای می‌باشد.»

مکاشفه یوحنا رسول ۲۲

پایان

کارنامه اردشیر پاپکان

به اهتمام
صادق هدایت

سرآغاز

کارنامه اردشیر پاکان بازمانده یکی از کهنه‌ترین متن‌های پهلوی است، که پس از تاراج کتابهای پیش از اسلام ایران هنوز در دست مانده است. البته هر کس با شاهنامه فردوسی سرو کار داشته، کم و بیش از موضوع این کتاب آگاه است. داستان مزبور یک تکه ادبی شیرین و دلچسبی است که حکایت از گزارش دوره پادشاهی پر گیر و دار اردشیر می‌نماید؛ و با زبان ادبی ساده و گیرنده‌ای به رشته نگارش درآمده که تاکنون نظیر آن در ادبیات فارسی دیده نشده است. بر خلاف کلیه افسانه‌ها و حکایاتی که راجع به اشخاص سرشناس تاریخی نوشته شده، که دور سر آنها هاله تقدس گذاشته و جامعه زهد و تقوی به آنها پوشانیده‌اند؛ به طوری که از جزئیات زندگی آنها پند و اندرز و سرمشق زندگی برای مردمان معمولی استخراج کرده‌اند (مانند اسکندرنامه و غیره). نویسنده این داستان با نظر حقیقت‌بین و موشکافی استنادانه‌ای پهلوانان خود را با احساسات و سستی‌های انسانی بدون شاخ و برگ برای ما شرح می‌دهد. و پیش آمده‌ها به قدری طبیعی است که خواننده به دشواری می‌تواند شک و تردید به خود راه بدهد. همان طوری که امروزه نیز نویسندگان زیردست اروپا همین رویه را در شرح زندگی اشخاص معروف دنبال می‌کنند: (مثل: شکست‌ها و سرگردانی‌های اردشیر - عاشقی‌های صاعقه‌آسا - مخاطب ساختن بانوان با الفاظ خشن - بی‌اعتنائی اردشیر به پند و نصایح پاک و غیره که به هیچ وجه در کتب قدما سابقه ندارد).

موضوع خارق‌العاده برای مردمان امروزه یکی «فره ایزدی» است که مانند روح‌القدس به شکل بره به اردشیر می‌رسد و در مواقع باریک از او پشتیبانی می‌کند. دیگر در آمدن آذر فرنبغ به صورت خروس، (در دهم - ۷) برای اینکه مانع از مسموم شدن اردشیر بشود. و نیز «کرم هفتواد» که ظاهراً صفات اژدها را دارد، تا اندازه‌ای اغراق‌آمیز به نظر می‌آید. البته همه اینها مربوط به اعتقادات عامیانه آن زمان و دین زرتشتی می‌باشد.

باری، در اینکه وقایع تاریخی است - مثل همه وقایع تاریخی (با در نظر گرفتن اختلاف زمان) شکی در بین نمی‌باشد. ولی از طرف دیگر در اینکه نگارنده در بهم انداختن وقایع دخل و تصرف کرده و به صورت رومان درآورده نیز تردیدی نیست. آیا تا چه اندازه از آنرا می‌توانیم جزو سرگذشت حقیقی اردشیر بدانیم؟ این مطلب بحث مفصلی لازم دارد که عجالاً کار ما نیست. گویا مقصود نویسنده بیشتر نوشتن شرح حال افسانه‌آمیز (Biographie romancée) یعنی همان قسمت ادبی و افسانه‌آمیز که برای آیندگان ارزش دارد بوده است. چون در آن زمان مورخ به شرح وقایع خشک تاریخی اکتفا نمی‌کرده، بلکه کوشش می‌نموده وقایع را به لباس ادبی و به صورت رومان دربیآورد، و در عین حال مقاصد خود را در آن بگنجاند. زیرا تعدد نویسنده این کتاب در ثبوت تأثیر بخت و سرنوشت، اعتقاد به نجوم و پیشگویی، ستایش دلاوری و سواری و پهلوانی و طرفداری از دین زرتشت و مراعات کامل از احکام مذهبی (مانند: واج گرفتن و برقرار کردن مکرر آتش بهرام) و اهمیت نژاد و تخمه پادشاهان و بزرگان ایران باستان که به موقع قابلیت خود را بروز می‌داده است آشکار می‌باشد.

کارنامه فعلی شامل تمام گزارش تاریخی دوره پادشاهی اردشیر از جمله جنگ او با امپراطور روم و پادشاه ارمنستان نیست. فقط اشاره مبهمی راجع به قصد جنگ اردشیر با ارمنستان می‌شود (در هفتم - ۲). چنانکه از جمله اول در نخستین به دست می‌آید، گویا این کتاب خلاصه‌ای از کارنامه مفصل دیگری می‌باشد و قسمت‌های اضافی شاهنامه این حدس را تأیید می‌کند (از جمله: داستان هفتواد). لذا می‌توان حدس زد که تا زمان فردوسی قسمت عمده کارنامه یا ترجمه عربی و یا پازند آن وجود داشته است. این موضوع از مقایسه مطالب تاریخی شاهنامه با کتاب‌های پهلوی از قبیل: دینکرد، یادگار زریران، کارنامه اردشیر پاپکان، مادیگان چترنک، بوندهشن و زند و هومن یسن به خوبی روشن می‌گردد.

از آنجایی که در متن کارنامه اشاره به بازی شطرنج و نرد و خاقان ترک شده است، می‌توان حدس زد که گردآوری کارنامه یا خلاصه آن در قرن ششم میلادی در زمان خسرو اول (انوشیروان) انجام گرفته است. ولی از طرف دیگر ستایش پهلوانی، اسواری (Chevalerie) هنرنمایی و زیبایی جسمانی که مکرر در آن آمده است مأخوذ از منابع خیلی قدیمی و از عادات زمان اشکانی و یا اوایل ساسانی می‌باشد. ولی پند و اندرزی که به اردشیر منسوب است (قسمت الحاقی) باید از اختراعات دوره اخیر ساسانی باشد که عادت داشته‌اند احتیاجات خود را به صورت جملات اخلاقی به اشخاص معروف نسبت بدهند تا به این وسیله سرمشقی به معاصرین خود داده باشند.

از طرف دیگر سبک و انشای محکم، ساده و استادانه کارنامه خیلی قدیمی است؛ و با سبک کتب پهلوی

که بعد از اسلام تألیف شده فرق دارد. از اینقرار می‌توان نتیجه گرفت که: کارنامه فعلی بی شک از ادبیات اصیل دوره ساسانیان به شمار می‌رود و قطعاً بعد از سقوط یزدگرد و یا در دوره اسلامی تنظیم نشده است.

گرچه فردوسی همین داستان را به زبان بی‌مانند و فراموش نشدنی در شاهنامه نقل می‌کند، ولی از ارزش نثر ادبی این حکایت و سادگی آن چیزی نمی‌کاهد. به علاوه تأیید می‌شود که فردوسی منابع خود را مستقیماً از متن‌های پهلوی و یا ترجمه دقیق آنها نگرفته، بلکه اسناد او بر اساس پازند این متن‌ها یا ترجمه عربی و یا اطلاعات شفاهی که از دهقانان کسب می‌کرده قرار گرفته است. ولی ضمناً به این نکته برمی‌خوریم که تا چه اندازه فردوسی در اصالت ترجمه منابع خود کوشش و دقت به کار برده است، (مانند؛ ترجمه‌های تحت‌اللفظی و استعمال لغات پهلوی). و نیز پس از مقایسه خواهیم دید که متن کنونی اصیل‌تر از نسخه‌ای می‌باشد که فردوسی از آن استفاده کرده است. فردوسی تنها مترجم و شاعر نبوده، بلکه اسناد گوناگون خود را با ترتیب و ذوق مخصوصی به هم مرتبط کرده، و نیز طبق شیوه و روش مورخین و نویسندگان زمان ساسانی بی‌آنکه به وقایع تاریخی لطمه وارد بیاورد ایجاد افسانه می‌نماید:

که رستم یلی بود در سیستان، منش کردمی رستم داستان.

رستم نیمه حقیقی و نیمه اساطیری او از قهرمانان تاریخی زنده‌تر و حقیقی‌تر مانده است. کاری که شکسپیر از پروراندن افسانه دکتر فوست نموده.

اینک متن پازند کارنامه را با جزئی تغییر در دسترس خوانندگان می‌گذاریم. نیز ناگفته نماند که در سنه ۱۸۹۹ میلادی خدایار دستور شهریار ایرانی ترجمه‌ای از کارنامه به فارسی نموده است. ولی از طرفی به واسطه نایاب بودن نسخه مزبور و از طرف دیگر به جهت نواقصی که در آن دیده می‌شود، این بود که لازم شمردیم مجدداً اقدام به ترجمه کارنامه بنماییم. این کتاب از روی صحیح‌ترین متنی است که دانشمند بزرگوار آقای بهرام گور انکلسریا سالیان دراز در تصحیح و مقابله آن کوشیده و فراهم کرده است. صرف‌نظر از پاره‌ای لغات غیرمصطلح که معنی آنها در پاورقی داده می‌شود، متن مزبور برای عموم فارسی‌زبانان قابل فهم می‌باشد.

در خاتمه سپاسگذاری از آقای بهرام گور تهمورس انکلسریا را واجب می‌شماریم که علاوه بر اجازه اقتباس از متن ایشان، از هیچگونه کمک و راهنمایی در ترجمه متن‌های پهلوی نسبت به اینجانب فروگذار نکرده و منت بزرگی به گردنم گذاشته‌اند.

بمبئی ۱۳۷/۲/۴

صادق هدایت.

به نام یزدان

کارنامه اردشیر پاپکان^(۱)

«(۰) به نام و نیرو و یاری دادار^(۲) اورمزد ریومند^(۳) فرهمند^(۴) تندرستی و دیرزیوشنی^(۵) همگی نیکان و فرارون کنشان^(۶) و نام چشتی^(۷) او که برایش این نوشته می شود.»

در نخستین

[در دیدن پاپک، ساسان را در خواب و دادن دخت خود بدو.]^(۸)

(۱) به کارنامه اردشیر پاپکان ایدون^(۹) نوشته بود که: پس از مرگ الاسکندر^(۱۰) ارومی^(۱۱) ایرانشهر را دو صد و چهل کدخدای^(۱۲) بود. (۲) سپاهان و پارس و کسته های^(۱۳) بهش نزدیکتر به دست اردوان سردار بود. (۳) پاپک مرزپان^(۱۴) و شهردار^(۱۵) پارس بود، و از گمارده^(۱۶) اردوان بود. (۴) اردوان باستخر می نشست؛^(۱۷) (۵) و پاپک را هیچ فرزندی نامبردار نبود؛ (۶) و ساسان شپان پاپک بود، و هموار با گوسپندان بود، و از تخمه دارای دارایان^(۱۸) بود، و اندردش - خدائی^(۱۹) الاسکندر به گریز و نهان - روشی^(۲۰) بود و باکردشپانان بسر می برد. (۷) پاپک نمی دانست که ساسان از تخمه دارای دارایان زاده است. (۸) پاپک شبی به خواب دید: «چونانکه خورشید از سر ساسان بتابد و همه گیهان^(۲۱) روشنی گیرد.» (۹)

۱. سرآغاز این کتاب الحاقی است و استساخ کننده افزوده است.

۲. آفریننده.

۳. درخشان Rayonnant

۴. خوره اومند = باعظمت.

۵. درازی عمر.

۶. نیک کرداران.

۷. به خصوص یادآوری نام.

۸. نسخه اصلی کارنامه بدون فصل و عنوان می باشد، عناوین این کتاب از شاهنامه فردوسی گرفته شده است.

۹. چنین، همینگونه. Alexander

۱۰. اسکندر

۱۱. امپراطوری روم شرقی (بیزانس) که نیز شامل یونان می شده است.

۱۲. ملوک الطوائف.

۱۳. نواحی، اطراف Côtés

۱۴. Margrave

۱۵. حکمران Satrape

۱۶. گماشته

۱۷. مقر و پایتخت داشت.

۱۸. دارا پسر دارا

۱۹. فرمانروایی بیدادانه.

۲۰. روش پنهانی

۲۱. جهان

دیگر شب ایدون^(۱) دید: «چونانکه ساسان به پیلی آراسته سپید نشسته بود، و هر که اندر کشورند پیرامون ساسان ایستاده و نماز^(۲) بهش می‌برند و ستایش و آفرین همی کنند.» (۱۰) سه دیگر شب همگونه ایدون دید: «چونانکه آذر فرنیغ و گشنسپ و برزین مهر^(۳) به خانه ساسان همی و خشنند^(۴) و روشنی به همه گیهان همی دهند.»

(۱۱) پاپک چونش بدان آئینه^(۵) دید اند^(۶) نمود؛ (۱۲) وش^(۷) دانایان و خواب‌گزاران به پیش خواسته، آن هر سه شب خواب چون دیده بود پیش ایشان گفت.

(۱۳) خواب‌گزاران^(۸) گفتند که: «آنکه این خواب پدش^(۹) دیده‌ای، او یا از فرزندان آن مرد کسی به پادشاهی گیهان رسد؛ چه، خورشید و پیل سپید آراسته چیری و توانایی و پیروزی، و آذر فرنیغ دین دانایی^(۱۰) مه - مردان^(۱۱) و مغ مردان،^(۱۲) و آذر گشنسپ ارتشتار^(۱۳) و سپهدان، و آذر برزین مهر واستریوشان^(۱۴) و برزگرداران گیهان؛ و همگی این پادشاهی به آن مرد یا فرزندان آن مرد رسد.»

(۱۴) پاپک چونش آن سخن شنف، کس فرستاد، و ساسان را به پیش خواست، و پرسید که: «تو از کدام تخمه و دوده‌ای؟ از پدران و نیاکان تو کس بود که پادشاهی و سرداری کرد؟»

(۱۵) ساسان از پاپکان پشت و زنه‌ار خواست، که: «گزند و زیانم مکن.»

(۱۶) پاپک پذیرفت. و ساسان راز خویش چون بود پیش پاپک گفت.

(۱۷) پاپک شاد شد و فرمود که: «تن بشوی.»^(۱۵)

(۱۸) و پاپک فرمود که تا دستی جامه و پوشاکی خدایوار^(۱۶) بهش آوردند و به ساسان دادند که:

«پوش.» و ساسان همگونه کرد.^(۱۷) (۱۹) و پاپک ساسان را فرمود که تا چند روز به خورش و دارش^(۱۸)

۱. چنین

۲. تعظیم و تکریم.

۳. نام سه آتش مقدس روحانی که برای حفاظت جهان آفریده شده و همه آتش‌های دیگر از آنها مشتق می‌شوند.

۴. فروزانند - تابانند.

۵. طریق - منوال

۶. شگفت، تعجب

۷. او - وار

۸. معبرین

۹. برایش

۱۰. دانش دینی

۱۱. مردان بزرگ

۱۲. روحانیون

۱۳. سپاهی - جنگجویان

۱۴. روستایان.

۱۵. در متن: «تن به - آو = زن - کن» فردوسی می‌گوید:

همی باش تا خلعت آرند نو.

بدو گفت بابک: «به گرمابه شو»

۱۶. تنپوشی شاهوار

یکی اسب با آلت خسروی.

۱۷. بیاورد پس جامه پهلوی

۱۸. دارایی

نیک و سزاوار پرورد؛ (۲۰) و ش پس دخت خویش به زنی داد.^(۱)

۱. طبق خدااینامه، کتیه اردشیر و پسرش و همچنین همه اسناد معتبر تاریخی اردشیر پسر بابک بوده است. در اینجا پسرخوانده بابک معرفی می‌شود.

در دوم در زادن اردشیر پاپکان و چگونگی او با اردوان در نخچیرگاه.

(۱) دهش^(۱) باید بودن را، اندر زمان^(۲) آن کنیزک^(۳) آبستن شد و اردشیر ازش زاد.

(۲) پاپک چونش برازندگی تن و چابکی اردشیر بدید، دانست که: «آن خواب که دیدم راست شد.» (۳)

وش اردشیر به فرزندی پذیرفت و گرمی داشت و پرورد؛ (۴) و چون به داد^(۴) و هنگام فرهنگ^(۵) رسید، به دبیری و اسواری^(۶) و دیگر فرهنگ ایدون فرهاخت^(۷) که اندر پارس نامی شد.

(۵) چون اردشیر به داد پانزده ساله رسید، آگاهی به اردوان آمد که: «پاپک را پسری هست به فرهنگ و اسواری فرهاخته و بایشنی^(۸) است.» (۶) وش نامه به پاپک کرد که: «ما ایدون شنفتم که: شما را پسری هست بایشنی و به فرهنگ و اسواری اویر^(۹) فرهاخته؛ (۷) کامه^(۱۰) ماست که او را به درگاه ما فرستی، و نزد ما آید تا با فرزندان و سپهرگان^(۱۱) باشد، وش به فرهنگ کش هست بر^(۱۲) و پاداش فرمائیم.»

(۸) پاپک، از آنرو که اردوان مه-کامکار-تر^(۱۳) بود، دیگرگونه کردن و آن فرمان به سپوختن^(۱۴) نشایست؛

(۹) وش، اندر زمان، اردشیر را آراسته، باده بنده^(۱۵) و بس چیز افد^(۱۶) بسیار سزاوار به پیش اردوان فرستاد.

(۱۰) اردوان چونش اردشیر بدید، شاد شد، و گرمی کرد، (۱۱) و فرمود که: هر روز با فرزندان و سپهرگان خویش به نخچیر و چوگان شوید؛ و اردشیر همگونه کرد. (۱۲) به یاری یزدان، به چوگان و اسواری و چترنگ^(۱۷) و نو اردشیر^(۱۸) و دیگر فرهنگ از ایشان همگی چیر و ورد^(۱۹) بود.

(۱۳) روزی، اردوان با اسوباران و اردشیر به نخچیر رفته بود. (۱۴) گوری^(۲۰) اندر دشت بگذشت؛

- | | |
|---|--------------------------------------|
| ۱. سرنوشت - قضا | ۲. در حال - بیدرنگ |
| ۳. بانو - خانم بزرگوارده | ۴. سن - Date |
| ۵. فنون. | ۶. سواری - chevalerie |
| ۷. افراشت - آموخت - تربیت کرد. | ۸. پایسته - پرازنده. |
| ۹. بسیار - نیکو | ۱۰. آرزو - خواهش - مراد |
| ۱۱. شاهزادگان - امیر تخمگان - بزرگزدگان | ۱۲. میوه - اجر |
| ۱۳. کامروا تر - زورمند تر | ۱۴. سربچی - پشت گوش انداختن - تأخیر. |
| ۱۵. پرستار | ۱۶. شگفت آور. |
| ۱۷. شطرنج. | ۱۸. نرد. |
| ۱۹. نبرد - آزموده. | ۲۰. گورخر - خردشتی |

اردشیر و پسر مه^(۱) اردوان از پس آن گور تاختند؛ و اردشیر اندر رسیده، تیری ایدون به گور زد که تیر تا پر به شکم اندر شد، و دیگر سوی بگذشت، و گور بر جای بمرد.

(۱۵) اردوان و اسوباران فراز رسیدند، و از چنان زنش^(۲) به آن آئینه^(۳) افد نمود،^(۴) پرسید که: «این زنش که کرد؟» (۱۶) اردشیر گفت که: «من کردم.» (۱۷) پسر اردوان گفت که: «نه، چه من کردم.» (۱۸) اردشیر را خشم گرفت؛ و ش به پسر اردوان گفت که: «هنر و مردانگی، به ستمگری و دش - شرمی^(۵) و دروغ و بیدادی، به خویشستن بستن نتوان؛ این دشت نیک، و ایدر^(۶) گور بسیار؛ من و تو ایدر، دیگر آزمایش کنیم، و نیکی و دلیری و چابکی پدید آوریم.»

(۱۹) اردوان را از آن دشوار آمد؛ و پس از آن اردشیر را نگذاشت که بر اسب بنشیند؛ (۲۰) و ش اردشیر را به آخور ستوران^(۷) فرستاد، (۲۱) و فرمود که: «بنگر که: روز و شب از نزدیک ستوران به نخچیر و چوگان و فرهنگستان^(۸) نشوی.»

(۲۲) اردشیر دانست که: اردوان از دش - چشمی^(۹) و بدکامی^(۱۰) (این سخن) را می گوید؛

(۲۳) و ش، اندر زمان، داستان^(۱۱) چون بود، نامه به پاپک نوشت.

(۲۴) پاپک چونش نامه بدید، اندوهگین شد؛ (۲۵) و ش، به پاسخ (که) به اردشیر کرد، نوشت که: «تو از نادانی کردی، که به چیزی که زیان ازش نشایست بودن یا بزرگان ستیزه بردی، و سخن به درشت آوازی بهش گفتی؛ (۲۶) کنون هم به پدران انگار، پوزش بگوی؛ (۲۷) چه، دانایان گفته اند که: «دشمن به دشمن آن نتوان کردن، که مرد نادان، از کنش^(۱۲) خویش بهش رسد.»^(۱۳) (۲۸) این نیز گفته اند که: «از آنکس مست^(۱۴) درمانده مباش که جز از او نگزارد.»^(۱۵) (۲۹) و تو خود دانی که: اردوان بر من و تو و بسی مردم اندر گیهان، به تن و جان و هیر^(۱۶) و خواسته، کامکارتر پادشاه هست؛ (۳۰) کنون نیز اندرز من به تو این سخت تر^(۱۷) که: یگانگی و فرمانبرداری کن، و ورج^(۱۸) خویشستن به نابین بودی^(۱۹) مسپار.»

۱. پسر بزرگ

۲. ضربت.

۳. طریق - گونه.

۴. افدیدن - تعجب کردن

۵. بی شرمی (دش = بد). مانند: دشنام، دشمن، دشوار

۶. اینجا

۷. در قدیم معمول بوده مجرم را به استبل می فرستاده اند.

۸. پرورشگاه.

۹. بدچشمی، خیرگی - رشک

۱۰. پدخواهی

۱۱. سرگذشت.

۱۲. کردار

۱۳. سعدی می گوید:

دشمن به دشمن آن نپسندد که بی خرد

با نفس خود کند به هوای مراد خویش.

۱۴. تنگی، گله مندی (در فارسی جدید به شکل مستمند باقی است).

۱۵. از دست او گره باز نشود.

۱۶. مال و منال

۱۷. زیاده تر

۱۸. ارج - آبرو - روشنایی

۱۹. نامری.

در سوم
[درویایوان^(۱) شدن کنیزک اردوان بر
اردشیر، و گریختن اردشیر با کنیزک^(۲)
به سوی پارس.]

(۱) اردوان را کنیزکی بایشنی^(۳) بود، که از دیگر کنیزکان آزر می تر^(۴) و گرامی تر داشت، و به هر آینه^(۵) پرستاری اردوان که بود آن کنیزک می کرد. (۲) روزی، چون اردشیر به ستورگاه^(۶) نشسته تنبور می زد و سرود بازی^(۷) و خرمی می کرد. او اردشیر را بدید و بهش ویایوان^(۸) شد؛ (۳) و پس از آن، نیز با اردشیر مهر و دوستی و دوشارم^(۹) گرفته، پیوسته به همه شب، که اردوان بنده بخت^(۱۰) بختی، آن کنیزک به نهان به نزدیکی اردشیر شده، تا نزدیک بامداد با اردشیر بودی، و پس باز به پیش اردوان شدی.

(۴) روزی، اردوان دانایان و اخترشماران،^(۱۱) که به دربار بودند، به پیش خواست و پرسید که: «چه همی بینید به چیش^(۱۲) هپتان^(۱۳) و دوازدهان،^(۱۴) و ایستش و روش^(۱۵) ستارگان، و چیش هنگام^(۱۶) خدایان شهر شهر،^(۱۷) و چیش مردمان گیهان، و چیش (برای) من و فرزندان و مردمان ما؟»

(۵) اختر شماران سردار^(۱۸) به پاسخ گفت که: «دوازدهان افتاده، و ستاره هر مزد^(۱۹) باز به بالست^(۲۰) شده،

- | | |
|---|---------------------------------|
| ۱. فریفته - شیفته - گمراه | ۲. خانم دریاری - بانو |
| ۳. بایسته - خوش نما. فردوسی نام او را گلنار ذکر می کند، یونانیان او را: «ارته دخت» می نویسند. | |
| ۴. ارجمندتر | ۵. طریقه - نوع |
| ۶. استبل | ۷. آوازخوانی به همراهی ساز. |
| ۸. دلپاخت | ۹. بستگی، مهر و علاقه. |
| ۱۰. بخت برگشته. | ۱۱. منجمین. |
| ۱۲. در باب - در خصوص | ۱۳. هفت سیاره. |
| ۱۴. دوازده برج. فردوسی می گوید: | |
| بپرس از شماره ده و دو و هفت | که چون خواهد اینکار بیداد رفت. |
| ۱۵. سکون و حرکت | ۱۶. معاصر - همزمان |
| ۱۷. سلاطین حول و حوش | ۱۸. لقب رئیس منجمان (منجم پاشی) |
| ۱۹. مشتری | ۲۰. بالاترین - ترفیع - اوج |

وش از بهرام^(۱) و ناهید،^(۲) به کستۀ^(۳) هپتورنگ^(۴) و شیر اختر^(۵) مرزند،^(۶) و به هرمزد یاری دهند؛^(۶) و هم چم^(۷) را، ایدون نماید، که: خدایی و پادشاهی نو به پیدایی آید، و بسی سر خدا^(۸) را بکشد،^(۹) و گیهان باز به یک خدایی^(۱۰) آورد.»

(۷) دیگر سرداری نیز از ایشان پی آمد؛ و به او گفت که: «ایدون پیدا است، که، هر بنده مرد، که از امروز تا سه روز از خداوند خویش بگریزد، به بزرگی و پادشاهی رسد، و بر آن خداوند خویش کام انجام^(۱۱) و پیروزگر شود.»

(۸) کنیزک، آن سخن چونش به اردوان گفتند، اندر شب که به نزدیک اردشیر آمده، پیش اردشیر باز گفت. (۹) اردشیر، چون آن سخن شنفت، منش^(۱۲) به گریختن از آنجا نهاد، (۱۰) وش به کنیزک گفت، که: «اگر منش با من راست و یگانه هست، پس نیز اندرین سه روز برگزیده، که دانایان اخترشماران گفته‌اند: «هر که از خداوند خویش بگریخت به بزرگی و پادشاهی رسد»، آور،^(۱۳) تا گیهان گیریم، بشویم؛ (۱۱) اگر یزدان - فره^(۱۴) - ایرانشهر^(۱۵) به یاری ما رسد، ببوخنیم،^(۱۶) و به نیکی و خوبی رسیم؛ ایدون^(۱۷) کنم که: از تو فرخ‌تر اندر گیهان کس نباشد.»

(۱۲) کنیزک همداستان^(۱۸) شد و گفت که: «به آوادی^(۱۹) دارم، و هر چه تو فرمایی کنم.» (۱۳) کنیزک چون نزدیک بامداد شد، باز به گاه خویش نزد اردوان شد؛ (۱۴) شب که اردوان خفته بود، از گنج اردوان شمشیری هندی، و زینی زرین و کمری میش سر،^(۲۰) و افسری زرین و جامی زرین به گهر و جوزن^(۲۱) و دینار آگنده و زره و زین‌افزاری بسیار پیراسته، و دیگر بسیار چیز برداشته، به پیش اردشیر آورد. (۱۵) اردشیر دو اسب از بارگان^(۲۲) اردوان، که به روزی هفتاد فرسنگ برفتندی، زین کرده، یک خود و

- | | |
|---------------------------------------|--|
| ۱. مریخ | ۲. زهره |
| ۳. سوی - جانب (به فرانسه قدیم: Costé) | ۴. بنات‌اللعش - خرس مهر |
| ۵. برج اسد | ۶. مرزیدن = مالیدن - نزدیکی کردن (مقارن) |
| ۷. به این سبب - ازین رو | ۸. فرمانفرما |
| ۹. اوزدن = کشتن | ۱۰. یک پادشاهی |
| ۱۱. کامروا. | ۱۲. اندیشه - قصد - اراده. |
| ۱۳. حاضر باش - زود باش | ۱۴. خوره - روح‌القدس - نور الهیت و تقدس که با پادشاهان ایران بوده است. |
| ۱۵. مملکت ایران | ۱۶. رها شدیم - نجات یافتیم. |
| ۱۷. چنان. | ۱۸. هم‌رای - راضی. |
| ۱۹. فال نیک، خوش شگون | ۲۰. سر بره (منقوش به سر بره که علامت بزرگی است) |
| ۲۱. پول نقره - درهم. | |
| ۲۲. توسن - کره سواری. فردوسی: | |
| همان ماهرخ بر دگر بارگی | نشست و برفتند یکبارگی. |

یک کنیزک برنشستند، و راه به پارس گرفته به شتاب همی رفتند.

(۱۶) ایدون^(۱) گویند که: اندر شب، فراز به دهی آمدند. (۱۷) و اردشیر ترسید که: «مگرم مردم ده بینند و شناسند و گرفتار کنند.» نه اندر ده، به^(۲) بکسته^(۳) ده گذشتند؛ (۱۸) و ش ده زنی^(۴) نشسته دید؛ (۱۹) و آن زن بانگ کرد که: «مترس اردشیر کی پایکان، که از تخمه ساسان، ناف^(۵) دارا شاهی! چه، رسته‌ای از هر بدی، کسی ترا نتوان گرفتن، و وت^(۶) خدایی ایرانشهر بسی سال باید کردن؛ بشتاب تا به دریا، و چون دریا به چشم بینی می‌ای؛ چه کت چشم به زرایه^(۷) افتد، از دشمنان بی‌بیم^(۸) باشی.» (۲۰) اردشیر خرم شد، و از آنجا به شتاب برفت.

۱. چنین.

۳. حوالی.

۵. پیوند - بسته - زاد و رود.

۷. دریا (زرایند لغت اوستایی دریا است).

۲. بلکه.

۴. زن دهاتی.

۶. ترا.

۸. ایمن.

در چهارم
[در آگاه شدن اردوان از گریز اردشیر
با کنیزک، و شتافتن او از پس ایشان.]

(۱) چون روز شد، اردوان کنیزک را خواست، و کنیزک بجای نبود. (۲) ستوریان^(۱) آمد، و به اردوان گفت که: «اردشیر با دوباره^(۲) شما به جای نیست.» (۳) اردوان دانست که: «کنیزک من با اردشیر گریخته رفته است.» (۴) و چونش آگاهی از گنج شنفت سرکنده^(۳) کرد؛ (۵) و ش اخترشماران سردار را خواست و گفت که: «زود باش و بنگر تا آن گناهکار با آن جه^(۴) روسپی^(۵) کدام جای شد، کی شائیم گرفتن؟» (۶) اخترشماران سردار زمان انداخت،^(۶) و به پاسخ به اردوان گفت که: «ماه از کیوان^(۷) و بهرام^(۸) رفته، و به هرمز^(۹) و تیر^(۱۰) پیوسته، خدای میان آسمان^(۱۱) زیر بره مهر^(۱۲) است؛ (۷) ایدون پیدا که اردشیر گریخته رفته؛ رویش به کسته پارس است، و اگر تا سه روز گرفتن نشاید، پس از آن گرفتن نتوان.» (۸) اردوان، اندر زمان^(۱۳) سپاه چهار هزار (مرد) آراسته، راه پارس، پی اردشیر گرفت؛ و چون نیمروز^(۱۴) شد به جایی رسید که راه پارس از آنجا می‌گذشت؛ (۹) و ش پرسید که: «آن دو اسوبار که به سوی این کسته آمدند، چه زمان بگذشتند؟» (۱۰) مردمان گفتند که: «بامداد، چون خورشید تیغ برآورد، ایدون چون باد ارده^(۱۵) همانا بگذشتند؛ (۱۱)

۱. میرآخور.

۲. کره سواری.

۳. دلنگ - سر به گریبان.

۴. لکاته.

۵. فاحشه.

۶. تقویم گرفت - زائجه گرفت.

۷. زحل.

۸. مریخ.

۹. مشتری.

۱۰. عطارد.

۱۱. خانه دهم که برج جدی باشد (طبق نجوم این خانه منسوب به پادشاهان و شاهزادگان و کارهای بزرگ و نیز دلیل بر پادشاهی می‌باشد).

۱۲. فوراً.

۱۳. پرتو خورشید.

۱۴. ظهر.

۱۵. تندرو - تیزرو.

از پس ایشان بره‌ای^(۱) بس ستر^(۲) همی دويد، که از آن نیکوتر بودن نشایست؛ (۱۲) دانیم که، تاکنون بسی فرسنگ زمین رفته‌اند، و شما گرفتن (ایشان) نتوانید.»

(۱۳) اردوان هیچ نیائید و بشتافت.

(۱۴) چون به دیگر جای آمد، از مردمان پرسید که: «آن دو اسوبار چه گاه بگذشتند؟»

(۱۵) ایشان گفتند که: «نیمروز، ایدون چون باد ارده همی شدند؛ و هموار^(۳) ایشان بره‌ای همی رفت.»^(۴)

(۱۶) اردوان شگفت نمود و گفت که: «انگار که اسوبار دوگانه را دانیم: به^(۵) آن بره چه سزد بودن؟» وش

از دستور پرسید.

(۱۷) دستور گفت که: «آن فره خدایی^(۶) است، که هنوز بهش نرسیده؛ بیاید که بویسو باریم:^(۷) شاید که:

پیش (از آن) که آن فره بهش برسد، شائیم گرفتن.»

(۱۸) اردوان با اسوباران سخت شتافت. (۱۹) روز دیگر، هفتاد فرسنگ برفتند؛ وش گروه و کاروانی

پیدیره آمدند.^(۸) (۲۰) اردوان از ایشان پرسید که: «آن دو اسوبار کدام جا پدیره (شما) شدند؟»

(۲۱) ایشان گفتند که: میان شما و ایشان زمین سی فرسنگ (است)؛ (۲۲) و ما را ایدون نمود، که: با یکی

از ایشان اسوباران، بره‌ای بس بزرگ و چابک به اسپ نشسته بود.»

(۲۳) اردوان از دستور پرسید که: «آن بره که با او به اسپ (نشسته)، چه نماید؟»

(۲۴) دستور گفت که: «انوشه باشید!^(۹) اردشیر بهش فره کیان رسیده به هیچ چاره گرفتن نتوان؛ پس

خویشتن و اسوباران رنجه مدارید، و اسپان مرنجانید و تباه مکنید؛ چاره اردشیر از در دیگر بخواهید.»

۱. غم - مقصود خوره ایزدی است که از زمان کیومرث به پادشاهان ایران به شکل بره می‌رسیده است. (نشان پیروزی)

۲. چاق - درشت

۳. پایه پای

۴. بدم سواران یکی غم پاک

۵. چو اسی همی بر پراکنده خاک.

۵ اما

۶. پادشاهی

۷. بتازیم؟ - بشتاییم؟

۸. بر خوردند - روپرو شدند - دچار شدند.

۹. جاویدان و بیمرگ باشید!

در پنجم

[در فرستادن اردوان پسر خویش را با
سپاه پیارس، به گرفتن اردشیر؛ و یاری
دادن بواک^(۱) به اردشیر؛ و کارزار او با
اردوان، و به زنی گرفتن دختر اردوان.]

(۱) اردوان، چون به آن آئینه^(۲) شنود، بازگشته، به جای نشست^(۳) خویش رفت؛ (۲) و پس از آن سپاهی گند^(۴) آراسته با پسر خویش به پارس به گرفتن اردشیر فرستاد.
(۳) اردشیر راه به بار^(۵) دربار گرفت؛ (۴) ایدون چون همی رفت، چند مرد از مردمان پارس، که از اردوان مستنکر^(۶) بودند، ایشان هیر^(۷) و خواسته و تن خویش پیش اردشیر داشته، یگانگی و فرمانبرداری پیدائینیدند. (۵) چون به جایی که «رامش اردشیر»^(۸) خوانند رسید، مردی بزرگمنش از سپاهان که بواک نام بود، که از دست اردوان گریخته بود، در آنجا پنه داشت، خود با شش پسر و بس سپاه گند^(۱۰) به نزدیک اردشیر آمد. (۶) اردشیر از بواک همی ترسید، که: «مگرم گیرد و به اردوان سپارد.» (۷) پس بواک به پیش اردشیر آمده و سوگند خورد و بیگمانی^(۱۱) داد که: «تا زنده باشم، خود با فرزندان فرمانبردار تو باشم.»
(۸) اردشیر خرم شد، و آنجا روستایی که «رامش اردشیر» خوانند فرمود کردن؛ (۹) بواک را با اسواران آنجا هشته^(۱۲) خود به بار^(۱۳) دریا شد؛ (۱۰) چونش دریا به چشم بدید، اندر یزدان سپاسداری انگارد، و بدانجا روستایی را «بوخت اردشیر»^(۱۴) نام نهاد، و ده آتش بهرام^(۱۵) بر دریا فرمود نشاستن،^(۱۶) و از آن جا باز به

۱. در شاهنامه نوشته شده.

۳. نشیمنگاه - پایتخت

۵. ساحل - کنار

۷. مال و منال

۹. رام اردشیر: در شاهنامه چهارم ذکر شده است.

۱۱. اطمینان - اطاعت

۱۳. ساحل

۲. گونه - طریق

۴. گرد - دلیر - بی باک

۶. رنجور - آزرده دل

۸. ظاهر ساختند.

۱۰. دلیر

۱۲. گذاشته

۱۴. بوشهر؟ بوختن = نجات یافتن

نزدیک بواک و اسوباران آمد، و سپاه آراسته به درگاه آذر فرنیغ کرفته گر^(۱۷) شد، و ایپت^(۱۸) ازش خواسته به کارزار با اردوان آمد، و آن سپاه اردوان را همگی کشت، و هیر و خواسته و ستور و بنه ازش بستند، و خود به استخر نشسته از کرمان و مکران و پارس، کسته کسته سپاه بیشمار مر^(۱۹) گرد می‌کرد، و به کارزار اردوان می‌فرستاد.

(۱۱) چهار ماه، هر روز کارزار و کشتار بسیار بود. (۱۲) اردوان، از کسته کسته، چون از ری و دنهاوند^(۲۰) و دیلمان و پذیرخوارگر. (۲۱) سپاه و آخور خواست. (۱۳) از آن چون فره - کیان با اردشیر بود، اردشیر پیروزی و ندید؛^(۲۲) و ش اردوان را کشت؛ و همگی هیر و خواسته به دست اردشیر آمد، و دخت اردوان را به زنی گرفت، و باز به پارس آمد و شهرستانی که «اردشیر خوره» خوانند (برپا) کرد؛ و در آن (نزدیکی) ور^(۲۳) بزرگی کند، و آب چهار جوی ازش بر آورد، و آتش به ور نشاست،^(۲۴) و کوه ستری را کنده، و رود راوک^(۲۵) (ازش) راینید،^(۲۶) و بسیار ده ورز^(۲۷) و آبادانی کرد^(۲۸) و بسیار آتش بهرام آنجا فرمود نشاستن.

۱۵. آتش مقدسی که مظهر جسمانی سه آذر بزرگ: فرنیغ و گشنسب و برزین مهر باشد، و حامی همه آذرهای زمینی است.

۱۶. برپا کردن ۱۷. ثواب کننده (لقب آذر فرنیغ)

۱۸. ایافت خواستن - مراد طلبیدن ۱۹. بیشمار

۲۰. دماوند

۲۱. پتش - خوار - گر (آن کوهی که بدان خوره مانده است). نواحی کوهستانی گیلان و تبرستان.

۲۲. و ندیدن = یافتن - به دست آوردن ۲۳. دریاچه

۲۴. نشانید - نشانیدن نگین در حلقه. فردوسی:

به فر کیانی یکی تخت ساخت چه مایه درو گوهری بر نشاخت

۲۵. در بوندهش کوهی به نام راوک نامیده شده. ۲۶. روان کرد

۲۷. روستا.

۲۸. اینجا در دو نسخه جدید چند فقره اضافه دارد که در ملحقات آخر کتاب نقل می‌شود.

در ششم

[در کارزار اردشیر با کردان و ستوه

آمدن او؛ شبیخون کردن او بر سر کردن و ستوهینیدن^(۱) ایشان.]

(۱) پس از آن، بسیاری سپاه گند زابل^(۲) بهی کرده،^(۳) به کارزار کردانشاه ماسی^(۴) فرفت.^(۵) (۲) بسا کارزار و خونریزی شد، و سپاه اردشیر ستوهی پذیرفت. (۳) اردشیر با سپاه خویش نیازان شده؛^(۶) اندر شب به بیابانی آمدند، کش هیچ آب و خورش نبود، خود با اسواران و ستوران همگی به گرسنگی و تشنگی رسیدند؛ و ش از دور آتش شپانان دید. (۴) اردشیر به آنجا شده مردی پیر آنجا دید که با گوسپندان به گشت^(۷) کوه بودند. (۵) اردشیر آن شب آنجا شد، و روز دیگر، از ایشان راه خواست. (۶) ایشان گفتند که: «از اینجا سه فرسنگ، روستایی هست بسیار آبادان، و بس مردم و پدیخوی^(۸) بسیار هست.»

(۷) اردشیر به آن ده شده، فردی فرستاد، و اسواران خویش همگی به درگاه خواست. (۸) سپاه ماسیان پنداشتند که: «ما از اردشیر بی‌بیم بشدیم؛ چه، بستوهی باز پارس^(۹) شد.» (۹) اردشیر چهار هزار مرد آراسته بر ایشان تازش^(۱۰) و شبیخون کرد. و از کردن هزار مرد بکشت، دیگران را خسته^(۱۱) دستگیر کرد، و از کردانشاه با پسران و برادران و فرزندان، بس هیر و خواسته به پارس گسیل کرد.

۱. به ستوه آوردن

۳. فراهم ساخته.

۴. سرزمین مدی؛ نام کوهی در کردستان می‌باشد. در ویس و رامین «کشور ماه» آمده است.

۵. فرفتن = خرامیدن - قصد کردن

۶. هزیمت یافته، سرگردان شده

۷. دور - اطراف

۸. آذوقه

۹. مطابق شاهنامه: سطرخر

۱۰. تاخت و تاز

۱۱. زخمی - ناخوش.

۲. سرزمینی که بین کابل و سیستان و سند واقع شده است.

در هفتم
[در رزم اردشیر با هپتانباد^(۱) و ستوهی
اردشیر.]

(۱) اندر (راه) سپاه هپت انباد خداوند کرم، به او پد گفته^(۲) آن همه هیر و خواسته و بنه از آن اسوباران اردشیر بستانده، به کلان، دست کرده^(۳) کلان آنجا که کرم بنه داشت بردند.

(۲) اردشیر به آن منش^(۴) بود که: «به ارمن و آذربادگان^(۵) سوم؛» چه یزدان-کرد^(۶) شهر زوری^(۷) با بسیار سپاه گند از آن کسته شهر زوری مهران کرده،^(۸) به فرمانبرداری بهش آمده بودند (۳) به،^(۹) از آن چون، اردشیر ستمکاری و گناهکاری هپتانباد و پسرانش را به سپاه (خویش) شنود، اندیشید: «نخست، کار پارس باید ویراستن،^(۱۰) و از دشمنان بی بیم^(۱۱) بودن و پس به شهر دیگر پرداختن؛ کنون، به آن اوزده^(۱۲) که به کلان ایدون چیر و ستمگین بود که اش پنج هزار سپاه هینی،^(۱۳) نیز به کسته کسته بوم سند و مکران و دریا فرستاده بود (شوم).»

(۴) سپاه گند اردشیر، از کسته ها باز به اردشیر آمدند. (۵) هپتانباد سپاه خویش را همگی باز به درگاه خواست.

(۶) اردشیر سپاه بسیاری با سپهبدان به کارزار کرم گسیل کرد. (۷) دارندگان کرم^(۱۴) همگی هیر و خواسته و بنه بدرپشتی^(۱۵) دز^(۱۶) کلان نهاده خود در کوه ها و جای های شکسته^(۱۷) نهان بودند. (۸) و اسوباران اردشیر

۲. پد گفتن - مصادم شدن - تنه زدن - دچار شدن

۴. اندیشه - قصد

۶. اسم خاص

۸. معاهده بسته - پیمان کرده

۱۰. مرتب کردن - درست کردن

۱۲. پتکده

۱۴. صاحبان کرم

۱۶. قلعه

۱. هفت نواده - هفتواد

۳. تابع - دست نشانده

۵. آذربایجان

۷. اسم شهری است.

۹. اما

۱۱. ایمن

۱۳. مجهز - مسلح

۱۵. سنگر - استحکامات - جای مطمئن

۱۷. شکافها

را آگاهی نبود، به بن^(۱۱) دز کللال آمدند، و دز را پروندیدند.^(۱۲) (۹) چون شب شد، سپاه کرم بر ایشان زد و شبیخون کرد، و از اسواران اردشیر بسیاری را کشت، و اسپ و زین و زین‌افزار و خواسته و بنه از ایشان ستانده، به اوسوس^(۳) و ریاری^(۴) به آئینه تاوک^(۵) و برهنه (ایشان را) باز به پیش اردشیر فرستادند. (۱۰) اردشیر، چونش به آن آئینه دید، بسیار به بیش^(۶) شد، و از شهر شهر و جای جای، سپاه به درگاه خواست، و خود با سپاه بسیار به کارزار کرم فرفت^(۷) و چون به دز کللال آمد، سپاه کرم همگی به دز نشسته بودند؛ اردشیر پیرامون دز نشست.^(۸)

(۱۱) خداوند کرم^(۹) هیتانباد را هفت پسر بود؛ هر پسری را با هزار مرد، به شهر شهر گمارده بود. (۱۲) اندر آنگاه پسری که به ارنگستان^(۱۰) بود، با بسی سپاه از تاجیکان^(۱۱) و میچنیگان^(۱۲) به گذار دریا آمد، و با اردشیر به کوشش^(۱۳) ایستاد.

(۱۳) سپاه کرم، که به ذر بود، همگی به بیرون آمدند و با اسواران اردشیر کوشش و کارزار و جانشپاری‌های سخت کردند، و از هر دو کسته بسیار کشته شدند. (۱۴) سپاه کرم بیرون آمدند، و راه و گذرشان ایدون بگرفتند که هیچکس از سپاه اردشیر بیرون شدن، و خوراک خویش و پدییخوی^(۱۴) ستوران آوردن نشایست؛ ازدومر^(۱۵) همگی مردمان و ستوران به نیاز و بیچارگی رسیدند.

۱. تا پای
۲. پروستن = محاصره کردن - فرا گرفتن.
۳. ریشخند - شوخی - دست انداختن
۴. خنده و استهزا؟ Vrire (این لغت را به غلط رخشرخ خوانده‌اند - برهان قاطع)
۵. تابوغ؟ «فرهنگ انجمن آراء» (طرز دشنام و تحقیری که مردان نامی را وارونه بر استر نشانیده در شهر می‌گردانده‌اند).
۶. اندوهناک
۷. خرامید - عزم کرد.
۸. اردو زد
۹. صاحب کرم
۱۰. ارنگه نام شهری که در جنوب بوده است.
۱۱. تاجیک؟
۱۲. مصریان؟ شاید مقصود سربازان خارجی باشند که اجیر می‌شده‌اند؟ Mercenaires
۱۳. زد و خورد - ستیزه
۱۴. آذوقه
۱۵. شمار - دو بار - دو طرف - دو مرتبه

در هشتم

ادر مهر - دروجی^(۱) مهرک نوشزادان با اردشیر؛

و آگاه شدن اردشیر از کار کرم و چاره نمودن کرم را.

(۱) مهرک نوشزادان،^(۲) هم از پارس، چون شنید که: «اردشیر به درگاه کرم بی‌پردازش،^(۳) و وش بر سپاه کرم نه‌وندید؛»^(۴) سپاهی گند آراسته، و به جایگاه اردشیر شد؛ و همگی هیر و خواسته و گنج اردشیر را ببرد؛ (اردشیر) چونش مهر - دروجی مهرک و دیگر مردمان پارس به آن آئینه^(۵) شنود، باری این اندیشید که: «از کوخشش کرم ببايد پرداختن؛ و پس به کوخشش و کارزار مهرک شدن.»^(۶) وش سپاه را همگی باز به درگاه خواسته، با سپهدان سگالید^(۶) و چاره به بوختن^(۷) خویش و سپاه نگرید و پس از آن به چاشت خوردن نشست.

(۳) اندر زمان، تیری چوبی از دز فرود آمد، و تا پر به بره‌ای که بر خوان^(۸) بود نشست. (۴) به تیر ایدون نوشته بود که: «این تیر اسوباران ورجاوند^(۹) خداوند کرم انداخته‌اند و ما نخواستیم که بزرگمردی^(۱۰) چون شما کشته شود، پس ما برین بره زدیم.

(۵) اردشیر، چون به آن آئینه دید، سپاه از آنجا کنده برفت. (۶) سپاه کرم از پس اردشیر شتافته، جای برایشان ایدون تنگ بکرد که سپاه اردشیر را گذاشتن نشایست؛ و اردشیر خود تنها به بار^(۱۱) دریا افتاد.

(۷) ایدون گویند که فره - کیان که به دور بود، اندر پیش اردشیر ایستاد، و اندک اندک همی رفت، تا

۱. پیمان‌شکنی

۲. پسر نوشزاد. فردوسی:

به جهرم یکی مرد بُد بد نژاد

کجا نام او مهرک نوشزاد.

۳. بیکار - بی‌تکلیف - گرفتار

۴. وندیدن - دست یافتن - چیره شدن

۵. بدینسان

۶. کنکاش کرد - مشورت کرد

۷. رستن - نجات یافتن

۸. سفره

۹. فرهمند - پیروزمند

۱۰. مرد بزرگی

۱۱. کنار - ساحل

اردشیر (را) از آنجای دوش - گذر،^(۱) از دست دشمنان، و گزندها بیرون آورده، فراز به دهی که مانه خوانند رسید؛ اندر شب به خانه دو برادر، که یک برز و یک برز - آذر نام بود بیامد؛ به ایشان گفت که: «من از اسوباران اردشیرم، که از کارزار کرم به ستوهی آمده‌ام، و امروز اسپنج^(۲) فرمایید دادن، تا آگاهی سپاه اردشیر بیاید که به کدام زمین افتاده‌اند.»

(۸) ایشان، با بس کنده‌ای،^(۳) به اردشیر گفتند که: «گجسته^(۴) باد گنامینوی دروند،^(۵) که این اوزده^(۶) ایدون چیر و پاد یاوند^(۷) کرده است، که همگی مردم کسته‌ها از دین اورمزد و امشاسپندان^(۸) گمراه شده‌اند، و مه - خدای^(۹) - مردی نیز چون اردشیر، با سپاهش همگی از دست آن دشمنان دروندان^(۱۰) و اوزده - پرستگان^(۱۱) سر به ستوهی گردانیده‌اند.»

(۹) ایشان اسپ اردشیر را گرفته، اندر سرای بردند و به آخور بستند، و به شگ^(۱۲) و گیاه و اسپست^(۱۳) نیک داشتند، و اردشیر را به نشستگاه و جایی به آیین^(۱۴) برده نشاندند. (۱۰) اردشیر بسیار اندوهگین بود، و همی اندیشید، و ایشان درون یشنه^(۱۵) به اردشیر خواهش کردند که: «واج^(۱۶) فرمای گرفتن و خورش بخور و اندوه و تیمار مدار؛ چه، اورمزد و امشاسپندان چاره این چیز بخواهند (کرد)، و این پتیاره^(۱۷) ایدون نهلند؛^(۱۸) چه، با ستمکاری دهاک و افراسیاب تور و الاسکندر ارومی، پس نیز یزدان از ایشان خرسند نبود ایشان را به ورج^(۱۹) و فره^(۲۰) خویش ایدون نابین^(۲۱) و ناپیدا کرد، چنانکه گیهان آشناست.»

(۱۱) اردشیر، به آن سخن منش خوش کرد، و واج گرفته خورش خورد.

(۱۲) ایشان را می نبود، به^(۲۲) و شکله^(۲۳) پیش آوردند، و می زد^(۲۴) رانینیده^(۲۵) آفرینگان^(۲۶) کردند.

(۱۳) اردشیر به بهی^(۲۷) و دین - دوستی و یگانگی و فرمانبرداری ایشان بی گمان^(۲۸) شد؛ و ش راز خویش

- | | |
|---|--|
| ۱. سخت گذر - صعب‌العبور | ۲. پناهگاه |
| ۳. دلبری - پراکندگی - دلخستگی | ۴. ملعون - نامبارک (ضد خجسته) |
| ۵. زشت - نابکار - خبیث | ۶. بت‌کده |
| ۷. توانا - پیروزگر | ۸. هفت فرشته مقرب اورمزد که زندگانی جاودانی دارند. |
| ۹. پادشاه بزرگی | ۱۰. نابکاران |
| ۱۱. پرستندگان بت | ۱۲. جو دوسر |
| ۱۳. یونجه | ۱۴. مراسم و تشریفات |
| ۱۵. دعای برکت که پیش از خوراک می‌خوانند | ۱۶. زمزمه و دعا کردن |
| ۱۷. آفت - بلا | ۱۸. نگذارند |
| ۱۹. آبرو - ارج. | ۲۰. نور تقدس |
| ۲۱. نامرئی | ۲۲. لیکن |
| ۲۳. دانه انگور - کشمش | ۲۴. شکر نعمت |
| ۲۵. به زبان رانده. | ۲۶. ستایش پروردگار |
| ۲۷. نیکی | ۲۸. مطمئن |

به برز و برز - آذر - ایزد^(۱) گفت، که: «من خود اردشیرم؛ اکنون این نگرید که: چاره این، به اوسهینیدن^(۲) این کرم، و یاران او، چگون شاید خواستن؟»

(۱۴) ایشان به پاسخ گفتند که: «ما (را اگر) تن و جان و هیر و خواسته و زن و فرزند. به شت^(۳) شما بغانیان^(۴) ایرانشهر باید سپاردن بسپاریم؛ به^(۵) ما ایدون دانیم که چاره این دروج^(۶) ایدون شاید خواستن، که تو خویشتن را به آئینه مرد دور - شهری^(۷) آراسته کنی، بگذار خوانا،^(۸) تن خویش به بندگی و پرستش او بسپاری، و دو مرد هاوشت^(۹) دین آگاه به آنجا ببری، و به ایشان یزش^(۱۰) و ازبایش^(۱۱) یزدان و امشاسپندان فراز کنی؛ و چون هنگام خورش خوردن آن کرم شود، ایدون کنی که روی گداخته (با خود) داری، و به زیر^(۱۲) آن دروج ریزی تا بمیرد؛ و آن دروج - مینویی^(۱۳) به یزش و ازبایش یزدان بشاید کشتن، و آن دروج - تن - کردی^(۱۴) به روی گداخته بشاید کشتن.»

(۱۵) اردشیر، آن سخن پسندید و خوب داشت،^(۱۵) و به برز و برز - آذر گفت که: «من این کار به یاری شما توان کردن.»

(۱۶) ایشان گفتند که: «هر کاری که شما فرمایید تن و جان بسپاریم.»

در نهم

[در کشتن اردشیر مهرک نوشزادان را، و

سگالیدن^(۱۶) با برز و برز - آذر، و کشتن

۱. برای نشان دادن یگانگی و صمیمیت هنوز نزد زرتشتیان معمول است که لغت «ایزد» را به اسم اصلی می افزایند.

۳. حضرت

۲. تباه کردن.

۵. ولیکن

۴. خداوندان - بزرگواران - شهزادگان

۷. بیگانه

۶. خبیث - بد ذات - دروغ

۹. شاگرد دینی - طلبه

۸. به لباس خواننده سرودهای مقدس

۱۱. ستایش

۱۰. پرستش

۱۳. روح خبیث

۱۲. زفر، پک و پوز - حلق

۱۵. به فال نیک پنداشت

۱۴. جسم خبیث

۱۶. کنکاش

او کرم هیتانباد را.]

(۱) اردشیر از آنجا باز به «اردشیر خوره» آمد، و کار با مهرک نوشزادان گرفت، و مهرک را کشت، و شهر و جایگاه و هیر و خواسته همگی به (آن) خویش کرد؛ کسی را با کرم به کارزار کردن فرستاد؛ برز و برز - آذر را به پیش خواسته با (ایشان) سگالید، و بسیار جوزن^(۱) و دینار و پوشاک گرفت و خویشتن را به همه^(۲) خراسانی آراسته داشت، و با برز و برز - آذر به بن^(۳) دز کلال آمد، و گفت که: «من مردی خراسانیم، و ازین ورجاوند^(۴) خدای ایپتی^(۵) می‌خواهم که به درگاه او از برای پرستش بیایم.»

(۲) ایشان اوزده - پرستگان،^(۶) اردشیر با آن دو مرد را مردمان (آنجا) پذیرفته و به مان^(۷) کرم جای دادند.

(۳) اردشیر، سه روز به آن آئینه، پرستش و یگانگی کرم کردن پیدائینید،^(۸) و آن جوزن و دینار و جامه به پرستگان^(۹) داده، ایدون کرد (که) هر که اندر آن دز بود ادف^(۱۰) نمود و آفرین کننده شدند. (۴) پس اردشیر گفت که: «ایدون بهتر می‌نماید که کرم را سه روز، خورش به دست خود دهم.» (۵) پرستگان و کارفرمایان همداستان^(۱۱) شدند.

(۶) اردشیر کس فرستاد، و سپاه چهارصد مرد هنرمند و جانشپار، به پرگوار^(۱۲) آنجا، بکوه و جاهای شکسته^(۱۳) نهان فرمود کردن، و فرمود که: «آسمان روز^(۱۴) چون از دز کرم دود بینید مردانگی و هنرمندی کنید و به بن دز بیایید؛ خود آنروز، روی گداخته داشت و برز و برز - آذر یزش و از بایش^(۱۵) یزدان فراز کردند.

(۷) چون هنگام خورش شد، کرم به آئینه هر روز بانگ کرد. (۸) اردشیر، پیش از آن اوزده^(۱۶) - پرستگان و کارفرمایان را به چاشت مست و بیخود کرده بود، و خود با ریدکان^(۱۷) خویش به پیش کرم شد، و آن خون گاو و گوسپندان، چون هر روز می‌داد، به پیش کرم برد؛ و همچون که کرم زیر باز گرفت^(۱۸) که خون خورد، اردشیر روی گداخته به زیر کرم اندر ریخت. (۹) کرم را چون روی به تن رسید، بدو شکافته بانگ ایدون ازش بیامد که مردمان اندر دز، همه آنجا آمدند و آشوب در دز افتاد.

- | | |
|-----------------------------|----------------------|
| ۱. پول نقره - درهم | ۲. لباس مبدل |
| ۳. پای | ۴. فرهمند - پیروزمند |
| ۵. مراد - اجازت | ۶. پرستندگان بت |
| ۷. خانه - جایگاه | ۸. ظاهر ساخت |
| ۹. پرستندگان - پارسایان | ۱۰. تعجب |
| ۱۱. هم رای - همدل | ۱۲. دور - اطراف |
| ۱۳. شکافها | ۱۴. نام روز ۲۷ ماه |
| ۱۵. پرستش و ستایش | ۱۶. بت |
| ۱۷. چاکران - غلام بچه - رهی | ۱۸. پوزه باز کرد. |

(۱۰) اردشیر دست به سپر و شمشیر زد، و گران زنش و کشتار به آن دز کرد و فرمود که: «آتش کنید، تا دود به آن اسوباران پدیدار شود؛» ریدکان همگونه کردند. (۱۱) اسوبارانی که به کوه بودند چون دود از دز دیدند، بتاخت، به بن دز، به یاری اردشیر آمدند و به گذار دز افتاده بانگ کردند که: «پیروز، پیروز باد! شاهنشاه اردشیر پاپکان که شمشیر به کار گرفته است.» (۱۲) مردم دز، هر چه (بودیا) کشته شدند، و یا به شتاب و کوشش^(۱) کارزار از دز افتادند، و آن دیگر، زنهار خواسته به بندگی و فرمانبرداری آمدند.

(۱۳) اردشیر آن دز را کندن و ویران کردن فرمود، و آنجا روستایی که کللان خوانند کرد؛ و ش آتش بهرام به آنجای نشاست؛^(۲) و هیر و خواسته و زر و سیم، از آن دز به هزار اشتر بار کرده به دوبار گسیل کرد، و برز و برز - آذر را بهره‌ای پاداش مه^(۳) به آیین «جانسپار کرداران» داد، و آنجا روستایی را به سرداری و کدخدائی به ایشان داد.

۱. پیکار - زد و خورد - ستیزه

۲. برپا کرد

۳. گران - سترک.

در دهم
[در چگونگی اردشیر با دخت اردوان
و زهر دادن او به اردشیر.]

(۱) پس از آنکه آن کرم کشته شد، اردشیر باز به دوبار آمد، وش سپاه و گنج به کسته کرمان (فرستاد) و به کارزار بارجان^(۱) آمد دو پسر اردوان را با خویشان داشت، و دو بگریز، به کابلشاه رفته بودند،^(۲) ایشان به خواهر خویش که زن اردشیر بود، نامه نوشته پیام فرستادند که: «راست هست آنکه برای شما زنان گویند که: تو مرگ خویشان و هم تخمگان، که این گناهکار یزدان - دشمن ناسزایانه به مرگ کشت، فراموش کردی، و ت مهر و دوشارم^(۳) با آن برادران مستمند، که به آزار و سختی و بیم و سهم^(۴) و بی آزر می، به آوارگی به شهر کسان^(۵) گرفتارند، و آن دو برادران بدبخت تو، که این مهر - دروج^(۶) به بند زندان به پاد فراه^(۷) فرستاده، که مرگ به ایست^(۸) همی خواهند؛ تو همگی را از دخشه^(۹) بهشتی، و ت منش^(۱۰) با آن مهر - دروج راست کرد، و ترا هیچ تیمار و اندوه ایشان و ما نیست؛ (۲) کشته باد آنکس که پس از امروز به هیچ زن به گیهان، گستاخ^(۱۱) بی سامان^(۱۲) باشد. (۳) کنون، اینکه: اگر ت نیز همبون^(۱۳) مهر ما هست، چاره ما بخواه و کین پدر و آن خویشاوندان و هم تخمگان فراموش مکن: و این زهر و هین،^(۱۴) که ما با مرد بیگمان^(۱۵) خویش به نزدیک شما فرستاده ایم، ازین مرد بستانید. و چونتان توان (باشد)، پیش از خورش به آن گناهکار مهر - دروج بدهید، تا

۱. بلوچان؟

۲. دو فرزند او شد به هندوستان

۳. بستگی - علاقه رنج و بلا گشته همدانستان.

۴. ترس - وحشت

۵. دیگران

۶. پیمان شکن

۷. پاداش

۸. مراد - انعام

۹. نشان - علامت (نشان آنها از نظرت محو شد).

۱۰. اندیشه

۱۱. استوار - معتمد

۱۲. بی اندازه - بیکران

۱۳. خرده ای - ذره ای

۱۴. نام زهری است، فردوسی:

هلاهل چنین زهر هندی بگیر

بکار آریکپاره با اردشیر.

۱۵. امین

اندر - زمان بمیرد،^(۱) و تو آن هر دو برادر بسته بگشایی، ما نیز باز به شهر و بوم و جای خویش بیائیم، و ترا روان بهشتی شود و نام جاویدانه به خویش کرده باشی، و دیگر زنان اندر گیهان، از کنش^(۲) خوب تو، نامی تر و گرامی تر می گردند.»

(۴) دخت اردوان، چونش آن نامه به آن آئینه دید با زهری کایشان بهش فرستاده بودند، اندیشید که: «همگونه بیاید کردن، و آن چهار برادر بدبخت را از بند رسته کردن.»

(۵) روزی اردشیر از نخچیر گرسنه و تشنه اندر خانه آمد؛ او واج^(۳) گرفته بود، و کنیزک آن زهر با پست^(۴) و شکر گمیخته^(۵) به دست اردشیر داد، به اینکه: «کزگ^(۶) از دیگر خورش فرمای خوردن؛ چه، بگرمی و رنجگی^(۷) نیک (است).» (۶) اردشیر ستانیده خوردن کامست.^(۸)

(۷) ایدون گویند که ورجاوند^(۹) آذر- فرنیغ^(۱۰) پیروزگر، ایدون چون^(۱۱) خروسی سرخ اندر پرید، و پر به پست زد، و آن جام با پست همگی از دست اردشیر به زمین افتاد.

(۸) اردشیر و زیانه،^(۱۲) هردو، چون به آن آینه دیدند، سترده^(۱۳) بماندند؛ و گربه و سگ که اندر خانه بودند، آن خورش بخوردند و بمردند.

(۹) اردشیر دانست که: «آن زهر بود و به کشتن من آراسته شده بود؛» اندر - زمان، موبدان موبد را به پیش خواسته پرسید که: «هیربد! کسی که به جان خدایان^(۱۴) کوخشد،^(۱۵) به چی داری؟^(۱۶) او را چه باید کرد؟» (۱۰) موبدان موبد گفت که: «انوشه باشید و بکام رسید؛ او که به جان خدایان کوخشد، مرگزان^(۱۷) است؛ باید کشتن.»

(۱۱) اردشیر فرمود که: «این چه،^(۱۸) جادوی، دروند،^(۱۹) زده زاده^(۲۰) را به اسپ - آخور^(۲۱) برو فرمای کشتن.»

۱. بی درنگ

۳. دعای قبل از خوراک

۵. اختلاط دو ناجنس (ضد آمیخته)

۷. خستگی - تشنگی.

۹. فرهمند - درخشان

۱۱. به صورت - مانند

۱۳. شگفت زده - مات.

۱۵. سوء قصد کند.

۱۷. گناهی که سزاوار کشتن باشد - محکوم به مرگ

۱۹. نابکار

۲۱. استبل

۲. کردار

۴. شربتی که با مغز جو درست کنند - سپو - سوا Porridge

۶. پیش - قبل از غذا Hors d'oeuvre

۸. اراده کرد - میل کرد

۱۰. آتش مقدس معروف

۱۲. زن - خانم - تولید کننده (به لهجه بختیاری، زیونه)

۱۴. پادشاهان

۱۶. چه می پنداری؟

۱۸. قجه

۲۰. پدر کشته

(۱۲) موبدان موبد، دست زیانه را گرفته بیرون آمد.

(۱۳) زیانه گفت که: «امروز هفت ماه هست تا آبستنم؛ اردشیر را آگاه کنید؛ چه، اگر من مرگزانم، این فرزند که اندر شکم دارم، به مرگزان باید داشتن؟»

(۱۴) موبدان موبد، چونش آن سخن شنفت، برگشت باز به پیش اردشیر شد و گفت که: «انوشه باشید! این زن آبستن هست؛ باری^(۱) تا آنکه بزاید کشتن نباید؛ چه اگر او مرگزان (است)، آن فرزند که از تخمه شما بغان^(۲) اندر شکم (دارد) به مرزگران داشتن و کشتن نباید.»

(۱۵) اردشیر، (چون) خشم داشت، گفت که: «هیچ زمان میای،^(۳) و او را بکش.»

(۱۶) موبدان موبد دانست که: «اردشیر بسیار بخشم (است)، و از آن (پس) به پشیمانی رسد؛» او آن زن را نکشت؛ وش به خانه خود برده او را نهان کرد؛ و او به زن خود گفت که: «این زن را گرامی دار، و به کس هیچ چیز مگوی.»

(۱۷) چون زمان زادن فراز آمد، او پسری بسیار بایشنی^(۴) زاد؛ وش را شاپور نام نهاد، وش همی پرورد تا به داد^(۵) هفت ساله رسید.

۱. تأمل کن؟

۳. درنگ مکن.

۵. سن.

۲. خداوندان

۴. بایسته - سزاوار

در یازدهم
[در زادن شاپور از دخت اردوان؛ و
آگاه شدن اردشیر پس از هفت سال و
شناختن او را.]

(۱) اردشیر، روزی به نخچیر شد؛ وش اسپ به گوری ماده هشت،^(۱) آن گور نر به تیغ اردشیر آمد؛ وش گور ماده را رستار کرد،^(۲) و خویشان را به مرگ سپارد. (۲) اردشیر، آن گور را هشته اسپ به بچه افگند. (۳) گور ماده، چونش دید که اسوبار اسپ را به بچه افگنده، وش آمد، بچه رستار کرد، و خویشان را به مرگ سپارد.

(۴) اردشیر چونش به آن آینه دید، (به جا) بماند، وش دلسوز شد، و اسپ را باز گردانید، و اندیشید که: «وای به مردم باد! که نیز با نادانی و ناگویایی^(۳) این چهارپایان گنگ، پس مهر^(۴) به یکدیگر ایدون سپوری^(۵) که جان خویش را، برای زن و فرزند بسپارد؛» وش همگی آن فرزند، کش (آن زن) اندر شکم داشت، به یاد آمد، و به پشت اسپ، ایدون چون ایستاد، به بانگ بلند بگریست.

(۵) سپهبدان و بزرگان و آزادگان و وسپوهرگان، چونشان آن آینه دیدند، شگفت بماندند، و همه به پیش موبدان موبد شدند که: «این چه سزد بودن که اردشیر، به تگ،^(۶) ایدون زری^(۷) و بیش^(۸) و اندوه بهش رسید؛ که به آن آینه می‌گرید؟»

(۶) موبدان موبد و ایران - اسپهبد^(۹) و پشت - اسپان سردار^(۱۰) و دبیران - مهست^(۱۱) و یلان - یلبد^(۱۲) و

۱. براند

۳. بی‌زبانی - زبان‌بستگی.

۵. کامل - بی‌نقص

۷. آزردگی - سستی

۹. فرمانده کل ارتش

۱۱. نخست وزیر

۲. نجات داد

۴. دنباله عشق و علاقه

۶. به زودی - ناگهان

۸. اندوه - غم

۱۰. سردار اسواران

۱۲. سردار پهلوانان

وسپوهرگان به پیش اردشیر شدند، و بروی افتادند، و نماز^(۱) بردند و گفتند که: «انوشه باشید! به این آیین خویشتن اندوهگین کردن، و بیش ورزی بدل کردن مفرماید؛ اگر کاری آن رسیده باشد، که به مردم کاری چاره کردن شاید، ما را نیز آگاه فرمای کردن، تا تن و جان و هیر و خواسته و زن و فرزند خویش پیش داریم؛ و اگر گزند آن هست که چاره کردن نشاید، خویشتن و ما مردان کشور را زیرمند^(۲) و بیشمند^(۳) مفرماید کردن.»

(۷) اردشیر به پاسخ گفت که: «مرا کنون بدی نرسیده است؛ به^(۴) من، امروز اندر دشت، نیز از چهارپای گنگ ناگویا و نادان، که خودم به این آئینه بدیدم، مرا آن زن و آن فرزند بیگناه، که اندر شکم مادر (بود)، باز به یاد آمد، و بکشتن ایشان اندیشیدار^(۵) و چیدار^(۶) هستم، که به روان هم گناه گران شاید بودن.»

(۸) موبدان موبد، چونش دید که اردشیر از آن کار به پشیمانی آمد، بروی افتاد؛ و ش گفت که: «انوشه باشید! بفرماید تا پادفراه گناهکاران و مرگزنان و فرمان خدای سپوزکاران^(۷) به من کنند.»

(۹) اردشیر گفت که: «چه را ایدون می‌گویی؟ (از) تو چه گناه جسته است؟»^(۸)

(۱۰) موبدان موبد، گفت که: «آن زن و آن فرزند. که شما فرمودید که: «بکش» ما نکشتیم، و پسری زاده از هر نوزادگان و فرزندان خدایان نیکوتر و بایشنی^(۹) تر هست.»

(۱۱) اردشیر گفت که: «چه همی گویی؟»

(۱۲) موبدان موبد، گفت که: «انوشه باشید! همگونه هست چنانکه گفتم.»

(۱۳) اردشیر فرمود که: «دهان موبدان موبد را، کنون پر از یاکوت^(۱۰) و دینار و مروارید شاهوار و گوهر کنند.»

(۱۴) اندر هم زمان، کسی آمد که شاپور را به آنجا آورد.

(۱۵) اردشیر، چونش شاپور فرزند خویش دید، بروی افتاد، و اندر اورمزد خدای امشاسپندان و فرّه - کیان و آذرانشاه^(۱۱) پیروزگر، بسیار سپاس انگارد^(۱۲) و گفت که: «آن به من رسید که به هیچ خدای و دهد^(۱۳) که پیش از هزاره^(۱۴) سوشیانش^(۱۵) و رستاخیز و تن - پسین^(۱۶) بودند نرسیده است؛ که فرزندم ایدون نیکو از

۱. تواضع - کرنش

۳. اندوهگین - غمناک

۵. اندیشناک

۷. سریچی‌کنندگان از فرمان شاهان.

۹. بایسته

۱۱. شاه آذران - لقب آتش بهرام است.

۱۳. فرمانفرما - شاه

۲. زار و نزار - پریشان.

۴. اما

۶. پشیمان - متأسف.

۸. چهیده - سرزده

۱۰. یاقوت.

۱۲. انگاشت

۱۴. آخرین دوره هزار ساله.

مردگان باز رسید.» (۱۶) و ش همانجا شهرستانی،^(۱۷) که «ولاش شاپور»^(۱۸) خوانند، فرمود کردن، و ده آتش بهرام آنجا نشاست، و بسیار هیر و خواسته به درگاه آذرانشاه فرستاد، و بسیار کار و کرفه^(۱۹) فرمود رانینیدن.^(۲۰)

۱۵. نام احیا کننده دنیا

۱۶. تن آخرین - قالب جسمانی جدیدی که در روز قیامت مردگان را به آن می‌آریند.

۱۷. آبادی - شهر

۱۸. ولاشگرد - در شاهنامه «چند شاهپور» آمده است.

۱۹. ثواب

۲۰. رایج داشتن

در دوازدهم

[در پیام فرستادن اردشیر به کید^(۱) هندی
به دانستن فرجام کار پادشاهی خود و
پاسخ او.]

(۱) پس از آن، اردشیر، به کسته کسته شد، و بسیار کارزار و کشتار با سر-خدایان^(۲) ایرانشهر کرد، و همواره چونش کسته‌ای خوب می‌کرد، دیگر کسته نیز به باز سری^(۳) و نافرمانی می‌ایستاد؛ بر آن هیر^(۴) بسیار چشینی^(۵) اندیشیدار^(۶) بود که: «مگرم از برگر^(۷) برهینیده^(۸) نباشد که ایرانشهر بیک-خدایی بشاید و بنارستن»^(۹) (۲) وش اندیشید که: «از دانایان و فرزنانگان، و کیدان کنوشگان،^(۱۰) باید پرسیدن؛ اگر ایدون خدایی ایرانشهر رآینیده کردن،^(۱۱) از دست ما برهینیده نباشد؛ خورسند و بالستان^(۱۲) باید بودن، و این کارزار و خونریزی باید هشتن^(۱۳) و خویشتن را از این رنج هنگام آسان کردن»^(۱۴) (۳) وش مردی از استواران^(۱۵) خویش به پرسش کردن آراستن ایرانشهر بیک خدایی، به پیش کید هندویان فرستاد.

(۴) مرد اردشیر، چون به پیش کید هندویان رسید، کید همچون (آن) میره^(۱۶) را دید، پیش از آنکه میره سخن گوید، وش به میره گفت که: «ترا خدای پارسیان به این کار فرستاد که: «(آیا) خدایی ایرانشهر بیک خدایی به من می‌رسد؟» کنون بازگرد، و برو و این پاسخ از سخن من بهش گوی که: «این خدایی به دو تخمه

۱. منجم - پیشگو

۳. خودسری

۵. انتظار

۶. اندیشناک (به دانستن صلاح و عاقبت کار خود بی‌اندازه متفکر و چشم به راه بود).

۷. کننده بالا- پروردگار

۹. مرمت کردن.

۱۱. راندن - فرمانروایی

۱۲. شاد و خرم - فارغ‌البال، مثل پهلوی: چاره تخیل، اجاری خورسندیه. (در چاره بکوش، در ناچاری خورسند باش).

۱۳. رها کردن

۱۵. معتمدان

۲. فرمانفرمایان

۴. خیر- صلاح

۸. بهره - قسمت - بخت.

۱۰. منجمین کنوج (شهری در هندوستان بوده است: «الهند» بیرونی دیده شود).

۱۴. آسودن - آسوده خاطر بودن.

۱۶. نجیب‌زاده - بزرگ‌زاده. میرک به معنی شوهر Mari نیز آمده است.

یک از تو و یک از دوده مهرک نوشزادان (رسد)؛ و جز این ویناردن^(۱) نشاید.»

(۵) میره، باز به پیش اردشیر آمد، و از رایش^(۲) کید هندویان که چگونه بود، اردشیر را آگاهینید.

(۶) اردشیر، چونش آن سخن شنود گفت که: «آنروز مباد که از تخمه مهرک ورد - روان^(۳) کسی به ایران شهر کامکار شود؛ چه، مهرک یلان - تخم^(۴) و ناتخم^(۵) دشمن من بود، و فرزندان کش هست همه دشمنان من و فرزندان منند، اگر به نیرومندی رسند، و کین پدر خواهند، به فرزندان من گزندکار باشند.»

(۷) اردشیر، از خشم و کین، به جای مهرک شد و همگی فرزندان مهرک را فرمود زدن و کشتن. (۸) دخت مهرک، سه ساله بود، دایگان به نهان به بیرون آورده، وش به برزگر مردی سپردند که پرور و دش^(۶) ازش باز دارد؛ برزگر همگونه کرد و کنیزک را به نیکویی ها پرورد. (۹) و چون سالی چند شد، کنیزک^(۷) به داد زنان رسید، و به برازندگی تن و دیدن و چابکی و نیز به زور و نیرو ایدون بود که از همگی زنان بهتر و فرازتر بود.

۱. مرمت کردن

۳. روح بدکار

۵. بدزاد - تخم ناچنس

۷. سن.

۲. سخنرانی

۴. خانواده جنگجو - گران تخم

۶. بدی - آفت

در سیزدهم

[در نخچیر رفتن شاپور، و دیدن دخت

مهرک نوشزادان، و به زنی پذیرفتن او را.]

(۱) دهش^(۱) و زمان برهینش^(۲) را، روزی، شاپور اردشیران به آن شهر^(۳) شد، و به نخچیر رفت، و پس از نخچیر خود با نه اسوبار به آن ده آمد که کنیزک^(۴) با دایگان بدانجا بودند. (۲) دایگان کنیزک به سر چاه بودند و آب همی هیختندی،^(۵) و چارپایان را آب همی دادندی. (۳) برزگر بکاری رفته بود. (۴) کنیزک چونش شاپور و اسوباران را دید، برخاست و نماز^(۶) برد و گفت که: «درست و به^(۷) و پدرود^(۸) آمدید. (۹) بفرائید نشستن؛ چه جای خوش و سایه درختان خنک و هنگام گرم (است)، تا من آب هنجم،^(۱۰) و خود و ستوران آب بخورید.» (۵) شاپور، از ماندگی و گرسنگی و تشنگی خشمگین بود، و ش به کنیزک گفت که: «دور شو، چه^(۱۱) ریمن! آب تو به کار ما نیاید.»^(۱۲) (۱۳) (۶) کنیزک به تیمار شد، و به کسته‌ای بنشست. (۷) شاپور، به اسوباران گفت که: «هیچه^(۱۴) به چاه افکنید و آب هنجیچید تا ما واج^(۱۵) گیریم، و ستوران را آب دهید.»

۲. سرنوشت - بهره - قضا

۴. دوشیزه - خانم بزرگراه

۶. تواضع

۸. آفرین - با درود

۱. تقدیر

۳. ناحیه.

۵. بیرون می‌کشیدند

۷. خوش و خرم

۹. فردوسی:

همه ساله از بی‌گزندان بدی.

۱۱. لکانه

که شادان بدی شاد و خندان بدی

۱۰. بالا کشم.

۱۲. پلید - ناپاک

۱۳. فردوسی اینطور جمله زننده را تغییر داده است:

چرا رنجه گشتی بدین گفتگوی؟

کزین چاه بن برکشند آب سرد.

۱۵. دعا و زمزمه.

«بدو گفت شاپور کای ماهروی

که هستند با من پرستند مرد

۱۴. دلز - هیزه

(۸) اسواران همگونه کردند و هیچه را به چاه افگندند، و بزرگ هیچه را که پر آب بود، بالا کشیدن نشایست.

(۹) کنیزک، از جای دور، نگاه همی کرد. (۱۰) شاپور چونش دید که اسواران را هیچه از چاه هیختن^(۱) نشایست، خشم گرفت، و به سر چاه شد و دشنام به اسواران داده گفت که: «تان شرم و ننگ باد، که از زنی ناپادیاوندتر^(۲) و بدترتریدا!» (۱۱) وش ارویس^(۳) از دست اسواران گرفت، و زور به ارویس (کرد)، وش هیچه از چاه بالا هیخت.

(۱۲) کنیزک چونش این دید، به زور و هنر و نیروی شاپور افسد نمود. (۱۳) کنیزک، به زور و هنر و نیرو و شایستگی که بود، خویش هیچه از چاه بالا آهیخته، دوان به پیش شاپور آمد، و بروی افتاده آفرین کرد و گفت که: «انوشه باشید! شاپور اردشیر،^(۴) بهترین مردان!»

(۱۴) شاپور بخندید؛ وش به کنیزک گفت که: «تو چه دانی که: من شاپورم؟»

(۱۵) کنیزک گفت که: «من از بسیار کسان شنوده‌ام که اندر ایرانشهر اسواری نیست، که زور و نیرو و برازندگی تن و دیدن و چابکیش ایدون چون تو شاپور اردشیران باشد.»

(۱۶) شاپور به کنیزک گفت که: «راست گوی؛ که تو از فرزندان که هستی؟»

(۱۷) کنیزک گفت که: «من دخت این برزگرم،^(۵) که به این ده می‌ماند.»

(۱۸) شاپور گفت که: «راست نمی‌گویی؛ چه دختر برزگران را این هنر و نیرو و دیدن و نکویی که ترا هست نباشد؛ اکنون، جز به آنکه راست گویی، همداستان^(۶) نشویم.»

(۱۹) کنیزک گفت که: «اگر به تن و جانم زنه‌ار بدهی راست بگویم.»

(۲۰) شاپور گفت که: «زنهار و مترس.»

(۲۱) کنیزک گفت که: «من دخت مهرک نوشزادانم، و از بیم اردشیر به اینجا آورده شده‌ام؛ از هفت فرزند مهرک جز من دیگر کس نمانده است.»

(۲۲) شاپور برزگر را فرا خواند،^(۷) و کنیزک را به زنی پذیرفت و اندر همان شب با او بود، و برهینش^(۸) را که باید شدن، به همان شب (کنیزک) به اورمزد شاپوران آبستن شد.

۱. بیرون کشیدن

۲. ناتوانتر-بی‌زورتر

۳. ریسمان - رسن

۴. شاپور پسر اردشیر.

۵. در شاهنامه: ده مهر آمده است.

۶. هم‌رای:

نشد هیچ خستو بدان داستان

نشد شاه پرمایه همداستان.

۸. بهره - قضا

۷. صدا زد

در چهاردهم
[در زادن اورمزد شاپوران از دخت
مهرک، و آگاه شدن تاردشیر از آن.]

(۱) شاپور کنیزک را آزرمی و گرامی داشت، و اورمزد شاپوران ازش زاد. (۲) شاپور اورمزد را از پدر به نهان داشت تا آنکه به داد هفت ساله رسید.

(۳) روزی، با ابر نازادگان^(۱) و سپهرگان اردشیر، اورمزد به اسپریس^(۲) شد و چوگان (بازی) کرد. (۴) اردشیر با موبدان موید و ارتیشاران - سردار و بسیاری از آزادگان و بزرگان آنجا نشسته، به ایشان همی نگرید. (۵) اورمزد از آن ابرنایان به اسوباری چیر و نبرده بود. (۶) باید شدن را. (۳) یکی از ایشان چوگان به گوی زد، و گوی او به کنار اردشیر افتاد. (۷) اردشیر هیچ چیزی نه پیدائینید،^(۴) و ابرنایان توشه^(۵) ماندند، و از شکوه اردشیر را، کسی نیارست^(۶) فراز شود. (۸) اورمزد، گستاخانه رفت و گوی برگرفته گستاخانه زد و بانگ کرد.

(۹) اردشیر از ایشان پرسید که: «این ریدک^(۷) که هست؟»

(۱۰) ایشان گفتند که: «انوشه باشید! ما این ریدک را ندانیم.»

(۱۱) اردشیر کس فراز کرد، ریدک را به پیش خواسته گفت که: «تو پسر کیستی؟»

(۱۲) اورمزد گفت که: «من پسر شاپورم.»

(۱۳) وش همان زمان کس فرستاد، و شاپور را خواند، و گفت که: «این پسر کیست؟»

(۱۴) شاپور زنهار خواست. (۱۵) اردشیر بخندید؛ وش شاپور را زنهار داد.

(۱۶) شاپور گفت که: «انوشه باشید! این پسر من هست؛ و من درین چند سال، باز از شما به نهان داشتم.»

(۱۷) اردشیر گفت که: «ای ناخویشکار!^(۸) چرا که تو تا هفت سال باز، فرزندی ایدون نیکو از من به نهان

۱. خردسالان - نوجوانان - نونهالان.

۲. اسپ راه - میدان اسپدوانی

۳. قضا را

۴. به سوی خود نیاورد

۵. خاموش

۶. یارایی نبود، فردوسی:

خرد را و جانرا که یارد ستود؟

وگر من ستایم، که یارد شنود؟

۷. پسرک.

۸. خودسر (کسی که به کار خود نادان است، صلاح خود را نمی داند). فردوسی:

بلرژید از خشم و پس بانگ کرد:

که «ای خویش شناس ناپاک مرد»

داشتی؟» (۱۸) وش اورمزد را گرامی کرد، و بسیار دهش و پوشاک بهش داد، و سپاسداری اندر یزدان انگارده، وش گفت که: «مانند این آن است که کید هندو گفته بود.»

(۱۹) پس از آن، چون اورمزد به خداوندی رسید، همگی ایرانشهر را باز بیک -خدایی توانست آوردن، و سر خدایان کسته کسته را اورمزد به فرمانبرداری آورد، و از اروم و هندوستان سای^(۱) و باج خواست، و ایرانشهر را او پیرایشنی تر و چابکتر و نامی تر کرد، و کیسر^(۲) ارومیان شهریار، و تاب کافور^(۳) هندویان شاه، و خاکان^(۴) ترک، و دیگر سر-خدایان^(۵) کسته کسته به خوشنودی و شیرینی به دربار آمدند.

۱. خراج

۳. لقب پادشاه هندوستان

۵. فرمانروایان.

۲. قیصر

۴. خاقان

[سر نیوه]^(۱)

«(۱) فرجامید^(۲) به درود و شادی و رامش.

«(۲) انوشه - روان باد اردشیر شاهنشاه پاپکان و شاپور شاهنشاه اردشیران، و اورمزد شاهنشاه شاپوران!

«(۳) ایدون باد! ایدون تر باد!»

[انجام نامه]

«(۱) انوشه - روان باد رستم مهربان، که این پچین^(۳) را نوشته بود.

«(۲) ایدون باد!»

«(۱) به سال هزار و پنجاه و چهار از شاه یزد گرد.»

«(۲) خوب فرجام باد! ایدون باد!»

(دنباله)^(۴)

«(۱) و پس (اردشیر) بر گاه اردوان نشست، و داد آراست، و مهتران و کیهان سپاه، و موبد موبدان را او به پیشگاه خواست و فرمود که: «من اندر این بزرگ پادشاهی که یزدان به من داد، نیکی کنم، و داد ورزم، و دین بهی اویژه^(۵) بیارایم، و گیهانیان^(۶) را هم آیینۀ فرزندان پیروم.

«(۲) و سپاس دادار برتر، افزاینده، دهنده، که همه دام^(۷) را داده و سرداری هفت کشور به آن من بسپارد، چون سزد ارزانی کرد.

«(۳) و شما، چون خوشنودید، نیکی و بی گمانی به من اندیشید، و من برای شما نیکی بخواهم، و اندر داد کوشم، که سای و باج از ده یک^(۸) از شما بگیرم، و از آن هیر و خواسته سپاه آرایم تا پناهی گیهانیان کنند؛ و از

۱. به نظر می آید که سرآغاز و قسمت فوق و دنباله را مهر آوان کیخسرو افزوده باشد؛ همین شخص «یادگار زریران» و متن های دیگری را برای چهل - سنگن کتابت کرده است.

۲. به پایان رسید

سرنامه

۴. در پنجم فقره ۱۳ دیده شود.

۳. داستان - رونویس کرده.

۶. مردمان جهان

۵. به خصوص

۷. آفریدگان

۸. میزان باج بوده است. سعدی می گوید:

صد جوزن؛ شش جوزن از همه گونه روغن‌ها، و به این آیینه داد کنیم؛ و خرید و فروش چون بازرگانی نکنم؛
و اندر یزدان سپاسدار باشم که این خداییم داد؛ و کرفه کنم، و ازدش - منشنی و (دش) گوشنی و (دش) -
کنشنی^(۱) بیش پرهیزم، تا به رامش^(۲) شاد و اشو^(۳) و پیروزگر و کامروا باشم.»
«(۴) انوشه - روان باد شاهنشاه اردشیر پاپکان کش این اندرز گفته است.
«فرجام گرفت.»

چو دشمن خر روستایی برد

۱. بداندیشی و بدگویی و بدکرداری.

۳. پاکي - پرهیزکاری.

ملک باج و ده یک چرا می‌خورد؟

۲. خوشی - رامی